ترتا هی احوال قرار واقعی مندرج نساختم تطوالت کتاب بسیار منکر دید ازین باعث بسبب
فرصتی بسیاری احوال گذاشته مختصر ساختم کر بس من همین یادگار ماند و حال الاعم انتخاب بسن
پنجاه و دو سال گی رسید و درین نسخه کتاب احوال چهل یکسال یعنی از سمت ۱۹۴ الغایه سمت ۱۹ اسم ازمنی
درج ننمودم که خوانندگان را از احوال مشرح آگاهی ست و هو بالله التوفیق و الاتمام تمام شد

تمت

بر ضمایر ضیا انظار ارباب حسرت و خواطر صفا سرا احباب خبرت مخفی و مستتر
مباد که کتاب لطافت قباب اشرف نامه که آیات شرافت از فحاوی آن طالع است و آثار
کرامت در مطاوی آن لائح در خوبترین احیان و بهترین ازمان تعلیم تحریر رقم محمد نورشا
صاحب باهتمام محمد عثمان خان خورجوی در مکان فیض میان سعادت نشان مولوی محمد
محمد نصر الله خان صاحب دپٹی کلکٹر علی گڈه واقع فتح باغ از محلات کول در تاریخ پنجم شهر
ربیع الاول سنه ۱۲۷۱ هجری مطابق ۲۶ نومبر سنه ۱۸۵۴ عیسوی علی نبینا و علیه
الصلوة و السلام بنوعی که ریخته خامه عنبرین شمامه و مداد مشکین سواد سلاله نجبای زمان
خلاصه فیاضان دوران عدیم المثال فی الاقران جناب نواب محمد اشرف خان صاحب بهادر
مد ظله علی رؤس الخلان این نسخه بلاغت و مجموعه فصاحت بود لی شایبه تصریف و تبدیل
و بی غایله تحریف و تحویل حلیه ارتسام یافت و حلیه انطباع پذیرفت الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا

و میجر صاحب موصوف از اینجانب بسیار رضامند بودند چنانچه تیاری میجر صاحب بنا برای
دوره و ملاحظه نمودن ملک جی پور گردید اینجانب را هم همراه گرفته از جی پور روانه شدند قطع
مسافت نها میکردند و مکانات و دیهات وغیره علاقه جی پور را ملاحظه میفرمودند چونکه سیر جمیع
نموده مراجعت فرموده در مکان چومهو که از جی پور بفاصله ده کروه است رسیدند از اینجا
را العلاقه تومراوائی رخصت ساخته میجر صاحب موصوف داخل جی پور شدند و اینجانب از مقام چومهو
و ... رسیدم و بندوبست علاقجات بخوبی نمودم و قلعه مقام چاو...
تیار نموده چهار زده ضرب توپ عماره و بیلچه های جستجو طلبیده داخل قلعه مذکور ساختم و تا حال
که هشت سال ... نیست در علاقه تومراوائی قیام میدارم و از فضل الهی همه کار خانه داری خوبی
منسل فیل و اسپ وغیره همه موجود هست و شکر عنایات او سبحانه تعالی بجا می آرم که در همه عمر چند نوعه
تحمل هر کار مبادر و دنیوی حاصل گشت لیکن حق سبحانه تعالی بجز ذات خود بار احسان کسی دیگر بر گردن
نهم نهاده و التجا و امید بجز رب العالمین نکردم و در همه حال توکل بر فضل ایزدی کرده کار دنیا
و کار خود را بکریم کارساز حقیقی سپردم و در وقت سختی طلب امداد از جناب الهی داشتم و چشم
حق سبحانه تعالی از دست من عاجز سلوک احسان بر هزارها مردمان رسانیده داده و از کسی
وعده کردم خلاف نکردم و بر حسد بر کسی نبردم و در ... گویی ... و در امانت خیانت نه نمودم
و اگر کسی از ملازمان خود نمک حرامی یا دیگری فساد نموده از من ... عوض آن از حق سبحانه
تعالی ... در مقام کینه کشی نشدم و قتی بدی کننده پشیمان شده التجا آورد باز سلوک
نیکی کردم آینده و اختیار بدست مختار است و در عرصه دو سال آهسته آهسته این کتاب مرتب گردید

خواست که علاقه جی پور بالکل موقوف ساخته در مکان نانک پور رسیده قیام ورزیده باشم

عمر بیاد الهی گذرانم آخر سمت مذکور از اینجا بمکان نانک پور رسیدم و مصاحبان راج جی پور

صاف نوشته فرستادم که آمدن اینجانب بعلاقه نومراوانی نخواهد شد و سافغان مستاجری

علاقه مذکور بابت سمت ۱۸۹۶ ادام دوام داخل ساخته فارغخطی گرفتم حالا در سمت ۱۸۹۷ او دیگر کسی را در

علاقه نومراوانی بفرستید آخرش صاحب اجنت بهادر و مصاحبان راجه لاچار گشته دیگر

شخص مستاجری علاقه مذکور کرده فرستادند و اینجانب در مکان نانک پور قیام داشت در عرصه

از فضل الهی برخوردار نونهال تولد گشته اینجانب سجدات شکر حق سبحانه تعالی بجا آورده

نامش امراو بهادر نهادم و هزار ها روپیه خرج نموده شادی جشن شش چهتی نمودم و تیاری مکان

محل سرای در مکان نانک پور جاری ساختم و اکثر دیهات خرید ساختم غرضی که برائی برخوردار امراو بهادر

لال عمده مکان محل سرای عالیشان تیار کرانده دادم و علاقه دیهات قریب شصت هزار روپیه جمع

نموده درست کرده دادم و تا زندگی انشاء الله آنچه که خواهد شد بفضله خواهم ساخت و الا حقیقت

از تولد برخوردار موصوف هیچ علاقه دنیوی مهیا کردن مثل مکان عالیشان محل سرای وغیره باشد و دیهات

وغیره منظور نبود فقط و تا عرصه چهار ماه در مکان نانک پور قیام کردم در عرصه خطوطهای مصاحبان

راج جی پور برای طلب اینجانب رسیدند و سوای از این به مکان کالک فساد برپا گردیده نوبت بجنگ

رسید لهذا اینجانب از نانک پور سوار گشته روانه شد قطع منازلها ساخته بر قلعه کالاکت رسیدم

و از فضل حق سبحانه تعالی در عرصه هفته قلعه مذکور فتح گردید بعد آن در جی پور رسیدم و سابق از آن

راجه صاحب بهادر از جی پور برخاسته [illegible] صاحب [illegible] در اجنت [illegible] جی پور [illegible] آمدند

بیشتر من بر زمین رسیده ماند درانحالت سخت طبیعتم بطور سابق درست ماند یک قطره صفرا

و نامردی بر دلم نامده آن زمان ایستاده شده اندرون آب مذکور شناوری میرفتم که از آب گنگ

مذکور بیرون آمدم و شکر حق سبحانه تعالی بجا آوردم و باز بر اسپ سوار شده روانه گردیده یک شب

در میان مانده به هندون رسیدیم و از هندون حسب حکم نور رفتم و از مصاحبان راجه ملاقات

ساختم و پرگنه هندون و پرگنه وزیرپور و پرگنه جهوه مستاجری گرفتم سوای آن بگی علاقه نومراولی

وغیره نیز در اجاره در سنه ۱۸۰۹ از راجه گرفتم و کاربرداران طرف اینجانب از سابق در هندون

وغیره بود ملاحظه ملازمت هندون وغیره جمعی بود مگر بندوبست مالی قیمت نومراولی از سر نو نمودنی

بایست بنابر آن از جی پور سوار شده در ضلع نومراولی رسیدم و تحصیلداران وغیره عمله

از طرف خود مقرر نموده جابجا در همه پرگنات علاقه نومراولی فرستاده بندوبست اضلاع

مذکور قرار واقعی کرده گرفتم بعد آن به هندون رفته درستی کارها ضلع نمودم بعد دو ماه در پرگنه

از هندون بضلع نومراولی رسیدم که خبر جانکاه واقعه برادرم کلان بهادر از مکان سیمره رسید

الحمد غم و الم رسید از احاطه تقریر و تحریر بیرون است عمر چهل و نه سال گردیده ازین جهان فانی بعالم

جاودانی رحلت فرمودند صرف یک دختر تخمیناً شش ساله گذاشته رفتند و اینجانب مبلغان

بابت مستاجری علاقه هندون و علاقه نومراولی دام دام در راج داخل نموده فارغخطی گرفتم درین عرصه

یک صاحب مسمی راجه صاحب بهادر اجنت مقرر شده در جی پور رسیده بباغ باجی که از شهر گرد و

اینجا سه یک کروه است قیام ورزیده همگی کاربار راج موصوف بدست خود ساختند اینجانب علاقه هندون

وغیره در سنه ۱۸۱۲ گذاشته داده صرف علاقه نومراولی بطور مستاجری داشتم و طلب ...

جهاپن رسیده قدمبوسی جناب والده صاحبه مدظلها حصول ساختم و عجب حال دیدارم که
که بوقت دو گهڑی شب گذشته که بارش باران بیشتر اینجانب و والده صاحبه مدظلها بر یک چارپایه
قیلوله میساختیم و برادر خرد مظهر علیخان بر دیگر چارپایی بودند در عرصه طعام برای خوردن آماده
اینجانب برخاسته معه برادر موصوف تناول طعام نمودیم بعد تناول طعام بخدمت والده صاحبه
عرض ساختم که مایان طعام خوردیم آن صاحبه هم تناول طعام فرمایند و والده صاحبه بسبب بیماری
فالج که یکایک برپا شده بود زبان یاری نداد بعد آن در معالجه مصروف شدم و خیال
دم کرد این بیماری فالج سخت است و عمر جناب والده صاحبه ضعیف است باید دید که چه صورت رود
لهذا سواران و پیاده را که در جهاپن بودند روانه هندون کرده دادم و اینجانب معه یک سوار دیگر
در جهاپن ماندم و معالجه بیماری کردم از فضل حق سبحانه تعالی در عرصه هفته بیماری والده صاحبه
مدظلها بالکل رفع گردید بعد آن از جناب والده صاحبه رخصت شده معه یک سوار دیگر بطرف
هندون راهی شده میرفتم و از بارش باران رحمت الهی دشت پر از آب بود و مغاک راسته نظر
نمی آمد چنانچه یک گڈه که عمیق و فراخ و پر از آب بود لهذا گڈه مذکور در شناخت نیامد
اینجانب بر اسپ سوار شده پیش از سوار دیگر میرفت که یکایک اسپ من در آن گڈه عمیق مذکور
آمده غرق شده و اینجانب را علم شناوری از قدیم نبود و در آن حالت از اسپ جدا نگشتم بعد آن
اسپ معه اینجانب بالای آب آمده شناوری کرده بکنار گڈه رسیده خواست که بدر رود
چونکه بسبب عمیق گڈه پایهای اسپ بر زمین نرسید و سرفه تمام کرد از این باعث سست و از وی
شده در گرداب گڈه مذکور افتاد در آن وقت اینجانب از اسپ علیحده شده در ته گڈه آب

[illegible] گردند ذکر محمدخان از احوال [illegible] با تجار [illegible]

زمین تاخت و [illegible] بجمعیت تفنگ [illegible] گردند [illegible] شدند [illegible]

[illegible] جماعه گشودن [illegible] ساختند [illegible] و جواب [illegible]

[illegible] آن [illegible] در قیام [illegible] گرد [illegible]

[illegible] اللّه تعالی [illegible] نجات [illegible] حاضر [illegible]

[illegible] خواهد [illegible] نجات [illegible] مسلمانان [illegible]

[illegible] صلح [illegible] کرم خان [illegible]

[illegible] کرم خان [illegible] گشته [illegible]

[illegible] کرم خان [illegible] جمعیت همراهی کرم خان [illegible]

[illegible] از فضل و امداد حق سبحانه تعالی [illegible]

[illegible] همراهی خود با [illegible] از فضل الهی [illegible]

[illegible] رسیده ایستاده [illegible]

جمله [illegible] چنانچه مردمان [illegible]

حمله [illegible] حکم [illegible] مانده لهذا آتش [illegible]

[illegible] ماندند [illegible]

[illegible] اسباب [illegible] مذکور [illegible]

مذکور [illegible] صلح [illegible]

[illegible] فراغت [illegible]

[illegible] صلح [illegible]

[illegible] رسیده [illegible]

[illegible] نموده [illegible]

[illegible] مظهر علیخان [illegible]

روانه [illegible] رسیده از [illegible] مذکور [illegible]

[illegible] لهذا همگی همراهیان را [illegible]

[illegible] مکان [illegible]

فوج گشت و مسمی سیو سنگه پسر کلان مهاراول بری سال بود بجای پدر خود مقرر شده چنانچه

از حضور پرنور حضرت صاحب راجه رام سنگه بهادر رشد و مرحمت حضور صاحب موجب [illegible]

امتزاج شده و بعد چنانچه راول سیو سنگه جی حضور حضرت صاحب بهادر بخمن سنگه پسر خورد

راول بری سال مذکور [illegible] یک مکان جو [illegible] بود و پدر خود [illegible]

راج جی بوندی [illegible] مهاراج سیو سنگه [illegible] برد و [illegible] راج جی [illegible]

شده [illegible] راج موصوف سرگرم گردیده و موضع [illegible] پسر چند عملدار

[illegible] گردید [illegible] زمین [illegible] کوهستان [illegible] و ساکنان آنجا

[illegible] خود می دانستند [illegible] راج

جی [illegible] راج جی [illegible]

[illegible] گذشته فوج راج جی [illegible] چهار [illegible]

[illegible] چهار [illegible] هفت صد سوار [illegible] پنج [illegible]

[illegible] موضع [illegible] اول بری سال [illegible]

[illegible] فوج [illegible] می نوشتند که این جمعیت

[illegible] فوج [illegible] آخر فوج مذکور [illegible] حصول مراد بعد چهار پنج [illegible] از آنجا

[illegible] ساکنان موضع مذکور [illegible] چنانچه مسمی

[illegible] چهار [illegible] از طرف آنجا [illegible]

[illegible] مذکور [illegible]

ول کرده رفتم تعدان آن انجانب باو کرار کاتک بحکم لور رفتم و در اول بری سال حضور
صاحب انجانب از حد زیاده رضامند گشته و سند مستاجری سمت ۱۲۹۹ اسامی انجانب این
شد نزد انجانب بسبب چنانچه درسمت مذکور قحط سالی عالمگیر گردیده بود مگر در ضلع بندو
زیاده تر قحط سالی رو داده بود لهذا مستاجران پرگنه هندون بدحواس گردیده و اخرش
مستاجران مذکور مقید شده در جی پور رسیدند و همه رعایا و دیهات از کهنه بدحواس شدند و اکثر
مردمان معذرن بنجیه و فرار شده بطرف ملک مالوه رفتند چونکه حالت پرگنه مذکور بطور گشته و بند و بست
آنضلع از عمل فرو گذشت لهذا اسند پرگنه هندون وغیره زیر پور از راج بنام کاشته انجانب بنوشت
اول بری سال نزد انجانب فرستاده داد و در وقت ملاقات از انجانب گفت که مهربانی فرموده بند و بست
پرگنه مذکور نمایند چونکه دران ایام از یک نیم ماه عارضه بخار تپ لرزه طبیعت انجانب ماند بود
در دل خود همین بهتر دانستم که علاقه تومراوائی وغیره از هندون مسافت هفتاد کروه تشت
و در من طاقت نیست علاقه تومراوائی وغیره را گذاشته باید داد لهذا اسند علاقه تومراوائی
را واپس دادم و انجانب از جی پور بسواری پالکی سوار شده راهی هندون شدم و قبالان
در وقت انجانب که در علاقه تومراوائی بودند بهندون طلبیده گرفتم غرضیکه انجانب در هندون
سلیم رعایا را دلاسا و تسلی داده آباد ساختم و بند و بست تحویل وده دادم و علاقه تومر
وغیره بنام دیگران بصیغه مستاجری از راج جی پور رسیده رفته انجانب تحصیل فصل خریف
هندون وغیره بخوبی تمام سرانجام ساخت و در فصل ربیع ماه بیساکه که اول بری سال کهالاکه
کنگرمال راج بود قضا الهی فوت شد چنانچه از فوت شدن اول بری سال تهلکه

رام بخش گفتم که اگر امروز حمله بر کوه نخواهد شد قلعه که بالای کوه است تا یکسال هم بدست نخواهد
آمد کپتان مذکور گفت که یک پلتن در تحت من است آنچه که حکم شود بموجب آن خواهم ساخت
آخرش چهار کمپنی پلتن کپتان رام بخش مردمان همراهی خود همراه گرفته حمله بر کوه ساختیم از فضل
حق سبحانه تعالی تا چهار گهری شب گذشته قلعهٔ مذکور رسیده گرفتیم و چمن سنگه وغیره قریب
یکهزار بندوقچی قلعه را گذاشته فرار شده رفتند بعد آن بندوبست قلعهٔ مذکور نموده تا یکپاس
شب گذشته بدیرهٔ خود رسیده آرام نمودیم روز دیگر از آنجا سوار شده بجی پور رسیدم و از راول
بیری سال ملاقات ساختم چنانچه راول جیو از ینجانب نهایت خوشنود شده توصیف و تعریف
از حد زیاده بر زبان آوردند بعد آن اینجانب را برای بندوبست ضلع تومراواتی وغیره رخصت
ساختند چنانچه از جی پور روانه گشته بر مکان نهولی رسیدم و از نهولی بعد ایام برسات
کوچ نموده قریب موضع تهانه پتن معمود پلتن و ده ضرب توپ جماعت سپاهیان قریب شش صد
سوار رسیده دیره ساخت و بندوبست فوجداری همگی اضلاع بخوبی شده رفت و در سمت ۸۹ اضلاع
مذکور در مستاجری از راج جی پور گرفتیم و از قدیم الایام جای مکان تهانه عامل نشستن درین ضلع
نبود همین سر رشته بود که همیشه فوج راج جی پور در ضلع تومراواتی میرسید و فوج مذکور در دیهه
رفته دیره ساخته زر معامله راج میگرفت اینجانب را سر رشته و دستور پسند نیامد قریب موضع تهانه
چهاونی فوج همراهی خود گرانده دادم و مکان محل سرای زنانه و مکان کچهری مردانه تعمیر نموده درست
گرانده دادم و بندوبست و نقشه عملداری بنحوی که باید و شاید در همه ضلع ها بظهور در آمد و مبلغان
مستاجری را ادا دام دام سیاق ساختم و فارغ خط مستاجری بموجب سر رشته از راج جی پور یافتم سمت ۱۸۹۳

تا از جی پور روانه منزل ... دوره مالک جی ابوزه وده بند دولت میسا احتم چونکه اینجانب
... سال برای طلب اینجانب رسید چنانچه اینجانب
ضلع هندون رسیده بود خط راول سربرین سال ... ساخت مستمی ... سنگه
... ضلع هندون ... گشته بجی پور رسیده دیره ساخت ...
در حسب ... راول چون ... ضلع هندون ... بالای کوه بود مستحکم و قلعه نموده
مصاحب چو تا از ... بود ... گشته در قلعه شاهی ... مهیا نموده ... گرفت
... یکهزار راجپوت جنگی فراهم ساخته و سامان قلعه ...
قیام ور زیده ... بود و تهاکر همین سنگه ... او شان بود
چنانچه راول ... مصاحب و ... راج جی پور ... بود و ... همین سنگه مذکور رخصت ساخته اینجانب
اینجانب ... فوج راج جی پور ... همین سنگه مذکور ... ساخته ... رسید ...
ذهاکر ... معه فوج از جی پور ... ساخته ... مکان شاهی ... رسیده و ... ساخت
وتهاکر همین سنگه از اینجانب گفت که امروز توقف ... صورت نیک ...
... تودن ... مصاحب ... اینجانب ... قلعه مذکور ... صورت ... شروع جنگ ...
... گوله های توپ ... اینجانب ... دیره ... گشته ... یکبار ...
... گوله های توپ ... بعد آن اینجانب ... پیاده ...
فرنگان ... رسید ... توپ ... سرانده دادیم بعد آن اینجانب قریب قلعه ...
... قلعه ... زیر کوه مذکور ... اینجانب ... فضل حق سبحانه
... گوله توپ ... قلعه زیرین ... شروع ساخته ... رفتند و ...
... قلعه زیرین ... گشته ... مردمان همین سنگه مذکور قلعه زیرین ...
تعالی توقف دو گهری ... گذشته ... اینجانب ... ملکیان ...
... دادیم چون شب آخر گشته و آفتاب برآمد اینجانب ... ساخته ...
... بالای کوه ... ساختند و ... جمله ... منظور ...

تر مان او را خواهم گشت و آنچه که شدنی است خواهد شد و وقتیکه خبر قسمیه با انفرز رسید
ها از زمان اسب سوار شده معه چندی از نیقان خود روانه شوید در جوابش همین گفت
که آن صاحب را گذاشته نخواهم رفت همراه بوده شامل نیکی و بدی خواهم ماند آخرش اینجانب کمر
بسته مستعد گشته بندوق و ذنالی تیار کرده بدست گرفته بر اسپ سوار شده معه برادر موصوف
از حویلی خود روانه گشته بدیوان خانه راج رسیدم و دیدم که ٹهاکر بیری سال نشسته است
و مشعلها روشن و مطلب تنخواه فوج بلا ٹهاد بنسبت میدهد و تقسیم میسازد چنانچه اینجانب نزد
ٹهاکر مذکور رفته روبرو نشستم و گفتم ای بیری سال اینچه سخنان نالایق بدست چوبداران
راج گفته فرستاده است رحمن خان نیست که همراه سدارام غلام باشم و از فضل ایزد
تعالی تن تنها از لکها مردمان جنگی سر مو اندیشه هراس بدل خود ندارم و اینها را هیچ میگیرم
چنانچه از فضل حق سبحانه تعالی رعب بدبه بحدی گفتن اینجانب بر ٹهاکر مذکور چنان غالب
گشت که رنگ روی او زرد گشت و هیچ جواب نداد و خاموش گشته مثل نقش دیوار گشت و چند
مردمان که نشسته بودند تعریف و توصیف شجاعت و تهاوری اینجانب نمودند و از بلند پروازان اندر
چون دانستم که از فضل حق سبحانه تعالی رعب من بر دل ٹهاکر مذکور مستولی گشته از آنجا برخاسته
آمدم چون همان وقت احوال این قضیه از پرچه اخبار به جناب صاحب معلوم شد همان زمان حکم صاحب
بنام بیرانه تمام بند و چه به ٹهاکر بیری سال گفته فرستاد که از جانب شرف خان صاحب بین راج کلان است
الحذر ایشان احتیاط دارند چنین سخنان نسازند که رنجیدگی مزاج او شان گردد و فقط
[illegible] طرف [illegible] رخصت

بسبب فساد و سیاه صورت بنسبت آخر...

...مختار کار و باز راج مقرر باشند لکن ... راندرون شهر جی پور طلب...

...ب موصوف راول بری سیال بالا بعزت و حرمت ... راول معه جمعیت

...و دیره کنانیده داد و اینجانب هم از مقام بالا رند بموجب نوشته راول ... در ...

...صد سوار روانه گشته چونکه بجلیور رسیدم دریافت شده که راول بری سیال باغ ناجی ...

...صاحب دیره دارند و از کار مختار مصاحبت موقوف شدند لاچار اینجانب دیره سواران همراهیان

...صاحب دیره دارند و از کار مختار مصاحبت موقوف شدند اندرون شهر در حویلی خود

...بیرون شهر گرانده داد و اینجانب معه برادر عزیز مظهر علیخان جریده اندرون ... رسیده بودم ... صاحب

رسیده قیام ورزیده و با پانصد سوار رساله انگریزی بباغ ناجی ... کار و بار

دیره ساختند و دران روز تا ٹهاکر بری سال ... الا از طرف ذاتی صاحبه ... کمال است لهذا

میباخت و هم امید است که از اشرف خان یعنی اینجانب از راول جیو ... باشد از ...

ٹهاکر موصوف از اینجانب در دل خود عداوت گرفته میخواست که بطوریکه باشد ...

چنانچه بوقت شب بدست چوبدار راج گفته فرستاد که فوج انگریزی بر باغ ناجی صاحبه ... دیره

کرده است لهذا هوشیاری خود داری ضرور است ایشان یعنی اینجانب معه جمعیت همراهی خود

همراه سدارام ... بیرون شهر همه شب ... هوشیاری بطور خفیه استاده شوند و در عرصه

چهار گهری چهار نفر چوبدار و ... در ... رسیدند دانستم که ٹهاکر مذکور بهانه انگیخته ...

خرابی اینجانب است ... از برادر عزیز مظهر علیخان گفتم که ٹهاکر بری سال بسبب راول جیو ...

عداوت میکند در نصوصیت همین صلاح مناسب است که ایشان همین وقت بسوی ... رسیده ...

... شهر روند و اینجانب نزد ٹهاکر مذکور میروم اگر ٹهاکر مذکور از من ... بیجا خواهد گفت

...یار نمودن مکان برای بود باش در نانک ... اینجانب

...و هجری سال مصاحب رخصت دو ماه گرفته از جی پور روانه شده و طی منازل ساخته
...ام موضع سونگره رسیده ملاقات [illegible] صاحب کلان بهادر مشمول ساختم
...ب پور پرگنه نوح بهل در نیلام خریدم و حویلی برای بود باش قابلان تعمیر کرانیده
...تم و دران ایام موضع نور پور که از نانک پور بفاصله سه کروه است [illegible]
...خان در نیلام خریده حویلی برای بود باش تیار کرانیده گرفت و اینجانب بعد دو ماه [illegible]
...در جی پور رسیدم و در اول هجری سال [illegible] اینجانب از حد زیاده بیسا ختند و الحمد
...که کار راج سیر و اینجانب ساختند از فضل الهی بخوبی سر انجام میافت از [illegible] روز
ترقی کار بار دنیوی بظهور رسید و برکات ملازمت و غیره از راج تعلقه اینجانب گردید
و چندی سال [illegible] صاحب راول [illegible] سال جیو گذشتند و رانی صاحبه [illegible]
جی سنگه بهادر بودند از اغوای بعضی مفسدان از طرف راول جیو [illegible]
شدند و دران ایام یکایک [illegible] در چند ملازمان بالا زم راج پیدا گشته [illegible]
از اغوای رانی صاحبه کمر دشمنی بر راول جیو صاحب بستند [illegible] رسیدند [illegible]
گشتند و نیز دیگر همگی فوج سوار و پیاده ملازم راج از راول جیو بر خلاف گشته [illegible]
و دنگهه فساد [illegible] راج [illegible] اراده [illegible] بر راول جیو [illegible] ساختند
صاحب [illegible] مسمی [illegible] صاحب که از طرف [illegible] سرکار [illegible] جی پور از سابق [illegible] قیام
[illegible] صاحب موصوف [illegible] فساد [illegible] بود و [illegible] سال [illegible]

دیره ساختند تولد شدن مهاراجه جی سنگه مهاراجه جگت سنگه
و موقوف شدن پسر راجه زور واله و مصاف شدن به اول

براری سال ... بعد عرصه چهار ماه ثانی راز حمل راجه تولد شد و نام راجه جی سنگه
بهادر مقرر نموده و تمکین سرداران بر اج متفق شده موین خرچه را موقوف ساختند اول
برای سالی بر عهده مصاحبت کل راج جی پور مقرر نموده داوند فقط برادرم کلان بهادر
که در ایام سابق نسبت سنگهی خرچ علاقه راج جی پور گذاشته بطرف اجمیر نزد بابو جیوسند
بهادر تشریف بردند وازانجا نزد مهاراجه دولت راو بهادر بمقام گوالیار رفتند وازانجا
بشاهجهان آباد رفته قیام ساختند رفتن برادرم کلان بهادر بکلکته و عفو تقصیرات
نمودن گورنر صاحب بهادر و از کلکته بوطن رسیدن وازانجا اراده بطرف
کلکته نموده براه دریا در کشتی نشسته روانه شده نزد مستر گورنر صاحب بهادر بمقام کلکته رسیدند
و قریب یک دو ماه قیام ساختند گورنر صاحب بهادر عفو تقصیر فرموده پانصد روپیه ماهواری
برای خرچ ... از لواحقان مقرر کرده داوند بعد آن برادرم کلان بهادر از کلکته
در ... در کشتی نشسته بمکان کول آمدند واز صاحبان عالیشان حاکمان کول ...
دو ... که ... سابق بر حجت بود واز مکان کول پنج ... کرده ...
و ... مذکور قیام ... تشریف آوردند ...
از صاحبان عالیشان بنام انجا ... نوشته بجی پور فرستادند رفتن انجا از جی پور
و ... برادر کلان بهادر بمقام وطن و خرید نمودن موضع ...

بجانه خود بابرخاسته رفته بودند آنوقت صرف پانزده سوار همراه من مانده بودند در راه
شدند و بعد بنگاه اینجانب بروز بخیر فیل با مهاراجه جگت سنگه بهادر نذر گذرانیده داد
و بعد آن اینجانب رخصت بنگاه گرفته بمکان راج گڈه که قبایلانم آنجا سکونت میداشتند
وقریب بنگاه آنجا قیام ساخته زیور وغیره اسباب فروخته بقرض خواهان داده قبایلان را
همراه گرفته روانه شده بجی پور رسیده در حویلی اندرون شهر سکونت گزیدم و این امید در دلم
بود وقتی که موهن خوجه که محیط راج جی پور گشته بود موقوف خواهد شد از مهاراجه جگت سنگه
بهادر ملاقات ساخته درستی جاگیرات که فرد دستخطی مهاراجه موصوف داشتم گرانده خواهم
گرفت درین عرصه بحسب تقدیر بیماری شدید بمزاج مهاراجه موصوف عاید گشت

رحلت نمودن مهاراجه جگت سنگه ازین جهان فانی بعالم جاودانی

بعد عرصه چهار ماه مهاراجه صاحب ازین جهان فانی بعالم جاودانی رحلت نموده جان بجان
آفرین سپرده چنانچه ازین واقعه جانکاه نهایت غم والم بر دلم گردید و امید درستی
جاگیرات در توقف افتاد چونکه در آنوقت خلف وارث راج نبود

موهن خوجه نبیره راجه نرور را راجه نمودن

لهذا موهن خوجه مذکور یک طفل که نبیره راجه
نرور بود راجه مان سنگه خطاب نموده بر مسند راج جی پور نشانیده داد و درین عرصه
معلوم گردید که یک رانی مهاراجه جگت سنگه متوفی را حمل است و موهن خوجه که از همه سرداران
ریاست راج جی پور عداوت داشت بلکه رانی مهاراجه متوفی عداوت میکرد چنانچه سنگهین سرداران
راول بیری سال وغیره بموجب نوشته رانی صاحب فراهم شده بیرون شهر جی پور

یکی از رفیقان انجانب در آن وقت نشسته بود گفت از ین فقیر هست چیزی گفت گو خواهم ساخت
بجوابش گفتم که احدی را روبروی این فقیر مجال دم زدن نیست از ایشان گفت گو نخواهد شد
رفیق مذکور با حرارت تمام گفت که گفتگو خواهم ساخت در این اثنا فقیر مذکور وارد شده و برابر
انجانب آمده نشست الحاصل رفیق مذکور تاب گفتگوی نیاورد از انجا برخاسته رفت چون فقیر مذکور
همراه خود دوات و قلم میداشت بحسب یاوری طالع و رهنمونی بخت سازگار انجانب فقیر
مذکور این ابیات حضرت دیوان خواجه حافظ بطور دعا بر یک کاغذ بخوش خطی کمال که مثل آن خط هرگز
کم دیده ام نوشته داد و از آهنگ آهسته آهسته میخواند ابیات نظم الا ای طوطی گویای
اسرار * مبادا خالیت شکر ز منقار * سرت سبز و دلت خوش باد جاوید * که خوش
نقشی نمودی از خط یار * چون از شنیدن این ابیات تقویت کمال بر دلم عاید گشت یقین
دانستم که سیاق فقیر که دعا رسید نموده بود که نوبت بانجانب رسید و این وقت حق سبحانه
تعالی رحم نمود از فضل الله تعالی از ینوقت تا دم زیست سرسبزی خواهد ماند چنانچه از
فضل الهی همان بظهور آمد که از آنروز تا امروز قریب بیست و شش سال شده باشد بفضله
روز بروز ترقی امور دنیوی میشود و آینده را تا دم زیست از فضل الهی امید قویست که
خواهد ماند * و بعد از آن فقیر همت موصوف قریب چهار گهری نشسته این ابیات مذکور
که میخواند برخاسته رفت چون صبح هویدا گشت و آفتاب بر آمد مومن خوجه که مصاحب انجمنی
بود انجانب را طلبیده خاطرداری ساخت و دو روپیه قلیل برای اخراجات انجانب مقرر نموده داد
و همچنین همراهیان و رفیقان سوار و پیاده ها که از سابق بسبب تنگی خرج از انجانب جدا شده

در استه خوش خورم بودم و چویلی که استقامت میسر شتم خوجه مذکور از من بستیده گرفت لهذا
بسبب نبودن مکان در مکان خانقاه میان ضیاء الدین صاحب که بیرون شهر پناه است قیام داشتم
و رفیقان همراهیان گفتند که حالا درینجا ماندن لا حاصل است ازینجا بکسی طرف روانه شوید در
جوابش گفتیم که بسبب شکسته شدن استخوان پای طاقت نیست درین حالت بیچاره ام آنچه که تقدیر
الهی است درینجا بظهور خواهد رسید بموجب مثل است به بینیم که تا کردگار جهان درین آشکارا
چه دارد و نهان و در سابق یک فقیر بحسب تقدیر بمقام قلعه کهر دعای بد کرده بود چنانچه
احوالش در اوراق سابق نوشته شده است از آن روز تا امروز عرصه قریب سه سال گذشته
باشد که بجز زیرباری دیگر فلاح ندیدم و لکهه ها روپیه را کارخانه خانگی اینجانب که بود برباد
گردید و باقی بیست یک صد روپیه هم باقی مانده چونکه نگاه اینجانب صرف بر فضل کریم کارساز حقیقی
بود لهذا در ظاهر حال نقصان بر کسی هوید انگشت و بر خیان کار هم از اینجانب سر زده نشد

که در آن بموجب شرمندگی و بدنامی پیش خلق الله میگشت **رسیدن فقیر مست**

برهنه مادرزاد و دفع تکلیف شدن بگشت پیش مسجد که چبوتره پخته بود معه

ده دوازده رفیقان خود نشسته بودم و بسبب تکلیف خرج قفل سوز بر بخی را بمردمان همراهی
فروخته داده بود حاضر بود لهذا بر یک سوی گلی چراغ افروخته داشته بود از انجا
که بموجب عنایات ربانی و امداد یزدانی ستاره طالع اینجانب از حضیض ناکامی باوج شادکامی
رسیده بناگاه غایت قریب یک فقیر مست صاحب کشف برهنه مادر زاد که از جذبه یاد الهی جامه پوشی
[illegible]

... حاجی انور برادر داشته شد و نسبت ما از زمان برهم گرداند داده خوشیکه در همه ...
... بود و درنهایه مختار احمد سنوالی حکمت سنگه بهادر گردیده و بخشی محمد فساد ...

حال تکلیف خسیس صحابت و بودن در مکان بعی لوی ضیاء الدین صاحب

بسبب شکستن پای در حویلی افتاده ماندم وازین
ودر موقع ایام اینجانب از نحوست ایام خود ... از مومن خوجه هم ملاقات
باعث تجدید محبت مختار احمد صاحب در رسیدن توانستم ... مذکور بهادر مزاج بود
نگردید و از حقائق هم از خوجه مذکور شناسائی و ملاقات نبود و خوجه مذکور
بر حکم و گفته مختار احمد سنوالی جنگ سنگه بهادر عمل می‌نمود وانچه در دل او می‌آمد می‌ساخت
چنانچه موجب ... واز اینجانب هم پیش آمد موجب ملت نفس عقیده از ...
... مقتضای طبیعتش ... باشد اصلی راج انچه که اسباب از
... کار روا خرچ همگی مردمان خود
... نقد ... زیور و غیره هزار از روپیه نزد اینجانب بود فروخته
و نیاده هم امیان خود نمودم الا و نوبت باینجا رسید که ظروف های مسی ... هم فروخته شدند
... یک روپیه را اسباب ...
غرضیکه قریب به یک لک روپیه را اسباب اینجانب برباد شده رفت
لیکن در انحالات از کسی ... شناسائی خود اطلاع نکردم و چونکه از فضل حق سبحانه تعالی
و دل من قائم مانده تا بحدیکه نوبت فاقه بر فاقه رسید و امید یک حبه از کسی جائی نمیکرد
اسباب نزد اینجانب مانده اگر یک ... روپیه بدست آید آن زمان یک روز ... اوقات ...
... مردمان همراهیان شود چونکه آنا به سر گذشته رفت در آن وقت ...

کشیده راست کرده دادند و از انجا بردست هامی بر داشته از غار مذکور بیرون آوردند
و از انجا در پالکی سوار کنانیده و اسپ بدبیره آوردند و علاج کرانیدم درین ضمن نوشته راج
بدین مضمون رسید که معه فوج همراهی خود بجی پور رسند چنانچه اینجانب از انجا در پالکی سوار
شده در جی پور رسیده بحویلی خود استقامت گزیدم و دیره فوج همراهم بیرون شهر کرانیده
دادم و بعد چهار پنج روز برادرم کلان بهادر که خبر انواع انواع از طرف اینجانب شنیده بود
و از اجمیر باراده گوالیار عازم شده بودند لهذا برای دیدن اینجانب رونق بخش جی پور شدند
و بحویلی نزد اینجانب تشریف آورده فرمودند که حال جمعیت آنوقت این شعر گفتم
بیت از قضا آئینه چینی شکست ❀ خوب شد اسباب خودبینی شکست ❀
و برادرم کلان بهادر نهایت افسوس از شکستن پای اینجانب نمودند و دو روز قیام داشته
روانه بطرف گوالیار شدند و از فضل حق سبحانه تعالی در عرصه یکماه آرام گردیده غسل
صحت نمودم لیکن طاقت استادن حاصل نگشت درینحال عرصه دو ماه منقضی گشت
و همراه اینجانب قریب چهار صد سوار و دو صد پیاده و دو زنجیر فیل بودند و از راج نگرو پیرا
هم خبرگیری خرچ نکردید ازین باعث تنگی خرچ از حد زیاده رو داده و درین عرصه
موهن خوجه بالکل مختار کار راج گشت و ٹهاکر مسکه سنگه هم از کار مصاحبت موقوف
شده و جنریل لونی اختر صاحب بهادر که معه فوج انگریزی درین ضلع رسیده بودند
و همگین ضرب توپها از نواب امیرخان بهادر رسیده گرفته و نواب موصوف که در ملک
جی پور رسیده بند و بست خود کرده گرفته بود جنریل صاحب موصوف بند و بست نواب موصوف

گرفتار شدن فوجورام و مصاحب شدن

و از اجمیر تشریف بردند

مسمی موهن خوجه بعد آن فوجورام وغیره ساکنان مارواری که مصاحب و

تار کار راج جی پور بودند موهن خوجه بوقت نیم شب فوجورام مذکور را گرفتار ساخته مقید

ود خود مختار کار راج گشت و خوجه مذکور مسمی ٹهاکر سنگه را مصاحب نموده داده و ٹهاکر

موصوف اینجانب را معه منشی بلاس و دیگر فوج بطرف موضع سامر یا که از جی پور بفاصله دو

حال شکستن استخوان پای

کرده است فرستاد و اینجانب معه فوج مذکور قیام داشت اینجانب بتقدیر الهی عاید گشت که

اینجانب و در آن زمان بنحوست ستارگان بطالع اینجانب

اینجانب برای کار ضروری برای یک دو روز جریده رفتن بجی پور مقرر ساخته بوقت دو گهری

شب باقیمانده از ڈیره سوار گشته معه هفت سوار راهی جی پور گشتم چونکه از ڈیره تا قریب

سه صد قدم رفته بودم و اینجانب پیش از سواران همراهی خود میرفتم که یکایک

کناره غاری که عمق آن قریب شش درعه خواهد بود و دو راه کوچک چونکه بدانجا رسیدم گفتم که این

راسته نهایت بموقعه است لیکن بحسب تقدیر پای اسپ لغزید و از غار مذکور دو قدم رفته بودم که

اسپ من لرزید پس از شده یکپای شکسته غار مذکور رفت آخر زمان اینجانب حسب پیش اندم

بجود خبر نمودن پای دوم سپید غار مذکور رفت بعده اینجانب بجستی تمام از اسپ در غار

جستم بحسب تقدیر جستم اسپ هم بر ران اینجانب افتاد که استخوان ران بالکل شکسته شد

که طاقت نشستن هم نماند بعد آن همراهیان اینجانب از اسپ فرود آمده نزد اینجانب رسیدند

و پالکی اینجانب بسبب شکستن استخوان و تا گردیده بود مردمان همراهیان پای اینجانب را

حمله آور شدند که مسمی آرام سنگه بکرام معه همگین سواران فوج برادر عزیز کریم خان حمله آور شدند

و برادر موصوف معه سواران همراهی خود بر او شان حمله آور شدند همین طور همگین فوج کرنیل

برادرم کلان بهادر حمله ساخته لیکن از فضل حق سبحانه تعالی هیچ پیش رفت نگردید

درین جنگ و جدال آفتاب غروب گشته آخرش بوقت شام فوج کرنیل موصوف و [illegible]

خود در رفته بعد آن ٹھاکر سورج بھان [illegible] نزد برادرم گفته فرستاد که اگر امروز ازینجا کوچ کرده

نخواهند رفت صبح از اطراف فوج کرنیل و از یکطرف [illegible] از انصاف جنگ خواهم ساخت

و سوای زین آب و دو دانه و کاه وغیره بالکل نخواهند یافت این سخن برادرم کلان بهادر شنیده

لاچار گشته هنگام چهار گهری شب گذشته از انجا روانه شده بمکان مهو به رسیده دیره ساخته

چون تکلیف خفیف [illegible] زود داده و قابلان اینجانب دران ایام در مکان براج گذه بودند برادرم

کلان بهادر برادر عزیز کریم خان را از انجا فرستاده خیمه طلب نموده گرفته رسیدن

برادرم کلان بهادر در رجی پور و بسبب تکلیف از رجی پور بر خاسته

و رفتن باجمیر نزد بابوجی [illegible] بعد آن از انجا کوچ کرده منزل بمنزل

شده در رجی پور رسیده در حویلی که اینجانب قیام میداشتم وارد گشته ملاقات

مهاراجه سوائی جگت سنگه بهادر حصول ساخته و مهاراجه [illegible] زیاده از حد لطف

تعریف جنگ کرده و دلجمعی و خاطرداری برادرم کلان بهادر نموده چونکه دران ایام تکلیف

خسره در رجی پور نهایت بود و بسبب تکلیف خسره که نوبت بملاقات نرسید لهذا مزاج

برادرم کلان بهادر ناخوش گشته از رجی پور برخاسته بطرف اجمیر نزد بابو صاحب [illegible]

ب برشکین و زیران برادرم نهایت خوب و بی نظیر بود از گولی بندوق زخمی گردیدند این
ی برادرم کلان بهادر بطور شیر غران شمشیر برهنه در دست گرفته بر اوشان قصد انتقا
ی سبحانه تعالی از فوج طرفثانی والا ها مقدور کسی نبود که روبروی [illegible] سازد غرضیکه
اندازه زیاده جنگ نمود و بسیار مردان فوج مخالفان را زخمی و کشته ساخت و ریحالت
آفتاب غروب گشت فوج طرفثانی والا ها هزار ها گوله توپ سر کرده و صدها حمله نموده لیکن با دم
حق سبحانه تعالی بهیچ پیشرفت نرفته پس پا شده قریب یک کروه عقب رفته دیره ساخت برادرم کلان بهادر
تا دو گهری شب گذشته همانجا استاده بهمگین سواران همراهیان خود را آنجا ساخته و ابر
بدیره خود آمدند چون شب آخر گردید و صبح نمودار شد فوج طرفثانی که هراس خورده بودند قدم از
دیره خود بیرون ننهاد برادرم کلان بهادر چونکه دید که کسی بمقابله نمی آید بوقت دو پهر از آنجا
مراجعت نموده بدیره خود نشسته ماندند و تهاکر سورو تهه واله که جاگیردار راج بود و او را کرنل مهتا خان
سخنان سخت و چشم نمائی گفته فرستاد ازین سبب تهاکر مذکور منحرف گشته گفته فرستاد که کرنل
مهتا خان ها پای را برباد نموده خواهد داد آن صاحب را در اینجا ماندن مناسب نیست از اینجا کوچ فرمایند
چونکه هم پاس روز باقیمانده بود که تمامی فوج کرنل موصوف تیار گشته از دیره ها برآمده بمقابله
آمده استاده شد تا حدیکه طرفثانی والا ها گولی بندوق بر دیره ها برادرم میزدند آن وقت
برادرم تمامی سواران جمعیت تیار کنانیده بهمراهی برادر عزیزم کرم خان ساخته بمقابله فوج کرنل
استاده و بذات خود معه جمعیت پیاده ها بر توپ استاده شده گوله توپ سر میکنانیدند که در
[illegible] نموده قوبیا شکست توپ مذکور بر زمین افتاد این احوال فوج کرنل موصوف دیده بد

ن قلعه‌ها که از انجا قریب سه کروه بهت مقرر ساخته آخر شش این صلاح مقرر کرده بدیدا
ندون را خالی کرانده شود و بعد آن تامی تهانجات و قلعه‌ها خود بخود خالی خواهند شد
ن صلاح پخته گشته که اعداد راجی حاضر شدن بنام جاگیرداران آن ضلع فرستادند و در عرصه
دو سه روز جمعیت جاگیرداران حاضر گشتند غرضیکه قریب یکهزار سوار و پیاده فراهم شده
بعد آن اراده کوچ نموده از هندون بفاصله یک نیم کروه بطرف جنوب رسیده ډیره ساخت
و در انجا مسمی مرلیدهر تالونگار هندون حاضر شده عرض ساخت که در گدهی موضع کهکر
تهانه کرنیل مهتاب خان هست و مکان بسیار تنگ است و در آن نالهای عمیق اینقدر هستند که مقدور
هزارها فوج نیست که محاصره آن گدهی شود سوای از یک راسته آمد و رفت مردمان راسته عرابه وغیره
نیست اگر بند و بست راسته مذکور کرده شود تا قابو کسی غنیم شدن نمی تواند آخر شش را در مکان بهادر
بموجب گفته تالونگو مذکور معه جمعیت همراهی خود سوار شده بموضع کهکر رسیده ډیره ساخته و از حکمت
عملی مردمان کرنیل مهتاب خان که بطور تهانه در گدهی مذکور بودند برآورده قریب پنجاه مردمان
همراهیان خود در گدهی مذکور متعین کرده دادند و اینجانب از راه دور اندیشی در آن زمان یک کس
معتمد در فوج کرنیل مهتاب خان برای خبر رسانی متعین کرده داده بودم چنانچه هرکاره مذکور ظاهر
ساخت که کرنیل مهتاب خان از نواب محمد امیرخان بهادر رخصت گشته معه همگین فوج کوچ
نموده اراده رسیدن هندون نموده است اینجانب بمجرد وقت خبر این مضمون شنیدم که کرنیل
مهتاب خان معه همگین فوج از نواب امیرخان بهادر رخصت شده کوچ ساخته اراده رسیدن
هندون [illegible]

جی پور رسیدم و مکان حویلی کندبی والی که در شهر جی پور قریب دروازه سانگانیر است
مهاراجه آدهراج بمایان عطا فرموده بود و برادرم کلان بهادر در مکان مذکور تشریف می
داشتند اینجانب هم در حویلی مذکور شامل برادرم کلان بهادر فروکش شده قیام ساختم و درین
عرصه هرچند بینداری مصاحب وراول برسال ناهاوت برای سوال جواب اجی شاه جهان آباد
نزد میتکاف صاحب بهادر در دهلی رفتند و فوج انگریزی همراه جرنیل نواختر صاحب برای تدارک نواب
امیرخان بطرف اینضلع کوچ کرده بود و نواب امیرخان معه فوج بر مکان دهوراج پوره از عرصه
دو ماه سوز چهپانیده قیام میداشت بسبب آمد آمد فوج انگریزی کرنیل مهتاب خان در قلعه
هندون و غیره مردمان خود گذاشته معه فوج از انجا روانه گشته نزد نواب امیرخان بمقام
دهوراج پوره رسیده

فرستادن مهاراجه سوائی جگت سنگه برادرم کلان بهادر را بضلع هندون

دران ایام مهاراجه آدهراج سوائی جگت سنگه بهادر برادرم کلان
بهادر را خلعت فاخره داده بطرف هندون رخصت ساخته و اینجانب معه هشت سوار در جی پور
ماندم و نگاه جمعیت سوار پیاده با اینجانب همراه برادرم کلان بهادر فرستاده دادم چنانچه برادرم
کلان بهادر معه جمعیت یکصد پنجاه سوار و هشتاد نفر پیاده و یک ضرب توپ از جی پور کوچ نموده
منزل بمنزل روانه شده بر مکان ٹوده با دیر رسیده دیره ساخت و در آنجا کرنیل مهتاب خان
تابعه نو تیار کنانیده بود مردمان تهانه داران قلعه متعین بودند بسبب رسیدن خبر برادرم کلان بهادر
[illegible] متعین قلعه مهوه بود و معه جمعیت پنجاه شصت نفر مردمان بمکان ٹوده مذکور رسید
[illegible] مردمان کرنیل موصوف بدر ساخته و قلعه را مسمار کرده [illegible]

خلاص گشت فی الفور اینجانب اسپ آمده شامل سواران خود شدم و چندی ایستاده ماندم چون
دانستم که موسی شی مع زخمیان همراهیان انقاصای رفته اند لهذا اینجانب نیز عنان گردانیده آهسته آهسته
روان شدم باز در مردمان فوج مخالفان چون رسیده خواسته که شرط عهد و پیمان قسم ها
خود بجا آرند غوغا نموده بر مایان حمله ساخت اینجانب عنان گردانیده بر اوشان حمله ساخت دو چهار
مردمان اوشان را بجان کشتم و دو سوار از رفیقان اینجانب هم زخمی گشت آخرش از فضل سبحانه
تعالی اوشان تاب مقاومت نیاورده پس باز گشتند اینجانب از انجا قریب سه صد قدم روانه گشته
بر یک جا که آب تالاب بود از اسپ فرود آمدیم و انچه که طعام بطور ناشته همراه بود خوردیم
آب نوشیدیم بعد آن از انجا سوار شده در مهوبه رسیده آرام ساختم و بوقت یکپاس شب باقیمانده
از مقام مهوبه معه همگین سواران موسی شی کرده همراه گرفته سوار شده بطرف سکرانه روانه گشتم
و بوقت دو گهڑی روز برآمده قریب فوج مخالفان رسیده میرفتیم مگر مردمان فوج مذکور که از
طرف اینجانب نزول شده بودند از دیره های خود بر نیامدند مگر گوله های توپ از دیره های خود سر کردند
آخرش اینجانب بخیریت تمام بمقام سکرانه بدیره های خود رسیدیم و بعد آن موسی شی را فروخته کار روائی
خرچ لابدی نمودم و قریب دو سال در آن ضلع قیام ساختم و صدها تاخت و جنگ ها نمودم اسپ خاصه
سواری اینجانب که بی نظیر بود کشته شده رفت و بسیاری از رفیقان بکار آمدند چنانچه در احوال
مفصل همگین تاخت و جنگ ها نوشتن عمری باید لهذا موقوف کردم رفتن اینجانب از سکرانه

و رسیدن بچی پور و آمدن فوج انگریزی بمع نواب امیر خان بعد آن

بموجب طلب مهاراجه آدیراج سوائی جگت سنگه بهادر اینجانب از آن ضلع روانه گشتم و در

از فضل حق سبحانه تعالی درمیان آنها شده ز غول بندوقچیان که بر گهاته کوه نشسته بودند
دو چهار مردمان را بجان کشتم اوشان تاب نیاورده فرار شدند اینجانب هفت هشت سوار از
همراهیان خود بسبب تلبه های یعنی غارها پیاده کرده عقب اوشان رفتم و در یک نالا اوشان را محاصره
کردم و از هر طرف بندوق سر گشت و یک سوار از همراهیان خود با نطرف گهاته مذکور برای
همین فرستادم که سوار مذکور بر آن طرف گهاته ایستاده خبرگیران باشد وقتیکه فوجها دیگر
سواران از انطرف گهاته بیاید فی الفور از انجا برگشته اطلاع سازد آخرش بمکین موبیشی را از گهاته
مذکور عبور کرانده در ضمن سوار مذکور آمده از اینجانب گفت که قریب بجهار فوج مخالفان متصل گهاته
رسیده می آیند اینجانب مردمان خود را که پیاده شده بودند بر سر بالا سوار کرانده روانه گشتم چونکه
از گهاته مذکور عبور کرده دیدم که فوج جمعیت کثیر مخالفان به تندی تمام می آیند آنوقت طبیعت
اینجانب از حد تنگ شده از همراهیان خود گفتم که امروز جنگ بد بوجه خواهیم ساخت که اگر بسیته
بر فوج مخالفان حمله خواهیم رانی شمشیر از هر دو جانب دیر و خواهیم ساخت این گفته شمشیر کشیده
آهسته آهسته بمقابله اوشان میرفتیم از فضل حق سبحانه تعالی بر این دردل فوج مخالفان جا گرفت
و حوصله مقابله و عهد پیمان جمع وار از دل آنها فراموش گشت بجائیکه بودند همانجا ایستاده ماندند ولیکن
وقت مردمان موضع غازی بعمر راه موبیشی مسدود ساخته بمقابله پیش آمدند اینجانب بحال دیده
از مردمان همراهیان خود گفت که حالا ایشان همین جا بمقابله اوشان ایستاده مانند و اینجانب
تنها سوار بر مردمان موضع مذکور رفته نعره زدم که در حق ایشانان همین بهتر است که بواپس گشته
خود بروند چنانچه مردمان مذکور هم رسیده حسب گفته اینجانب عمل نموده واپس به خود رفتند و آن موبیشی

آخرش گواران مذکور تاب مقاومت نیاورده مویشی را گذاشته راه هزیمت نموده رفتند
آخرش مویشی مذکور را همراه گرفته بطرف مهوبه روانه شدم و میخواستم که از گهاته کوه گوندی
مویشی مذکور را عبور کرانده بمکان مهوبه رسیده بود چون سرداران تاج خان و امام خان و جلال خان
وغیره چنین صلاح ساختند که از عقب اشرف خان صاحب از گهاته گربتی بآنطرف رفتن مناسب
نیست آخرش اشرف خان واپس شده بانطرف خواهد آمد لهذا سد و بست گهاته های اینطرف
کرده ایستاده باید باند وقتیکه اوشان بگهاته خواهد رسید آنزمان بموجب قسم خود خواهیم ساخت
و گواران تمامی آن ضلع را اطلاع کرده سد و بست گهاته ها کرانده گرفت و فوج واله معه ضرب
توپها قریب مکان ماوته که از گهاته گوندی بفاصله یک کروه رسیده ایستاده انتظاری اینجانب
می کشیدند اینجانب معه ده دوازده سوار پیش پیش می آمد و دیگر سواران معه مویشی عقب می
آمدند چونکه اینجانب سوار مذکور قریب گهاته کوه گوندی رسیده دیدیم که هزارها مردمان گواران
از هر طرف بطرف گهاته گوندی سیر و بند و قریب پانصد مردمان قایم بودند ازانها
پنجاه شصت مردمان پیش قدمی کرده آمده و پناه ناله گرفته بر بالای ما گولی بندوق ها زدند پیشتر
ازان بندوقها اینجانب در دل خود همین تجویز ساخته که امروز هزارها مردمان به گهاته گوندی
قایم اند و هزارها مردمان گواران از هر طرف می آیند و همراه اینجانب پیاده ها نیستند لهذا امروز
ازین گهاته عبور نمودن امر محال است مناسب همین که ازینجا بطرف عملداری راجه بهرت پور بحاله گرفته
شده بموه رسیده شود چونکه اوشان گولی های بندوق بر بالای ما زدند آنوقت طبیعت اینجانب تنگ شده
و تجویزی که اندیشیده بودم از دل فراموش گشته بر اوشان اسپ ها دوانیده حمله کردم

جمعیت قلیل بیت و مایان بطور زبان از پیش او نشان شده آمد امروز بر وقت مقابله کسیکه
طرح خواهد داد آنکس سر زن خود خواهند کشید و اشرف خان را بقتل خواهد رسانید
چنانچه بر قرار خود ثابت قدم شده سرداران مذکور بر وقت آمدن اینجانب از دیره های خود و گورنا
توپ سر کردند و بعد آن قریب یکهزار سوار چیده چیده و چهار ضرب توپ و شش هزار پیاده پلتن و
علی غول نقاره ها نواخته بفاصله یک نیم کروه عقب اینجانب می آمدند اینجانب آواز نقاره های
فوج مخالفان بگوش خود می شنید و بفاصله یک سر مو هم هراس از طرف مخالفان در دل
نیاورده بخاطر جمعی تمام روانه میشدم و از نهایت گرگری که از هندون قریب هفت کروه است عبور
نموده بر موضع نوال علاقه هندون رسیده برادر عزیز کرم خان را معه تمکین سواران بر مواشی گاو میشان
موضع مذکور تاخت کرانده دادم و اینجانب معه ده سوار دیگر متصل دیه مذکور استاده ماندم
سواران همراهیان اسپها دوانیده قریب چهار صد گاو میشان گرفته کرده گرفتند درینضمن سکنان
دیه مذکور قریب سه چهار صد مردمان مسلح شده از دیه خود بر آمده بر یورشی کرده حمله کردند که
مواشی را از دست سواران اینجانب رها کرده گرفته بطرف دیه دوانیده می بردند درین ضمن
اسپ ماده برادر عزیز کرم خان از ضرب برچهی زخمی کردند و مسمیان بلو خان و رودر سنگه که
از رفیقان اینجانب بودند زخم های کاری رسیدند و دو سه مردمان دیگر هم زخمی شدند درینضمن
یکی از همراهیان اینجانب گفت که گواران مواشی را از دست سواران مایان رسیده بدیه خود میبرند
اینجانب بمجرد استماع این خبر بندوق فتالی بدست گرفته معه دو سوار از اینجا اسپ دوانیده
بطور توپ آمده از گواران مواشی ... ما خیر و شش آدم از گواران گوریجان کشتم

و مردمان فوج و الهها از دیره های خود گوله ها توپ بسیار کردند که یکی از رفیقان همراهی اینجانب
ضرب گوله جان بجان آفرین سپرده و از طرف اینجانب مردمان فوج طرف تهانه های شان
شده رفت که یک متنفس از دیره های خود بیرون پای نمی نهاد آخرش بعد چهار روز از
تنگ آمده از آنجا کوچ ساخته کهاته کوه موضع بالودهی به پشت داده دیره ساختند که
راه آمدرفت طرف هندوستان سلامت ماند و تهانه فوج که در مکان تهانه فوج قایم بود از اینجانب
هراس کمال خورده مردمان تهانه مذکور تهانه را گذاشته فرار شده در فوج خود رفتند چونکه
نزد اینجانب خرچ نبود و از آنجا پور هم خبرگیری خرچ نمی رسید لهذا [illegible] طرح تاخت کرده
کار روائی خرچ لاموت میکردیم در آن ایام تنگی خرچ چنان حائل گردید که از سپاه و زیر مردمان
و اسپان همراهیان اینجانب نوبت بفاقه رسیده اکثر معاش نمی بود. بفضله یقین [illegible]
بود که شب و روز از فوج مقابله داشته آخرش اخراج کرده میشد روانه شدن

اینجانب از لشکراه وحی کردن کاویشان موضع لعل و جنگ شدن

بر موضع مذکور بر کهاته و از فوج کرنیل مهتاب جان شکست دادن همه را
لاچار برای تدبیر معاش معه جمعیت هشتاد سوار خانگی خود و همین قدر [illegible] ما
و غیره همگی یکصد و شصت سوار خواهند بود از لشکر سوار شده قریب دیه های فوج مذکور
کهاته بالودهی شده میرفتیم چون در بعضی بسبب رعب اینجانب همگی سواران و تحصیلداران
های ضلع ها که جا بجا از طرف کرنیل موصوف تعین بودند فراهم شده شامل فوج بودند چنانچه
مسمی نام خان [illegible] خان و جلال خان و غیره نامداران که [illegible] بودند که نزد [illegible]

ده دوازده سوار همراهیان اینجانب کسی هم زنده نمی ماند بعد آن اینجانب بر لب ایناره
ایستاده گشت که همانجا همگین همراهیان اینجانب جمع شدند باز مخالفان ضرب توپها آورده
بر بالایان گوله زدند و زور جنگ کردند ازین طرف اینجانب بر آنها حمله ساخت و آنجا اکثر مردمان
چیده چین مخالفان را بجان کشتم فوج مخالفان تاب مقاومت نیاورده بضرب تفنگ بهائی وغیره را
که گذاشته رفته بودند گرفته راهی گشتند وقتیکه اینجانب بر فوج مخالفان حمله کرده بود از زمان آن حصه
کوتل که بدست سائیس بود و تنها عقب مانده سواران فوج مخالفان گرفته بردند آخر شب از دست ایشان بموضع
رسیده دیره بعد آن اینجانب بمکان تانپور رسیدم دریافت گشت که اسپ خاصه اینجانب بتمامت
در ضمن قریب دوازده سوار مخالفان از هندوان تانپور رسیده بودند اینجانب آنها را محاصره کرده
میر دیار اسنگه سکنه جاگیردار آنجا حواله نموده گفتم که تا که اسپ خاصه اینجانب که فوج واله یغما کرده
برده اند واپس نخواهند داد این سواران را نباید گذاشت چونکه دیره فوج مخالفان گردیده رفت
بعد شش گهری اینجانب معه سواران همراهی خود در دیره فوج مخالفان تاخت کردم و اکثری سوار دیره ها
که بیرون از دیره های خود بودند کشتم و یک اسپ نیز از آنها بدست دلاوران اینجانب آمده و در
مقابله جنگ سابقه قریب دوازده افغانستان بدست مردانه های همراهیان اینجانب آمدند و بعد آن
از آنجا روانه گشتم بمقام سکرانه دیره های خود رسیدیم در این معرکه از همراهیان اینجانب یک
از رفیقان کشته شد و دو سه مردانه های زخمی گردیدند و دو اسپ بجان کشتند روز دوم مخالفان
اسپ خاصه اینجانب واپس فرستاده داد بعد آن ده دوازده سواران اوشان که در تانپور دستگیر بود
رها یافتند از بعد اینجانب هر روز از سکرانه سوار شده گرد فوج ایستاده محاصره میکرد

ارام سنگه نمکحرام مذکور بفاصله یک کروه می آمدند در آنوقت شخصی از همراهیان گفت که در همین
جمعیت آرام سنگه است اینجانب بمجرد اصغای این سخن از انجا اسپ را انگیخته بر غول نمکحرام
مذکور تاختم در آنوقت نمکحرام مذکور از دور اینجانب را شناخته از همراهیان سواران خود هیچ نگفته بدون
جنگ هراسان و سراسیمه شده عنان اسپ خود گردانیده بطرف فوج بی اختیار راه فرار گرفت و
سواران همراهیانش نیز از عقب او راه هزیمت پیموده و در آن روز اینجانب اسپی که زیر ران میداشت
قدری موتهزور بود لیکن اسپ مذکور نهایت عجیب و غریب بود از این باعث بی اختیار اسپ دوانیده
نشده بپویه عقب اوشان میرفتم مگر سواران همراهی اینجانب اوشان را رسیده حربه را می کرده
میکشتند چونکه سواران فراریان سراسیمه بدحواس شده اندرون فوج خود شدند اینجانب هم
معه همراهیان خود عقب اوشان اندرون فوج رفتیم واکثری مردمان سوار و پیاده را کشتیم
در آنوقت فوج مخالفان بدحواس گشته و ضرب توپها را گذاشته راه هزیمت گرفتند و اینجانب
معه همراهیان طرف روی اوشان شده تا دنبال فوج اوشان گذر کردم و همراه اینجانب جمعیت
قلیل بود و پیاده ها هم نبودند از این باعث ضرب توپهای بی نهایت خالی استاده مانده بودند در
گرفتن بیایند و سواران همراهیان اینجانب در آنوقت متفرق گشتند بعضی مردمان فوج
مخالفان را حواس آمده قریب یکصد سوار بر سواران همراهیهای اینجانب که قریب ده دوازده خواهند بود
حمله ساخت و دو سه سوار همراهیانم از حربه شمشیرها زخمی میکردند اینجانب این حال دیده
تن تنها سوار نعره زنان بامداد همراهیان خود رسیدم که بمجرد رسیدن اینجانب سواران طرف ثانی
که شمشیرها میزدند بدحواس گشته و واپس شده رفتند اگر در آندم اینجانب نمیرسید نقش بود که از همراهیان

داده شده که از فضل حق سبحانه تعالی اوشانان تاب نیاورده فرار شدند در قریب
و تهانه از انجا روانه گشته لسکر از رسید **شکست دادن فوج کرنیل مهتاب خان**
بسمتی تاج خان سرمکان بهانتری معه فوج دکمود و قریب جاضربنج بهار رسیده دیره ساخته
بود و قلعه تیار کرانده تهانه نشانیده داده بود جاگیرداران و زمینداران ضلع ناظر توقابی تهانه
بتنگ آمده و نزد اینجانب رسیده بمنت و سماجت تمام گفتند که اگر تهانه بهانتری قایم خواهد
ماند سراسر برباد و خرابی مایان خواهد گردید اگر توجهات آنصاحب از تهانه بهانتری
مردمان کرنیل مهتاب خان برخاسته روند آن زمان آنصاحب را بطور جاگیرانه برای خدمتگاری
آنرج حاضر ایم بخواهش گفتیم که نزد کرنیل مهتاب خان قریب دوازده یا بیش جنگی و چهل ضرب توپ و
وبیشتر از مردمان عملی بقول قوم افغانان و چهار یکهزار سوار معتبر موجود هستند و نزد اینجانب
قریب دو نیم صد سوار و پیاده و یک ضرب توپ است ازین جمعیت قلیل تهانه اوشان را برداشته
دادن امر محال است مگر با سنحاطر ایشابان از امداد فضل حق سبحانه تعالی کوشش بجان نموده
تهانه اوشان را برداشته داده خواهد شد بعد آن اینجانب معه یکصد پنجاه سوار خانگی و یکصد
از جاگیرداران ناظره وغیره همراه گرفته بمقابله فوج کرنیل موصوف سوار گشتم چونکه از کار
در قریب پانصد قدم آنطرف در گذی رسیدم بحسب تقدیر بهاروز اگلی فوج کرنیل مهتاب خان
جمعیت نوشته بالا مردمان در تهانه بهانتری گذاشته کوچ کرده بانطرف می آمدند و
ازین امر اطلاع نود که یکایک قریب سه صد سوار همراه آرام سنگه کمیدان معه چند
هراول می آمدند و همگی فوج بلا تهیا معه ضربهای توپ و بهیر بنگاه وغیره از عقب

نداشت بمجرد رسیدن و تاخت آوردن آنهایان قریب یکصد سواران از دیه برآمده
بمقابله می‌آمدند اینجانب معه دوازده سوار بمجرد دیدن اوشان حمله ساختم چونکه قریب
رسیدم حربه بندوق نمودم هر دو نال‌های بندوق بسبب تری باروت از کار بیکار شده
نگشتند بعد آن اینجانب شمشیر کشیده برای حمله بر آنها رفتم بفضل حق سبحانه تعالی
حال سایر سواران مخالفان تاب مقاومت نیاورده راه هزیمت پیموده بگذشتی دم کردند
بعد آن قریب بالنصف شش صد پیاده‌ها بمقابله اینجانب از دیه مذکور برآمده مقابله ساختند
و میخواستند که مویشی گرده زارها گرانده برند در آن وقت اینجانب قریب شستی از بندوقچی
مردانه که از رفیقان اینجانب بودند مقابله اوشان کردیم و در ضمن یک سوار از همراهیان اینجانب
آمده ظاهر ساخت که در یک احاطه که از اینجا بفاصله دوصد قدم خواهد بود یازده شانزده
سواران مسلح قریب شتابها در اسپ گاوان را برداشته مستعد جنگ اند و نیز آن وقت پیاده‌های
مخالفان میخواستند که با احاطه مذکور رسیده امداد اوشان نمایند اینجانب از رفیقان خود گفت
که ایشان یان شده راه پیاده‌های مخالفان باشند و نگذارند که با احاطه رسند و اینجانب معه چهار
سوار ناقص از اینجا روانه گشته بر احاطه مذکور رسیده از اسپ فرود آمده و عنان اسپ در یک دست
و یک بندوق بدست دیگر از همراهیان خود گرفته در احاطه آمدم و از آن مردمان یک کس را از ضرب
گولی بندوق بیجان تباه کردم بعد آن اندرون احاطه معه سه چهار مردمان همراهی خود در رسیده
سواران را تباه کردیم و باقیمانده فرار شده رفتند و نرگاوان حواله سواران خود کرده بطرف راجگاه
مویشی دیگر روانه گردیدیم و از اینجا از رفیقان خود رسیده بر پیاده‌های مخالفان اینها نبرد شدید

بموجب طلب اینجانب رسیدند اینجانب معه پنجاه سوار از سکر اشاراده راج گده مو
گشتم چونکه بمکان پانپور رسیدم دیدم که دریای مان گنگا که متصل پانپور است آن
وخروش میرود و موسم برسات بود در آن زمان بسبب طغیانی آب کسی را طاقت عبو
وسوای زین با آنطرف دریای مذکور فوج سکهو وغیره کرنیل مهتاب خان دیره داشت هر چند
مردمان آنجا برای عبور دریای مذکور مانع شدند اینجانب خیال نکرده بر فیل سوار گشته معه یکم
سوار پیاده همراهیان خود عبور دریای مذکور کرده قریب دیره فوج مذکور شده سر فتم و سواران
و پیاده با فوج مذکور که از من هراس کمال میداشتند بمقابله نیامدند
آهسته آهسته روانه گشته بمکان راج گده نزد قابلان رسیدم و قریب یک ماه در آنجا اقامت گزیدم
واینجانب
بعد آن از آنجا سوار شده اراده رسیدن سکر اینکردم و روانه گشتم در میان راه اینجانب گفت
که موضع دهکار نزدیک جا قیام کرم خان نگرام ست آنجا رسیده او را دیده لسکر از رسیدن
بمناسبت آخرش بموضع مذکور رسیدم و سواران همراهیان خود را حکم دادیم که متفرق شده
... بطرف نفیسه کوتهی دیره راحی سازند و اینجانب معه ده دوازده سوار در اینجا ایستاده ماند
... چون وقت وتالی که در دستم بود در قیام راج گده خبر گیری بندوق مذکور نگرفتم و بسبب
... احتمالی خبری آب باران اندرون بندوق ... را خراب ساخته بود و نظر از این امر
... را اطلاع نبود ... روز ... راج خان خبر آورد که کرنیل مهتاب خان لسکر افسر کمان فوج
... بود از آنجا قریب سکر رسیده معه کل فوج دیره کرده بود و خود معه یک صد سوار از ...
... از نشیب ... موضع دهکار نزد کرم خان نگرام رسیده موجود بود و اینجانب از این ام

سواران همراهی خود مکان بانپور برای ملاقات مسمی تاراسنگه جاگیردار آنجا بود رفتیم و در
خبر رسید که آرام سنگه نمکحرام بطرف سکرانه رفته فساد کرده و جمعیت سواران و پیاده‌ها هم
اینجانب عقب او کرده اند لهذا اینجانب بوقت یکپاس روز با همراهیان [illegible] در رسیدن خبر مذکور از [illegible]
سوار شده بر موضع هتکر رسیده دیدم که همراهیان سوار و پیاده‌ها که عقب نمکحرام مذکور آ[illegible]
بودند واپس شده بدیره‌های خود رفتند و نمکحرام مذکور معه پانصد مردمان پیاده بیرون دیه فاصله
پنجاه قدم زیر درختان نشسته است آنوقت از همراهیان خود گفتم که نمکحرام مذکور که برای فساد
رفته بود هیچ نکرده و مردمان اینجانب عقب او شده اندرون دیه رسانیده واپس رفتند
حالا از اینجا واپس شده بسکرانه رسیدن مناسبت مسمی [illegible] و درسنگه مردانه که از رفیقان اینجا
بود گفت حالا که آنصاحب برای اینجا تشریف آورده‌اند و نمکحرامان آنصاحب را بخوبی ترین وجه می‌شناسند
اگر بدون سزادهی واپس شده رویم شایان دلاوری نیست بجوابش گفتم که نزد من قریب پنجاه
شصت سوار موجود اند و نمکحرام قریب مکان خود معه پانصد پیاده‌ها مسلح بندوقچی نشسته است
در صورت وقت سزادهی نیست مگر حالا که اینها بان اینطور گفت سزادهی نمکحرامان واجب و لازم
افتاد این گفته اسب‌ها دوانیده بر ایشان حمله ساختم از فضل حق سبحانه تعالی نمکحرام مذکور [illegible]
خورده و بی‌تاب شده راه فرار گرفتند اینجانب و همراهیان تا اندرون دیه تعاقب کرده اکثری
[illegible] تیغ ساخته بدار البوار فرستاد مگر نمکحرام مذکور معلوم نگردید که کجا مختفی شده رفت اگر بنظر می‌افتاد
[illegible] قول [illegible] خود گرفتار کرده نمی‌شد بعد آن از انجا مراجعت کرده بسکرانه رسیدیم درین ایام
[illegible] اینجانب در مکان راج گدهه علاقه راو راجه الور والله که از سکرانه بفاصله دوازده کروه [illegible]

بر چاه مذکور بطرف دیگر رسیده ایستاده گشت واز گواران مذکور گفتم که ناحق ایشان کشته
خواهند شد مناسب همین است که زرگاوان را گذاشته بروند درین عرصه نمکحرام مذکور بسعی
صد پیاده های مسلح از موضع مذکور برآمده برای امداد گواران و زرگاوان دوید می آمدند چونکه قر
بستدم از چاه مذکور زر حتی باشد گواران که در چاه بودند بیچارگی از نیمی جرأت غلو نموده اراده
حرب زنی برچهی و شمشیر نمودند اینجانب آن وقت گولی بندوق زد که از آنها یک آدم کشته گشت
بمجرد کشته شدن دیگر گواران هراس خورده اندرون نیمچی خزیدند اینجانب بر سر آنها رسیده گفتم
که دیگری را از گولی خواهم کشت در حق شمایان همین مناسبتر است که سلاح های گذاشته فرار
شوند اوشایان بر وجب گفته من سلاح های انداخته و زرگاوان را همونجا گذاشته فرار گشتند و نیمچه
انگیخته بر مردمان نمکحرام که می آمدند حمله ساخته در میان آنها شد پهلوی یک کس که همراه بندوق
بنهاده آتش دادم که آنکس بسبب زخم گولی مذکور بر زمین افتاد در نصف همین شش سوار از همراهیان
من رسیدند و شایان تاب مقاومت نیاورده هراس خورده پشت داده بطرف ده خود گریخته
میرفتند مایان اوشان را می کشیم اینجانب نجات خود در ستار اوشان رفت و کرم خان نمکحرام
ضروریست بود لهذا منظر اینجانب نیامد مگر یکی از همراهیان من او را خسته ساخته از برادر کرم خان گفت که
ام کرم خان همین است برادر موصوف گفت که از اسپ فرود آمده نمکحرام را زنده گرفتار سازند
مذکور بمجرد استماع این سخن بی تاب شده خود را در یک غار که پیش او بود انداخت لیکن
...ده چون نیامد بعده همه مردمان همراهیان این ماجرا که گذشته بود اینجانب ظاهر ساختند آن
زرگاوان چو مویشی ها گروه را همراه گرفته در شکار انز رسیدم و یک روز اینجانب معه عفت

ظاو یکروز اینجانب از سکرانه معه سواران همراهی خود برای تدبیر جسیج ملکان ...
بودیم از عقب اینجانب رام سنگه مذکور معه جمعیت سوار و پیاده خود بر دیهات علاقه سکرا
تاخت آورده قریب پانصد راس گاو و مواشیان آنجا حی کرده برد بر وقت فساد نمک حرام مذکور
سوار و پیاده‌ها همراهی اینجانب که در دیره بودند و نیز جمعیت مصر بجهمی نیز از سکرانه روانه گشته
بر موضع تهکرنه رسیدند نمک حرامان مذکور مواشی که حی کرده آورده بود اندرون خندق گدهی محصور
مذکور کرده داد دلاوران سوار پیاده‌ها همراهیان اینجانب حمله نموده اندرون گالوکوت شده
مواشی از خندق برآورده آوردند و در دیه مذکور آتش داده خراب ساخته بدیره‌های خود رسیدند
چونکه در جمعیت‌ها همراهیان اینجانب کسی سردار نبود و اینجانب هم نبود ورنه گدهی مذکور گرفته
نمک حرام مذکور را گرفتار کرده می‌آوردند بعد آن اینجانب از تهونه سکرانه رسید یکروز
از سکرانه معه جمعیت سواران همراهی خود سوار شده در موضع ... که در اینجا مسمی کرم خان نمک حرام
معه جمعیت معقول اقامت میداشت دگرد نواح دیه مذکور ټیله‌های ... زمین پست بالا و غار
بسیار بودند جایی قلب بعد رسیدم سواران همراهیان خود را بر مواشی دیه مذکور فرستادیم
چنانچه سواران مذکور اسپها دوانیده و هر جا که مواشی نظر آمد حی کرده و در همین اینجانب
تن تنها سوار بندوق ... بدست گرفته استاده بودم دیدم که قریب ده دوازده گواران
معه پنجاه راس گاوان میروند اینجانب بذات خود برای گرفتن گاوان مذکور رفتم در اینجا جا
بود بسیار کلان کج گرد نواح آن نهجی‌های قریب نیم صد قدم از موضع مذکور بود گواران مذکور
از سبب رسیدن اینجانب گاوان خود را اندرون نهجی جاه مذکور برای حفاظت بردند اینجانب

شجاعان دلاوری خود ظاهر ساخته گفتند که اشرف خان چندان شجاعت و دلاوری ندا[شت]
ما یان که همراه بودیم و در جنگ ها کوشش کردیم لهذا در شجاعت و دلاوری اظهر من الشمس
شدند حالا اگر ما یان را حکم دهند فتنا داشرف خان را رفع کرد توانیم داد و اشرف خان تاب
مقاومت ما یان نخواهند آورد که سیل موصوف شجاعان بیهوده بجنبید گشته در خانه خود
تحصیل مستمی آرام سنگه تمکرام را معه هفت صد سوار و پیاده بموجب سند عالی کدی موضع تمکرام
که از مکان جنگ رانه کرد و دیره اینجانب بفاصله دو کروه بیست شعین کرده فرستاد و کرم خانات
کور تمک را بموجب حکم خواست و بیگهاهی موضع دهکار که از مکان جنگ آنه فاصله تخمینی کرده است
معه هفت صد مردمان ملی غول و سوار فرستاده مقرر ساخت و از نیشه در مایه میرزه هرده
تمکرامان از صد صد کسان شان نزدیک سیل موصوف کرده و هر دو را سرداران کار شوده داد و نزدیک
حرامان هر دو کدی ها رسیده بند و بست کرده مقیم شدند خبر این دعوی باینجانب رسید که اوا
از که سیل موصوف کرده آمده بود نظاهر گردید از آن وقت طبیعت اینجانب بسیار غصه گشته
بالا گفتم که ما گواه باشند و نیز که اگر همراه هر دو تمکرامان یک لکه فوج شود و نمی اینجانب
چون صد سوار باشند خواه این هم کم باشند از آن وقت اگر رسم اینجانب بخی از تنها ندارند
تن تنها سوار در زبان لکهنه فوج رفته بلا دا فرید کار خود دشمن که قصه کشان بیرون خود هم
که در این معرکه گوله توپ بسم او رسیده و پشت بشن میرزا شود و این کار کرده هر و رسیده جان خواهم
این بیت شاه نامه میرزا با هم آمد بیت که افتد بر آن جهان بین من به روز رستخیز اند رکین
مقابله فردن بجشم خود ابجد کشتم ... ظهور ... نگو ... آمد ... زبان با ... دو ... که و اصلا ...

آوردم و درین محنصه قریب بست روز در خوشحال گڈه قیام داشتم بعد آن از انجا معه همگی
همراهیان خود بطرف سکرانه که دیره انجانب بود سوار گشتم و آن روز بارش باران رحمت
الهی بحدی نازل شد و دران بارش طغیان روانه میگشتیم و بوقت یکپاس شب گذشته بموضع
کهیره رسیدم بسبب طغیانی آب و تاریکی شب و نزول بارش عنان اختیار از دست رفته دکم
بسته نشسته ماندیم و بوقت چهار گهڑی شب باقیمانده از انجا سوار گشته از کهانه مکان کوده
عبور نموده بمکان سکرانه بدیره ها رسیده آرام کردیم حال کرم خان و رام سنگه نمک
حرامان که ملازم کرنیل مهتاب خان شده و انجانب را نهایت مغلوب و
منکوب شکست داده مسمی کرم خان نمکحرام که نمک پرورده قدیم خاندانم بود و سابق
ازین در قلعه بنڈون نمکحرامی کرده بود و مسمی رام سنگه قوم جاٹ که نمک پرورده قدیم خاندانم بود
انجانب او را از نیک سب بمرتبه رسالداری رسانیده بود و سابق ازین وقتیکه از کرنیل جان بطیس
ناخوش گشته بعلاقه بهرت پور رسیده بودم نمکحرام مذکور حق نمک را فراموش کرده اراده غارت کردن
مال و اسباب انجانب کرده بود چنانچه احوال این نمکحرامان سابق نوشته شده از قصه حالا مکرر
نوشتن مناسب ندانسته عیار رام سنگه مذکور درین ایام همراه ٹهاکر دیارام هاتهرس والی بود و وقتیکه
فوج صاحبان عالیشان انگریز بهادر ٹهاکر دیارام را از مکان هاتهرس خارج ساخته نمکحرام
مذکور قریب سه هزار اشرفی طلائی از هاتهرس بطور یغما بدست آورده بود و بار نزد کرنیل مهتاب خان
معه یکنیم صد سوار و دو صد پیاده بملازم گردید و کرم خان نمکحرام نیز نزد کرنیل موصوف آمده ملازم
گشت و کرنیل مذکور که از انجانب بجان خود دهشتناک آمده بود دو نمکحرامان مذکور را کرنیل موصوف

آورده‌ام و درین محنصه قریب بستی مزدر خوشحال گڈه قیام داشتم بعد آن از انجا معه همگی
همراهیان خود بطرف سکرانه که دیره اینجانب بود سوار گشتم و آن روز بارش باران رحمت
الهی بجدی نازل شد و دران بارش طغیان روانه میگشتم و بوقت یکپاس شب گذشته بموضع
کهیره رسیدیم بسبب طغیانی آب و تاریکی شب و نزول بارش عنان اسپ در دست گرفته و کمر
بسته نشسته ماندیم و بوقت چهار گهڑی شب باقیمانده از انجا سوار گشته از کهانه مکان کوده
عبور نموده بمکان سکرانه بدیره‌ها رسیده آرام کردیم چالان کرم خان و آرام سنگه نمک
حرامان که ملازم کرنیل مهتاب خان شده و اینجانب آنها را مغلوب و
منکوب شکستها داده مسمی کرم خان نمکحرام که نمک پرورده قدیم خاندانم بود و سابق
ازین در قلعه هنڈون نمکحرامی کرده بود و مسمی آرام سنگه قوم جات که نمک پرورده قدیم خاندانم بود
اینجانب او را از نیک اسپ بمرتبه رسالداری رسانیده بود و سابق ازین وقتیکه از کرنیل جان بطیس
ناخوش گشته بعلاقه بهرت پور رسیده بودم نمکحرام مذکور حق نمک را فراموش کرده اراده غارتیدن
مال و اسباب اینجانب کرده بود چنانچه احوال این نمکحرامان سابق نوشته شده زیاده حالا مکرر
نوشتن مناسب نیست و آرام سنگه مذکور درین ایام همراه ٹهاکر دیا رام ہاتهرس واله بود و وقتیکه
فوج صاحبان عالیشان انگریز بهادر ٹهاکر دیا رام را از مکان ہاتهرس خارج ساخته نمکحرام
مذکور قریب ده هزار اشرفی طلائی از ہاتهرس بطور غنیمت بدست آورده بود و بار نزد کرنیل مهتاب خان
معه یکنیمصد سوار و دو صد پیاده ملازم گردید و کرم خان نمکحرام نیز نزد کرنیل موصوف آمده ملازم
گشت و کرنیل مذکور که از اینجانب بجان خود تنگ آمده بود دیده دو نمکحرامان مذکور از کرنیل موصوف

کرفدری قلیل بطور معامله بدهند سوار مذکور بدیه رفته موجب گفته اینجانب از وشان
کیفیت جاگیرداران مذکور در جوابش گفتند که هیچ شمایان پیاده صدها نیگرند جهات
معامله نیست تحرویه بطور خراج گرفته برند سوار مذکور آنچه که شنید این کیفیت از سخنان ناملا
اینجانب غضبناک گشته بطوریکه بر اسپ سوار بودم بسبب تعهد از اسپ پیاده شدن نتوانستم
همانطور اسپ را بطرف دیه دوانیده جمله ساخته اندرون دیه رسیدم و مردانهای همراهیان نیز
همراه اینجانب آمدند اینجانب و همراهیان اندرون دیه از اسپ فرود آمده جسر سر کردیم
بسیکه مردمان دیه را بقتل رسانیدیم اوشان تاب مقاومت نیاورده در دیه مذکور که یک
برج پخته کلان بطور گدهی بود دران برج رفته بمقابله پیش آمده گولی بندوقهای میزدند
بعد آن اینجانب باهمراهیان جمله ساخته قریب پنج مردمان را بقتل رسانیده آن برج را خالی
کرانده گرفتیم و قبایلان راجپوتان زن و بچه که دران برج بودند از وشان مزاحمت کردن
صدهی از همراهیان خود ندادم و قبایلان و شیرخوار امردان همراه داده بحفاظت تمام بیرون
کرانده دادم و دیگر همگی مردمان زمینداران دیه مذکور را گرفتار ساختیم و مویشی گاو میشان
اوان وغیره آنچه که در دیه یافتیم و همراهیان مال و اسباب غارت نموده بار کردند و از همراهیان
یک کس جان بجان آفرین سپرد و پنج چهار کسان زخمی شدند بعد آن از انجا
کرده بخوشحال گده رسیدیم قریب [illegible] هزار روپیه را مویشی وار زمینداران گرفتها
دم بعد چند روز یک و نیم بار ضرف [illegible] سواران همراهیان خود از خوشحال گده سوار
تقسیم کرده تاخت آوردم قریب پانصد این مویشی تاراج کرده

قریب چهل پنج سواران همراهیان نزد انتخاب فراهم آمده موجود شد تا درین مخمصه قریب
پانصد پیاده ها از بلا [illegible] دیگر بار بیرون آمده بمقابله انتخاب رسیدند و انتخاب آنها زور
داده او شان تاب نیاورده و پیش شده رفتند بعد آن انتخاب از انجا بطرف خوشحال گده
هفت پنجاه سوار روانه گشته در چهار دیهات که در راه آمدند از آنها معامله کرده [illegible] گرفته
روانه میشدیم چونکه بموضع بالوده مکان جاگیردار راجاوتان بود رسیدیم دیدیم که همگی سوار و
پیاده ها و فیل باده در انجا ایستاده اند و موضع مذکور را از پانصد پیاده ها محاصره ساخته فیل
که فیل باده راجا [illegible] نسبت ما کرده حواله مایان نمی سازند انتخاب را آنها سخنان گفت که اگر از
خودداری دارند مقابله نمی سازند و فیل باده از ما بزور شمشیر گرفته ام بهر طور بگیرند آخرش او شان
سخنان سست و سماجت کردند و گفتند که اراده مایان را الصاحب راهی مقابله کردن نیست سوا از
فیل باده هیچ سر و کار نمی دارند مهربانی فرموده اینجا که مکان صاحب است مقام ساخته ضیافت
مایان قبول نمی سازند در جوابش گفتم که الوقت ضیافت خوردن نیست و روز دیگر ضیافت
خورده خواهد شد بعد آن از انجا راهی شده معه فیل باده در خوشحال گده رسیدیم بعد آن
رسیدند از آن موضع همراه این سخنان بمقابله در پیش کردند آخرش بر دو هزار پانصد روپیه
معامله طی گشته [illegible] منشی معتبر داده بود و قریب هشتصد نر گاوان [illegible] کرده آورده بودم زر نمیداد از آن
مذکور پیش باده حواله ساختیم تا اخت تاراج نمودن موضع بهاور زمان بعد یکروز از انجا
معه سوار و پیاده همراهیان خود سوار گشته بر موضع بهاور که مکان جاگیردار قوم راجپوت جادودان
بود رفته ایستاده گشتم و یک سوار قوم راجپوت را که همراه من ملازم بود بموضع مذکور فرستادم

قریب یکصد سوار و پانصد پیاده با نگهبان قلعه که بنام صالح محمد خان همشیره زاده نواب
امیرخان سپت بود چنانچه سواران مذکور و قریب یکهزار مردمان پیاده ملازمان صالح محمد
وساکنان قصبه مذکور فراهم گشته بر اینجانب می‌آمدند و سواران اوشان از پیاده ها پیش بودند
قریب اینجانب کالک سپت بار انگیخته چونکه همراه اینجانب آنوقت ده سوار موجود بودند سواران همراهی
جمعیت کثیر دیده راه فرار نمودند و اسپ بالی اختیار دوانیده میرفتند اینجانب هرچند آواز میدادم
که فرار نشوید و ایستاده گردید کسی ایستاده نگشت اینجانب نیز بعقب سواران خود قریب ده قدم
رفته بودم و از پیش دشمنان پشت داده راه فرار گرفتن عار دانسته تن تنها عنان اسپ گردانیده
بر اوشان حمله کرده تا خیم از فضل حق سبحانه تعالی که اوشان مقاومت نیاورده پشت داده فرار شدند
اینجانب در میان آن نهانشده رفته و سه سوار از اینها بسبب چابکدستی پس ماندند و اینجانب عقب دیگر
سواران میرفت و سواران همراهیان اینجانب که راه فرار گرفته بودند و پس گشته آمدند بر سواران
مخالفان بسبب دهشت سواران اینجانب بعضی را در دست گرفته بالا کوه میرفتند و از اینها یک سوار
یک اسپ ضرب گولی بندوق سواران همراهی اینجانب زخمی گشته رفت اینجانب عقب اوشان تا زیر
تاخته نموده و پس آمدم بعد آن یک سوار اینجانب آمده گفت که بر موضع ماتوتی فیل را دیده ایم
اینجانب برادر عزیز کرم خان صاحب را معه چهار سوار دیگر برای گرفتن فیل ماده فرستادم چنانچه اوشان
وقت بر موضع ماتوتی رفته فیل ماده گرفته آوردند و این فیل ماده تمام زمان نواب امیرخان بود
ان ملا خرج که بسبب آن بجا ... سالها حاجت بود چنانچه دستی برای چرائی فیل ماده
بید کرم خان ... از فیل ماده ... نشانیده ... سوار روانه خوشحال گده کرده دادم

کرده آورده بودیم معامله آنها فرداً فرداً احداگانه نموده قریب دو هزار روپیه گرفته
دادیم دران ایام مسٰی مصر گوبند ناراین بسببا اتفاقی برادران خود معه سی سوار
ازمکان خوشحال گده رخاسته نزد اینجانب رسیدند و از ینجانب گفت که حالا همین اراده دارم
که اسپهای خرج در اینجا رگذاشته فقیران داده در بندرابن رسیده شامی شوم اینجانب بصورت و جمعی
و خاطرداری ایشان ساخته تهی و سه روپیه برای خرج شان مقرر کرده دادم بعد یک روز خبر رسید که
مهاراجه سوائی جکت سنگه بهادر از راو بهادر بانجی داس که وست که مصاحب کل بود ناخوش
شده گرفتار کرده بقلعهٔ امیر که بالای کوه است فرستاده مقید نموده و مسمیٰ مذکور همراه دست از حی
معه یکصد سواران خانگی خود بندلاوری تمام راه فرار پیش گرفت و در مکان باوٹه راکپوره که قلعه بر است
بانجی داس خود تعمیر کرده در تحت تصرف و قبضه شان بود رفته قیام ساخت و مسمیان سیو چند ہندو
و فوجدار رام باس که ساکنان رواڑ بودند بجای راو بهادر بانجی داس مصاحب اجی جی بور رسیده انجا
قذات بنام مصاحبان کلج برادرم کلان بهادر در مقدمه سفارش مصر گوبند ناراین فرستادم
برادرم کلان بهادر بخدمت مهاراجه عالیجاه عرض معروض ساخته کاغذ خاطر جمعی و طلبیدن بجی بور مسٰی مصر
... نویسانیده فرستاد بموجب آن مصر موصوف خوش گردیده از ینجانب رخصت شده بجی بور
... معرفت برادرم کلان بهادر بملازمت مهاراجه ممدوح بخوبی حاصل ساخت و حویلی او شان
... منضبط بود خلاص گردیده دیره مصر گوبند ناراین شده رفت و اینجانب همیشه مقابله فوج کرنیل
... ایشان بهر طور میکرد و بزنده تدبیر گذاره خرج مردانگی و جنگ و جدل تمام میکردم و صدها جنگ
... میشد در نوشتن طول طویل میشود حال چندی جنگ های بزرگ ... [illegible]

که سوارهای اوشان از پیاده ها علیحده بودند درآنوقت اینجانب شمشیر کشیده متعاقب
سوار بر سواران شان غضبناک شده حمله کردم از فضل حق سبحانه تعالی اوشان تاب مقاومت و
نیاورده پشت داده راه فرار گرفتند وقتیکه سواران شان فرار شدند غول پیاده های مذکور
نیز پشت داده رو بفرار نهاده بودند درین ضمن یکی از رفیقان من گفت که سواران اوشان
تاب نیاورده رفتند اینجانب ازین سخن چنین اندیشه کردم که این شخص این سخن از من برای همین گفته است
که زیر من اسپ خوب نیست لهذا این سخن بطور طنز گفته است بمجرد شنیدن این سخن اینجانب [illegible]
بی اختیار اسپ خود دوانیده بر اوشان رفته بر یک سوار شمشیر زدم که سوار مذکور از اسپ بزیر
افتاد و بعد آن سواران همراهیان اینجانب نیز رسیدند و اسپ او گرفتند [illegible]
[illegible] کردند و مردمان پیاده های غول که فرار گشته بودند جواسیس بودند [illegible]
رفته باز آمده عقب من سد راه شدند اینجانب ازانجا معاودت نموده بمقابله غول پیاده ها
مذکور رسیده جنگ کرده آهسته آهسته از جائیکه حمله کرده بودم باز آمده استاده گشتم دیدم که
سوار و پیاده ها و عرب یعنی [illegible] تمام رفته بودند ازین باعث خوشنودی کمال گردید بعد آن
قریب بیست پنج سوار نزد اینجانب فراهم آمدند دیدیم که قریب دوصد راس گاوان و ماده گاوان که طرفی
ایستاده اند اینجانب سواران فرستاده داد که سواران مذکور بر مواشی مذکور رسیده
گرفته آورده اند و پنج [illegible] انعام [illegible] گردیده بدیره های خود رسیدند و اینجانب ازانجا روانه گشته
[illegible] و فیروزمندی داخل دیره های خود [illegible] شکرانه شده مواشی که جمع کرده آورده بودم فروخته
[illegible]

لهذا اینجانب تدبیر جنگ چنین نمودم مسمی امیر خان مردانه را معه پنجاه سوار و پنجاه نفر
همراهیان بچهمی ناراین معه یک ضرب توپ بطرف فوج مذکور ایستاده کرده دادم و از امیر خان
نماینده دادم که ایشان بخاطر جمع تمام مقابله فوج نماید و وقتی که از ایشان مقابله
خواهد گشت آن زمان فی الفور اینجانب جنگ دیرا گذاشته با پیاده بامداد ایشان رسیده حمله
بر فوج مذکور ساخته بفضله تعالی شکست داده ضرب توپ بهای آن بهار اغارتیده خواهد شد این
گفته اینجانب معه دو صد سوار از اسپ فرود آمده و ضرب توپ را همراه گرفته در شش موضع مذکور کردم
و بسبب شش گوله سر کرده حمله کرده دادیم آخرش از فضل حق سبحانه تعالی مردان بتاراز گرفتار
ساخته تاراج کرده دادیم و مکی میندار ان موضع مذکور از زن و بچه و مویشی گرفتار کردیم
اینجانب مال و اسباب از حد زیاده غارتیده بسبب ای چه دنبار کرده روانه گشتند و پیاده ها نیز همیر
...ور مال و اسباب غارتیده بطور فتح بسته زنبرای اشته روانه گشتند درین حال فوج احمد بهادر
...ال نزدیک قریب شد و بر سر اینجانب رسید نزد چون دیدم که همه مردان سوار و پیاده با مال و اسباب
...شده می برند ضرب توپ ایستاده است و همراه اینجانب صرف ده سوار موجود اند لهذا
...اندیشه نمودم که بطور جنگ بطور گریز فوج مخالفان بدون جنگ ضرب توپ را گرفته خواهند
...بدنامی بر نام اینجانب عاید خواهد شد لهذا از بدنامی زیستن با نیکنامی مردن بهتر است
همین که اولا این وقت بسرعت تمام فی الفور بر او شان حمله سازیم
بعد آن اینجانب ضرب توپ را روانه کرده دادم آن وقت فوج مخالفان بدین خبر رسیده
...نا معه ضرب توپ را تعاقب نمودند و قریب یکهزار پیاده و سه صد سوار مقابل رسیدند

و اینجانب از مهاراجه ممدوح رخصت شده و هم از برادرم کلان بهادر سنگه ترخیص یافته از حجی پور
سوار گشته بسکرانه رسیدم بعد آن اینجانب از همراهیان خود صلاح ساخته گفتم که مردمان موضع
برکهیره واله ناحق گولی بند و بهابریان سر کردند حالا اول تدارک اوشان نمودن ضرور است
و قدری احوال موضع برکهیره نوشته میشود که سه پلتن و پانزده دستار زده ضرب توپ و یک صد سوار
ملازم راجه بهادر لال سنگه بر موضع کالاکهوه دیره داشت و بر موضع مذکور قلعه هم بود و درآن
عامل و تهانه و مردمان قریب پانصد نفر سوار و پیاده بودند و از موضع برکهیره بفاصله یک کروه
پاو بالا بود لهذا اینجانب دو صلاح تجویز کرده از رفیقان خود گفتم یکی اینست که اول وقت شب
شبخون بر فوج پلاتنها که زیر قلعه کالاکهوه دیره دارد زده ضرب توپها بدست آورده شود و دوم
اینست که بر گلهی موضع برکهیره که تهانه راجه بهادر است رفته بسزا رسانیده شود رفیقان همراهیان
گفتند که اگر دیره فوج پلاتنهای زیر قلعه نمی بود در آن وقت شبخون زدن مناسب بود حالا صلاح
بدارد و در صلاح دوم هم چندی قباحت اینست که فوج قریب یک کروه پاو بالا دیره دارد آینده
اختیار آخر شب اینجانب مردمان برکهیره را سزا دادن مقرر کرده بوقت یک پاس شب باقیمانده
معه دو صد سوار و یک صد پیاده و یک ضرب توپ همراهی خود و پنجاه نفر پیاده معه یک ضرب توپ
خورد و بیست و پنج سوار ملازمان مصری چمی نارائن همراه گرفته روانه گشتم و بوقت یک گهری
روز برآمده معه سواران ... بر موضع مذکور رسیدیم و بعد یک گهری ضرب توپها
معه پیاده ها ... نقاره ... یک کروه پاو بالا از موضع
کالاکهوه دیره ... مردمان تهانه خود می آید

نمی‌اندیشه سر موی نکرده حتی المقدور در کوشش دقیقه نگذاشت چون قصور نکردم و قریب بیست
و پنج از رفیقان اینجانب زخمی گشتند و قریب سی آهیان کشته و زخمی شدند و از طرف ثانی قریب دو صد
مردمان و فوج و سه صد سپاهی جان کشته شده بودند و قریب چهار صد اسپ و مردمان زخمی گشتند آخرش از فضل
حق سبحانه تعالی فتح اینجانب گردید و او شان شکست خورده بدیره‌های خود رفتند و اینجانب فتح و نصرت
معاودت نموده در سکراه رسیدم و قریب گاه کرنیل موصوف بیره فوج خود در اینجا داشت آخرش
اینجانب تنگ گردیده از انجا کوچ کرده رفت و بعد کوچ کرده رفتن کرنیل موصوف صبر بهمی نایبن را
مبلغ ده هزار روپیه که برای اخراجات میداد موقوف کرده داد رسیدن برادر کلان
بهادر در جی پور و رفتن اینجانب بجیپور برای ملاقات برادر موصوف.
واپس بمکان سکراه رسیدن و در مکان ترکهیره را تاراج نمودن فوج راجه
بهادر شکست دادن دران ایام برادرم کلان بهادر بموجب طلب مهاراجه جی پور واله
از شاه جهان آباد در جی پور رسیدند و مهاراجه موصوف از حد زیاده تعظیم و تواضع برادرم کلان
بهادر ساخته یک لکهه روپیه اسناد جاگیرات بدستخط خاص بنام برادرم کلان بهادر نوشته داد
لهذا اینجانب با دو صد و پنجاه سوار از سکراه سوار شد و برای ملاقات برادرم کلان بهادر
[illegible] جی پور رسیدم دراثنای راه مردمان تهانه موضع ترکهیره ملازم راجه بهادر لال سنگه
[illegible] شده بودند چونکه بجی پور رسیده از برادرم کلان بهادر ملاقات
[illegible] برادر [illegible] مظهر علیخان قرار یافته بود ازین باعث برادر موصوف
[illegible] حضرت [illegible] کوطن نموده ادیم

کارروائی [illegible] فوج مردمان همراهی خود کرده میشود آخر شش صد و صد روپیه یومیه برای خرج اینجانب
مقرر کرده داد و اینجانب برای امداد مصر موصوف بوقت چهار گهری شب گذشته از مکان
خود معه [illegible] صد سوار جریده سوار شده یک گهری شب باقی مانده در سکراوه رسیدم کرنیل موصوف
خبر رسیدن اینجانب شنیده سراسیمه گشته صبحی از اینجا کوچ کرده بطرف شمال از سکراوه رسیده دیره
ساخت لیکن بوقت کوچ اینجانب از سکراوه سوار شده جنگ نموده اوشان را تنگ ساخته
سکراوه رسیده آرام ساختم **جنگ نمودن از کرنیل [illegible] خان و غالب آمدن
اینجانب و کشته شدن اله داد خان ملازم کرنیل مذکور** چون صبح شد روز دوم
بوقت یک نیم پاس روز باقی مانده قریب بیست سوار ملازم اینجانب بر دیره های فوج مذکور رفته چند مردمان
فوج را غارت نیده چونکه در آنوقت فوج کرنیل موصوف تیار بود سواران فوج بر اوشان حمله کردند
اوشان راه فرار پیش گرفته اسپ ها خود را بطرف سکراوه بی اختیار روانیدند و اینجانب هم آنوقت
تیار بودم این حال دیده معه سه سوار بر اسپ سوار گشته بطرف او اسپ دوانیده رفتم و از سواران
فوج مقابله گشت مسمی اله داد خان که در شجاعت و مردانگی اظهر من الشمس بود و از همه پیش بود
چونکه اینجانب را بچشم خود دیده از همراهیان خود گفت که حالا استاده شوید که خود اشرف خان
رسیدن [illegible] خان گولی بندوق از طرف اینجانب بر بدن او رسید کارش تمام ساخت بعد ان
سواران همراهیان اینجانب هم رسیدند و قریب یکهزار سوار و پلتن ها معه ضرب توپ ها و جلو غول ها
فوج بطرف [illegible] تا نیز رسیدند و از هر دو صف فاصله بیست قدم مانده قریب یک پاس جنگ و جدال هر نوع گردید و
زخم [illegible] گولی بندوق بر اسپ سواری اینجانب رسیدند که اسپم زخمی گشت باوجود زخمی شدن اسپ اینجانب

مذکور آواز دادم که این چه نامردی است که بدحواس گشته از زیر ایشان برای چنانچه رفیق
مذکور آواز من دلگیر گشته از زیر آنها آمده بطرف عقب روان گشت بعد آن گولان مذکور
چند بار بر این جانب و آنجناب در میان غول آنها شده بدیگر طرف آمده و پنج چهار مردمان را
از آن ها کشته و زخمی ساختم از فضل حق سبحانه تعالی از ضرب های شان محفوظ ماندم مگر دو سه زخم
زخمی بر بدن من رسیدند که اسپم زخمی گشت بعد آن مواشی جمع کرده راه همراه خود گرفته آوردیم و
فروخته کار روائی خرج کردیم همین طور همیشه بهر جائی تاخت نموده کار روائی خرج نموده میشد

رفتن کرنیل مهتاب خان بر مکان سکراه مصر بچهمی زراین و رسیدن انجناب بسکراه از مقام گوده به امداد مصر موصوف

و بعد رسیدن کرنیل موصوف مخیم
خود بر مکان سکراه رفته دیره ساخت و احوال سکراه قدری نوشته میشود که مسمی مصر بچهمی زراین
که از ملازمان با اقتدار راجه جی بود بودند پرگنه سکراه و دولی متعلق و قلعه ها در تحت تصرف او بودند
و قریب یکهزار مردمان سوار پیاده و ده دوازده ضرب توپ نزد او بود کرنیل موصوف از سکراه مذکور
بطرف جنوب دیره کرده بر آنها روز جنگ داده میخواست که مصر بچهمی نارائن را از قلعه جات مذکور خارج ساخته
در قبضه خود آورد مصر موصوف تاب مقاومت نیاورده بد حواس گشته وکیل خود را نزد آنجناب بمقام
گوده فرستاد وکیل مذکور از آنجناب گفت که کرنیل مهتاب خان بایان زانگ ساخته است و منقریب اکثر
امداد بایان نخواهند ساخت مکان سکراه و غیره از دست خواهد رفت و در جوابش گفتم اگرچه نزد اینجانب
هم پلاتن و توپها و غیره نیست و نزد کرنیل موصوف ساز جنگی هست مگر از فضل حق سبحانه تعالی کرنیل
موصوف را هیچ طاقت که مقابله اینجانب قایم ماند لیکن چون از اینجانب تحریر فرستاد برود و تا شتاب کرده

کوچ بتشریف برمایان نرفت وتا عرصه دو پهر جنگ نموده پشیمان شده واپس بدیره
خود رفت چونکه شب گردید سواران راجه بکویت سنگه که همراه اینجانب بودند از ایشان [illegible]
اینچنین جنگ یا ندیده بود لهذا بدحواس گشته از جهوه فرار شده نزد آقای خود رفتند بعد آن
کرنیل موصوف را آن قدر حوصله نماند که از مایان مقابله جنگ سازد و مایان هر روز تا عرصه
ده روز از جهوه سوار گشته ایشان را تنگ میکردیم آخرش در آنجا قیام نمودن مشکل دانسته
کوچ کرده رفت و اینجانب بعد دو چهار روز از جهوه سوار شده بدیره های خود که در مکان
کوده بودند رفتیم یکروز از آنجا سوار شده بر موضع کیری علاقه خوشحالگده رسیده [illegible]
آنجا را از جنگل جمع کرده شده قریب پانصد مردمان مسلح دیه مذکور قوم گوجر یکباره دیه خود
آمده ایستاده گشتند اینجانب معه ده دوازده سوار بمقابله شان ایستاده بودیم و نمیگذاشتیم که بر
مویشی جمع کرده رفته فساد نمایند در بعضین مسمی ملمن سنگه قوم راجپوت بود که [illegible]
سوار بود از آن طرف شمشیر برهنه بدست راست و شمشیر بدست چپ گرفته در غول گواران [illegible]
می آمد در آنوقت اینجانب دید گفت که این شخص حمق نموده تن تنها شمشیر بدست گرفته بغول [illegible]
میرود چونکه در غول گواران رسید گواران قریب پنج حربه برچهی براو زدند [illegible]
برچهی ها اسپ ارسی جان داده فی الفور بر زمین افتاد و سوار مذکور زیر اسپ افتاده ماند و گواران
مذکور خواستند که سر او بریده ببرند اینجانب را بر دل خود گوارا نبود که رو بروی چشم خود [illegible]
چنین حالت رود لهذا از غیرت تمام بر اسپ انگیخته بر گواران مذکور رسیده نعره از جا کشیده
که همگین گواران سراسیمه گشته مثال نقش دیوار شده بی حس و حرکت ایستاده ماندند و بازو [illegible]

چرا که صرف از سواران مقابله بلا شبهها و ضرب توپ ها نمودن مشکل و خان لشود که فقیر کرنیل
مهتاب خان حمله ساخته در قصبه مهونه رسیده غارت کنند در ین صورت موجب ناملایمی اینجانب
خواهد گردید لهذا امروز پای پیاده شده از و شان جنگ سازم چنانچه اینجانب معه تمنصبداران
هم این خود پای پیاده شده بمقابله شان بمکان مهونه برآمده روان گشته بفاصله
دو هزار قدم خواهد بود در ین قیام گزیدیم کرنیل موصوف قریب
بیست ستر پایان ایستاده کرده گوله ها زدن شروع نموده داد و از هر چهار طرف بطور
جنگ پیاده ما بجا ها بلا شبهه علی غول ها متعین کرده حکم حمله داد و از حد زیاده زور جنگ از هر چهار
طرف اینها نمود از فضل حق سبحانه تعالی ما یان همچو کوه ثابت قدم ماندیم و پیش رفت او شان
و تا عرصه دو پهر جنگ کرده آخرش کرنیل موصوف هزیمت رسیده از انجا برگشته معه تمامی فوج
روانه شده بدیره ها خود رفت بعد اینجانب هم مهونه رسید و آرام ساخت روز دوم وقت
صبح کرنیل موصوف تیاری جنگ نموده ساخته از دیره های خود معه همگی فوج روانه گشته قریب شهر
مهونه رسیده ایستاده گشته دیوار شهر پناه قصبه مذکور از جا بجا شکسته و بی مرمت شده افتاده
بود و لایق جنگ نبود اینجانب مندوست دیوار و شهر پناه کرده گرفته مسمی صورت سنگه که از رفقای
قدیم اینجانب بود در شجاعت و مردانگی بی بدل بود او را بطرف دست خود در یک کنج متعین نموده
دادم و دیگران بر هر دروازه که جنگ پا می آمد رفت بود چونکه مردمان فوج مذکور قریب رسیدند صورت سنگه
و غیره از ان برج بیرون آمده بر ان حمله ساختند او شان تاب مقاومت نیاورده پشت داده راه فرار
گرفتند سنگه صورت سنگه از حیف لی نبود ... حق نمک ادا ساخت و فوج کرنیل موصوف

هویدا گشت مسمی امیر خان مردانه بر اسپ سوار شده زیر دامن کوه که جای رسیده گفت که این گرد و
و غبار مویشی معلوم میشود همراه من دو سه سوار نموده دهند که مویشی را حاضر کرده بیارم بجوابش
گفتم که در مایان حالت نیست ازین اراده درگذر باز بمنت و سماجت بسیار گفت که مسمی بهیم سنگه
طفلکه را همراه من کرده دهید که مویشی را گرفته بیارم باز بجوابش گفتم که حالا در مایان بسبب
تکان راه حالت نیست و انچه که مویشی همراه مایان است اگر بخیر و عافیت تمام این هم رسد غنیمت است

جنگ شدن بر کهاته کوهندی و شکست دادن کرنیل مهتاب خان را

درین سخن در گرد و غبار مذکور صاف نظر آمد که فوج کرنیل مهتاب خان است و بر مایان میآید بمجرد
نظر آمدن فوج انچه که مردمان بودند بدحواس شده رنگ چهره شان زرد گشت لهذا اینجانب از انها
هیچ نگفته و بندوق و نالی بدست گرفته و بر اسپ سوار شده بطرف فوج کرنیل مذکور روان
گشتم و امیر خان مردانه که بر اسپ سوار بود و نیزه در دست میداشت همراه اینجانب روان
گشته و از ان طرف کرنیل مهتاب خان بذات خود پیش از همه فوج همراه خود و معه هفت هشت
سوار پویه پویه غضبناک گشته می آمد و اینجانب دران روز سلاح پوشی از سر تا پا در آهن غرق
بودم دران حال امیر خان مردانه از من گفت که افسوس صد افسوس از همراهیان کسی یکی
نیست بجوابش گفتم همچو تو مردانه در چنین وقت حرف بد چرا بر زبان آوردی زیرا که سوا
از آفریدگار خود از دیگر کسی امید مدد درستی نمی باید اگر امداد حق سبحانه تعالی همراه مایان نیست
اگر همراه من یک لکهه فوج خواهد بود تا هم از مایان هیچ چیزی نیست و حالا که ما دو سوار ایم اگر
امداد حق سبحانه تعالی همراه مایان است خواهید دید که مخالفان را چسان شکست میدهیم والله

معه همراهیان خود تا اندرون آبادی قصبه بدون تعاقب تخفا کرده اگرسان افضل رسانیدم
من بعد از انجا بجانب سوروپهه روانه گشتم در اثنای راه هر کسی دیده که پیش می آمد اظهار اتفاق
و مویشی آنجا گرفته می بردم غرض که تخمیناً از راس گاومیشان و مادگاوان و نرگاوان
وغیره غارتیده بوقت یکپاس روز برآمده در سوروپهه رسیدم اگرچه بسبب ماندگی دواب
و از حالت در راهبان و مردمان ناتوان بودند مگر قیام کماحقه در سوروپهه نشده بسته بجانب
کهوپهه روانه گشتم و بوقت یک پاس روز باقی مانده معه یازده سوار در موضع مال کهرکهر
رسیده در زیر درخت فرود آمده نشستم که در میمنه مسمی ارجن سنگه قوم راجپوت
که جاگیردار موضع مذکور معه پنج چهار آدم نزد اینجانب آمده قریب دوصد آنگه
سنگه [illegible] و [illegible] گذرانید درین حال یک آدم آمده در گوش ارجن سنگه
مذکور چیزی گفت ارجن سنگه آهسته بگوش اینجانب گفت که کرنیل مهتاب خان معه
فوج که در موضع کهات ناکردی دیره دارد اطلاع الصاحب یافته از انجا معه فوج جرار سوار
شده برای [illegible] راه کهاته کوه آمده در خواب شما [illegible] شده گفتم هیچ اندیشه نیست این گفته
از انجا برخاسته [illegible] خود سوار شده بطرف کهاته کوه کوهی روانه گشتم و مویشی گاومیشان
وغیره [illegible] که [illegible] مانده بودند برای محافظت و آوردن شان مردمان چیده
چیده و مردانه همراه مویشی بوده می آوردند دیگر سوارهای از مال غارتیدگی گران بار گشته
بودند لهذا او شان هم از عقب آهسته آهسته می آمدند و اینجانب معه یازده سوار در کهاته
مذکور رسیده و در کوه کوچکی پیاده شده بالا رفته نشستم در یک جند بطرف جنوب گرد و غبار

مقرر نموده بوقت شام معه دو صد سوار مردانه از مقام مهوه سوار شده بجانب هنڈون وا
گشتیم چون هنگام شب بود و براه راست رفتن مناسب نبود لهذا اینجانب از همه ها پیش شده براه کجی که احد
سکنای دیهات اشار راه را اطلاع نکرده شده هنگام یک گهڑی شب باقیمانده زیر هنڈون
رسیدم صورت سنگه که از رفیقان قدیم اینجانب بود و سابق ازین در هنڈون بعلاقه فوجداری آنجا
مامور بود لهذا با او گفتیم که چونکه سواران کرنیل مهتاب خان قریب دو صد سوار در سرا قیام میدارند
وایشان از راه سرای واقف اند لازم که اول در سرای رفته سواران مذکور را کشته و اسپان اینها
غارتیده و گرفته من بعد بمکان گهڑی ها رسیده تحصیلدار را گرفتار کرده خواهد شد چون آنکس
بدخواهی بموجب گفته اینجانب کار نکرده شده بخانه یک خاکروب آتش داده که از باعث روشنی آتش
همه ها هوشیار گشته و نقاره نواختند در عرصه صبح گردید و روز روشن گشت در آنوقت اینجانب
نهایت حق گشته بود که آنچه اراده کردم صورت نبست و ناحق سبکی عاید شد لهذا گفتیم که حالا
همین صلاح است که از پیش مردمان کرنیل طرح داده و راه فرار گرفته شود ازین باعث مردمان کرنیل
دلیر گشته عقب مایان خواهند ساخت چونکه از هنڈون مردمان کرنیل عقب مایان شده بفاصله
پانصد قدم خواهند رسید آنگاه بر ایشان حمله کرده بقتل رسانیده خواهد شد درین ضمن قریب دو صد
سوار و هفت صد پیاده علی غول وغیره فراهم شده نقاره ها و طاشه ها نواخته بمقابله مایان
پیش آمدند اینجانب حسب صلاح سابقه پشت داده از پیش ایشان روانه شدم و ایشان عقب شدند
چونکه بفاصله یک قدم از هنڈون رفته بودیم مسمی امیر خان بهادر وغیره جلد نموده عنان اسپ ها گردانیده
ایشان حمله ساختند اینجانب هم لاچار شده حمله نمود و ایشان تاب مقاومت نیاورده راه فرار گرفتند

[illegible] بام دو پهر اینجانب حریده مع ده و صد سوار

[illegible] بمواضعات گهات بارلی علاقه هندون رسیدم سوار انجا

[illegible] ودیم [illegible] مان گیردار [illegible] و مع پانصد کس پیاده ها برای کشانیدن [illegible]

[illegible] برآمده حمله کرده آمدند درانوقت همراه اینجانب قریب دوازده سوار موجود بودند چنانچه اینجا

[illegible] بیان جاگیردار مذکور سیل از زبان خود گفتند که اینها این طلب اینجانب گرداگرد سیتیم و علاوه این

[illegible] بودند بعد آن یکدیگر آدم

[illegible] بود دستگیر کرده داده

[illegible] داد از مویشی فاصل

[illegible] دوازده قدم آمدند چون [illegible] خواهند برد لهذا لاچار شده

[illegible] ستان معه دوازده سوار حمله کردم و لیسر جبگیر [illegible] کردم بعد آن دیگر مردان همراهی شان تا

[illegible] راه فرار گرفتند درانوقت اینجانب همراه دشمنان شده با [illegible] رسانیدم و دشمن را

[illegible] اینجانب را آزار رسید بعد آن جمله مویشی را گرفته هنگام غروب آفتاب بمکان معهود که

[illegible] فرود آمدم و چند روز در آنجا ماندم مویشی را فروخته کار روا اخراجات کردم

[illegible] مهتاب خان [illegible] بموضع کهات بارلی رسید و بسا از خدمت اینجانب

[illegible] دادن کرنیل مهتاب خان را

[illegible] هندون رسیده تحصیلدار آنجا را [illegible]

[illegible]

[illegible] تحصیل گرده کار روا [illegible]

[illegible]

راه گرفته بر موضع چهار بارله رفته مورچه قائم ساخته و گوله توپها بر روشان خواهم زد و از چهار بارله مذکور
قلعه به فاصله چهار صد قدم خواهد بود کرنیل مهتاب خان معه همگی فوج و بهیر گاه زیر قلعه مذکور
رسیده پناه گرفته است و از انهم از سید و بهت جی گفتم اگر این وقت بموجب صلاح اینجانب کار نخواهند
ساخت بیقین کلی است که کرنیل موصوف مورچه خود بر موضع چهار بارله قائم خواهد ساخت آن زمان
پیشرفت نایان روشان نخواهد رفت و بهت جی جواب نشنید اسی گفته اینجانب شنوائی نساختند آخر همان
انچه من گفته بودم که بوقت صبح کرنیل موصوف معه چار موضع چهار بارله معه ضرب توپها نشانیده قائم مورچه
ابتدا این ای پروهت جی و کرنیل مهتاب خان جواب سوال معرفت وکلا این انکار کردند اینجانب هر چند به
پروهت جی فهمانیده شد و هم که در سوال و جواب هیچ فایده نیست لیکن او شان شنوائی نساختند
وتا هفت روز در جواب سوال اینجا ماندند در عرصه هفت روز باراین و کوندنا را این مضران که در خوشحال گذه
بودند معه جمعیت یک پلتن و چهار ضرب توپ و سه صد سوار شامل رام ناتهه جی شدند رفتن پروهت و

رام ناتهه جی بعزم روسیدن اینجانب بمکان کوچه از اینجا جریده روانه شدن و رسیدن بمکان کهوره و جنگ ها ساختن از کرنیل مهتاب خان بعد از آن

پروهت جی اراده رفتن جی پور کردند اینجانب بایشان گفتند که من همراه شما جی پور رفته چه خواهم ساخت
بالکه در جیپور تکلیف خرچ هم برسد بهایت بهتر اینجانب را رخصت نمایند از کرنیل موصوف مقابله خواهم
ساخت و کار روائی خرچ هم از ان طلب کرده خواهد شد آخرش و بهت جی از اینجا کوچ کرده بجیپور رفتند
اینجانب معه مضران باراین و کوندنا را این از اینجا روانه گشته در مکان کچی ذره رسیدند از اینجا کیفیت بار
[illegible] آگاهی [illegible] ماندند و بار دیگر روز از اینجا مقام [illegible]

۱۶۷

کرنیل مهتاب خان بلا مهابا و ضرب توپ ها را مقابله بابان کرده گوله ها توپ سر کردن شروع نمودند
درانوقت اینجانب از روهت جی نا مهه گفتم که حالا همین صلاح جنگ مناسب که ایشان همین جای
بمقابله اوشان ایستاده شوند و اینجانب معه جمعیت سواران خانگی خود بالا بالا از اینجا [illegible] شده
بر پشت اوشان که صرف بیست پنجاه است اوشان رسیده حمله ساخته فوج مخالفان را هزیمت نموده خواهیم داد
و وقتیکه اینجانب ازان طرف حمله کنم آنزمان ایشان ازینطرف حمله باید ساخت آخرش همین صلاح مقرر شده
اینجانب معه دو صد پنجاه سوار مردانه خانگی خود و قریب صد سوار جاگیرداران از همراهیان روهت
موصوف پیشتر روانه شدیم چونکه تخمینا پانصد قدم ازان طرف رفته بودم مسمی کیسری سنگه وغیره قریب
سه صد سوار که عقب فوج مذکور بودند سر یک بیگ پی که از همراهیان آمده حمله کرده داوند روهت جی حمله
اوشان دیده ازین طرف بلا مهابا حمله ساخته اسپان را دوانیده چون قریب اوشان رسیدند پلتن
واله با چهره توپ اوشان نزد روهت جی طرح داده جانب دست راست عنان گردانیده اسپان را
دوانیده شامل کیسری سنگه رسیدند و توپ ها دیر روهت جی از ضرب چره کشته شد چندی سواران آنجا کشته
و زخمی شدند اینجانب حمله اوشان دیده اراده که داشتم موقوف ساخته بطرف روهت جی اسپ دوانیدم
چونکه نزد روهت جی رسیدم دیدم که طور جنگ بطور دست روهت جی وغیره بی حواس اند درانوقت آفتاب غروب
گشته بود بعد از روهت جی گفتم که ایشان جلدی کرده مقدمه جنگ را خراب ساختند خیر آنچه شد شد حالا
همین صلاح مناسب که ایشان بطور جنگ نموده پس باشنده انداز آرام فرمایند و حالا اینجانب از تدبیر جنگ
جنگ خواهم ساخت که انشاءالله تعالی فوج مخالفان را هزیمت داده غارت کرده خواهد شد و صلاح همین است
که القصه [illegible] دو صد توپ پس ماندند اینجانب معه رفیقان و مردمان خانگی خود پیاده گشته ضرب توپ ها را

گفت که عقب سپ من سوار شو مطلوب خان مردانه در جوابش گفت هیچ اندیشه نیست که عقب سپ

تو سوار شوم انشاء الله تعالی همراه شما پای پیاده شمشیرها خواهیم زد چنانچه موید گفته خود مردانه مذکور

پای پیاده همراه سواران چنان شمشیرها میزد که مردمان فوج مخالفان تاب جنگ شمشیر نیاورده گولی

بندوق ها سر کردند از تقدیر الهی گولی بندوق به مطلوب خان مردانه رسیده کارش تمام شد و بر زمین

افتاد ناهر سنگه مذکور باز گفت که دست خود دشمن ده که ترا عقب خود نشانیده برم مردانه مذکور در جوابش گفت

که ای ناهر سنگه کارم تمام گشت از اینجا بروید و بخدمت آقای من سلام رسانید در این جنگ و جدل

منسمی سبحان سنگه مردانه از ضرب گولی کشته گشت امیر خان وغیره جنگ کنان می آمدند و مطلوب خان

که بر زمین افتاده بود و طاقت نشستن هم نمانده و صدها مردمان پیاده ها مخالفان بر مردانه مذکور

رسیدند با مردانه مذکور در آن حالت چند مردمان را از ضرب شمشیر کشته جان بجان آفرین سپرد در حصه

اینجانب هم آمده بوقت رسیدن اینجانب فوج مخالفان پس پا شده رفتند و اینجانب تا عرصه چهار گهری

آنجا استاده ماند بسبب رعب و دبدبه اینجانب فوج مخالفان پیش قدمی نتوانستند مگر گوله ها توپ سر کردند

بعد آن اینجانب از آنجا مراجعت ساخته در دیره خودها رسیدیم و بر روهت رام ناهته و جگی سرداران

فوج راج جیپور نمودند که از اشرفخان فوج کرنیل مذکور هراس دارد لهذا همه ها لیر گشتند و صبحی از

موضع پرپال کوچ ساخته قریب موضع بهرنگ لوزه بفاصله دو کروه از دیره ها فوج کرنیل مهتاب خان

رسیده دیره ساختند چونکه چهار گهری روز باقی مانده باشد خبر رسید که فوج کرنیل موصوف سراسیمه

گشته تعه بهیر بیگاه از مقام خود روانه بطرف قلعه بهسه میشوند مجرد رسیدن خبر بر روهت رام نهته

و اینجانب سوار شده بر فوج مخالفان که فرار شده میرفتند رسیدیم و بر وقت رسیدن با ایشان

اینجانب از پروهت موصوف گفت که از طرف کرنیل مهتاب خان هرگز هرگز هراس در
دل خود ندارند و مقابله جنگ ساخته و فوج کرنیل موصوف را بار بار نموده در پرگنات [illegible]
و بهندون وغیره بندوبست کرده بگیرند و بعد آن راجه بهادر لعل سنگ را غارت نموده شود و از آن
پس بر نواب امیرخان رسیده جنگ نمایان نموده شکست دهم و همگی مفسدان را از ملک جیپور خارج
ساخته شود بلکه [illegible] شد پروهت موصوف را از انجا کوچ نفاصله سه کروه کرده از موضع برتال در
گرانه م و از انجا از دیره فوج کرنیل مهتاب خان فاصله پنج کروه خواهد بود مانده لیکن در
فوج پروهت موصوف از طرف کرنیل موصوف نهایت هراس بود لهذا اینجانب از پروهت موصوف
گفتم که اینجانب معه سواران از ینجا سوار شده فوج کرنیل موصوف را دیده خواهم آمد جنگ نموده
از فوج کرنیل مهتاب خان چنانچه صبح اینجانب معه جمعیت سوار خود قریب یک صد سوار
از همراهیان پروهت موصوف سوار شده روانه گشته قریب دیره فوج کرنیل موصوف رسیدم
امیرخان مردانه که از گفتگوی اینجانب [illegible] دید و اطلاع اینجانب معه پنج سوار امداد [illegible]
رفته است با مردمان فوج تنها نموده چونکه در آنوقت سواران فوج طرفانی تیار بودند بر اسپان
نشسته بر امیرخان مردانه رسیدند مردانه مذکور جنگ کنان [illegible] اسپ شده [illegible] درین ضمن
مطلوب خان غلام والدم وغیره معه هشت سوار به امداد امیرخان رسیده امیرخان مردانه از [illegible]
رسیدن سواران مذکور عنان اسپ گردانیده فوج مخالفان حمله ساخت و مطلوب خان وغیره هم
اسپان از آنجمله شامل امیرخان شده شمشیرها زدند درین چپقلش سوار و پیاده ها فوج مخالفان
گرداگرد ایشان شدند و از نحوست ایام مطلوب خان مردانه از اسپ جدا گشته در آنوقت [illegible]

و عبور دریای ستلج وغیره نمودیم بعد آن از مقام پتیاله برادرم کلان بهادر معه والده صاحبه و
همشیره صاحبه ازینجانب علیحده شده بشاهجهان آباد تشریف بردند و اینجانب معه برادر خورد مظهر
علیخان معه دو صد پنجاه سوار مردانه رفیقان خود بطرف ضلع هریانه شده بجی پور رسیدیم و از راو بهادر
بالجی داس بوساطت ملاقات ساختیم و حصول ملاقات مهاراجه سوای جگت سنگه بهادر نمودم جناب
مهاراجه موصوف از رسیدن من از حد زیاده خوشنود شدند در آن زمان نواب امیرخان معه رجمنه بمکان
بادهو راج پوره چهپانیده جنگ از طرفین میشد و در همه ملک جلیپور بدستور سابق افواج ها جابجا
از طرف نواب موصوف بوده بند و بست میداشت و در ضلع هنڈون و ٹوره یاوٹه و بهسر وغیره
کرنیل مهتاب خان معه فوج بکیو وغیره قیام داشت و راو بهادر بالجی داس مسمی رام ناتهه برادر خرد را
معه پلٹن و سی ضرب توپ و قریب پنجهزار سپاهیان ناکه جماعت ها و دو هزار سوار بطرف هنڈون رخصت
کرده بود و بردهیت رام ناتهه موصوف معه فوج همراهی خود بر مکان آتهابنور رسیده مردمان تهانه مکان
مذکور را قتل کرده دیره داشت **رفتن اینجانب از جی پور و رسیدن فوج رام ناتهه بردهیت**
بموجب حکم مهاراجه سوای جگت سنگه بهادر و مهاراجه سوای جگت سنگه بهادر اینجانب را خلعت
فاخره و دو ضرب توپ داده برای امداد رام ناتهه بردهیت رخصت ساخت اینجانب از جی پور روانه شده
بمقام آتهابنور می شامل فوج رام ناتهه موصوف شدم و از بردهیت موصوف ملاقات ساختیم و در آن
زمان کرنیل مهتاب خان معه فوج بکیو وغیره همراهی برای مقابله از هنڈون کوچ ساخته قریب موضع
باڑله از مکان ٹوده یاوٹه دو کروه ظاهر بود رسیده دیره ساخته بردهیت رام ناتهه و دیگر سرداران
راج جی پور از طرف کرنیل موصوف هراس میداشتند و میخواستند که از انجا واپس کوچ نمایند

کلان بهادر بوده‌اند اوشان ان بوقت کوچ مسلح شده اسپ مادیه بخشی ملازم برادرم کلان
بهادر را بزور گرفته بدیگر طرف روانه شدند بخشی مذکور ازینجانب گفت که سکهان اسپ مادیه مظهر را
بزور گرفته میبرند آنوقت اینجانب بهمراه بود گفتم که کجا اند بخشی مذکور همراه اینجانب شده از دور
گفت که اوشان همین اند که اسپ مادیه من میبرند اینجانب اوشان را دیده تن تنها اسپ خود در اخیر ساخته
بقول اوشان رسیده عنان اسپ مادیه مذکور بر گرفته بامداد حق سبحانه تعالی از اوشان ستیده گرفته
بزور آورده حواله بخشی مذکور نموده دادم و والده صاحبه و همشیره صاحبه از مکان کلانور طلبیده گرفتیم
و کوچ بکوچ همه روانه گشته در امرتسر رسیدیم و در دیره باغ نمودیم و قریب پنجهزار روپیه از تنخواه تحصیل
کرده گرفتیم و باقی را اقرار داد شده رفته و قریب یکماه بمقام امرتسر در دیره داشتیم و مستمی بهیرام سنگه
در امرتسر قید بود و از بهیه مذکور و از والدم مغفور نهایت دوستی بود لهذا اینجانب چندبار برای
ملاقات بهیه مذکور رفتم و بهیه مذکور ازینجانب گفت که سردار رنجیت سنگه را از طرف من و اینان سنگ
کمال رنجیده افتاده است که چنان نشود که از آنصاحبان که بهیرام سنگه باهم متفق شده صاحبزاده
را ملک کنند لهذا اگر آنصاحبان درین ضلع قیام خواهند داشت مخلصی من شدنی نیست و درین صورت
اگر آنصاحبان بهنگام دستی والد خود نموده ازینجا تشریف فرمای وطن خود شوند الیقین کلی است که مخلصی
من فی الفور خواهد شد و بعد مخلصی لکهه روپیه که زیر باری شده است دادم خواهم فرستاد در جواب
بموجب فرموده برادر کلان بهادر گفتیم که اگر در گذاشتن علاقه اینجا بهبودی آنصاحب است و نقصان
مایان است مایان از نقصان خود منظور برای خاطر آنصاحب ازینجا روانه میشوم بعد آن مایان وقت اطلاع
سردار رنجیت سنگه صرف بیاس ... بهیرام سنگه از جناب والدم میشد که از امرتسر کوچ کرده روانه شدیم

بمیان آمده آخرش چنان قرار یافت که دو صد سوار داشته دیگر همه مردمان سوار و پیاده ها را از نظر
موقوف سازند و باو اسپ آمدن بمقام امرتسر قیام دارند و مبالغ پنجهزار روپیه نقد و قریب پنجاه هزار
روپیه را کاغذ تنخواه بر امرتسر و غیره علاقجات نموده داد و برای مردمان موقوفی پروانه راهداری
و عبور دریای ستلج و غیره نوشته حواله اینجانب کرده رخصت ساخت روانه شدن برادر کلان
بهادر و اینجانب از ضلع لاهور رسیدن اینجانب در جلیبو (?) رفتن برادر کلان بهادر
بشاهجهان آباد چنانچه اینجانب مبلغان نقد و کاغذات تنخواه و غیره گرفته سوار شده
بمقام چهپان کوٹ نزد برادر کلان بهادر رسیدم و صبح از انجا کوچ بطرف امرتسر نمودیم مگر همه
مردمان آن ضلع خواهان عزت ما بیان شدند فوج سکهان اکالیه قریب پنجهزار سوار که بر سر راه دیره
میداشتند از انها پنج سوار نزد ما بیان آمده سوال کردند بطور کبه (?) یعنی نذرانه بما بیان بدهند و اگر نخواهند
داد ایشان را از اینجا رفتن نخواهیم داد و غارت خواهیم ساخت در جوابش گفتیم که ما بیان غریب الوطن
و مردم سپاهی ایم از ما بیان امید گرفتن نذرانه ندارید و صبح از اینجا روانه خواهیم شد و برای گشتن (?) خون حاضریم
آنچه که توانند بکنند او شان سخنان سخت گفته بدیره خود ها رفتند چونکه صبح ما بیان از انجا کوچ کرده روانه
شدیم فوج اکالیان آمده قریب ما بیان استاده شده دو سوار فرستادند و سواران مذکور از ما بیان
گفتند که نذر بدهند و الا نه ایشان را غارت خواهیم ساخت در جوابش همان گفتیم که اگر مردانه هستند از ما بیان
بگیرند و ما بیان برای مقابله ایشان حاضر ایم آخرش از فضل حق سبحانه تعالی فوج اکالیان مذکور سراسیمه
و اپس شکسته رفتند و ما بیان بخیریت تمام از انجا روانه شده رفتیم و دیگر احوال فساد مردمان آن ضلع مفصل
نوشتن طول می‌شود لهذا نوشته نشد و یک روز قریب یکصد و پنجاه نفر مردم از قوم سکهان که از مردم

وسوای ازین اورا بر سر بازار برده کفش بی گرانده بعزت میساخت و بعدی غرت کردن حلقه فاخر
فیل وغیره اورا داده بدستور سابق بحال میکرد وازنایان که مزاجش کدر گشت نهایت تشویش
رو بداده بود آخرش دیره رنجیت سنگه بمکان نورپور که بطرف شمال کوهستان جو دگر دیده و دیره اینجانب
علیحده از فوج رنجیت سنگه و نیز از دیره برادرم کلان بهادر و خرد بفاصله چهار صد قدم خواهد بود و دیده
و اینجانب بدیره برادر کلان بهادر آمده نشسته بودم که در ضمن پلاتن همرای برادر کلان بهادر باراده گرفتن
طلب تنخواه طلبیده نوخته رفعل کرده داد و باستماع آواز شور و شر از رنجیت سنگه فوج خود را حکم داد
که ایشان را اخبار رسیده قتل سازند چنانچه قریب بیست هزار جمعیت باراده فاسد بر بابان رسیدند چونکه فوج رنجیت سنگه
رسیده همکی مردمان پیاده پلاتن که فعل کرده بودند فرار شده رفتند و اینجانب معه برادر کلان بهادر و خرد در دیره
نشسته ماندیم از آمدن فوج هیچگاه اندیشه یک سر موی هم در دل بابان نکرد دیده و از فوج و اله کفتم که بابان
بکسی چه تقصیر نساخته ام و بدون تقصیر اگر ایشان بابان خواهند آمد ما خواهند دید که درین جا منتهی
خون بطور آب روان خواهد گردید حاضر ایم آخرش بعد یکپاس فوج رنجیت سنگه برگشته رفت و برادرم
کلان بهادر بمعنی گفت که حالا درینجا مانده نخواهد شد از اینجا کوچ و اپس کرده خواهیم رفت اینجانب گفته که
تقصیری از بابان سرزده نشده که بدون رخصت روانه شده رویم برادرم کلان بهادر رخصت شدن و ماندن
منظور نداشته روز دوم بر وقت کوچ برادرم کلان بهادر تیاری کوچ واپسی کرده اینجانب گفته که این صلاح
نیست از رنجیت سنگه رخصت گرفته خواهیم آمد آخرش برادرم کلان بهادر واپس کوچ کرده رفتند و اینجانب
بعد رسیدن برادر شهر رسیده یورش نزده سوی رنجیت سنگه روانه شده بمکان کوت ککره رسیدیم
[illegible]

قریب یکهزار و پانصد پیاده و سوار بموجب حکم سردار رنجیت سنگه از جلنبور روانه شده بمقام امرت سر
نزد سردار رنجیت سنگه و کهرک سنگه رسیده دیره ساختند و والده صاحبه و همشیره صاحبه بمکان کلانور
که در جاگیر بود مقیم ماندند لهذا اینجانب اراده رفتن بمکان جلنبور موقوف ساخته طی منازل نموده بمقام
امرت سر رسیده دیره ساخته و از برادرم کلان و خورد ملاقات جسمانی حاصل گردید بعد از آن بسردار
رنجیت سنگه و کهرک سنگه ملاقات نمودم که سردار موصوف دلجمعی و خاطرداری اینجانب از حد زیاده نمودند
بمقام امرت سر یکروز بوقت چهار گهری روز باقیمانده ابر گردیده بارش ژاله باشدت تمام گردید که بمکان ژاله
بوزن ده آثار خواهد بود که همگی دیره و خیمه های فوج پاره پاره شده افتادند در عرصه آفتاب غروب گشت در اینجانب
یک خیمه اینجانب بفضله قایم و استاده مانده لیکن برادرم کلان بهادر و خرد بسبب افتادن خیمه ها و بارش ژاله
پای پیاده در خیمه اینجانب رسیدند و چهل اسپان طویله همراهیان اینجانب از ضرب ژاله ها فرار شده گم گشتند
چون باریدن ژاله ها موقوف گشت و نیز شب هم آخر شده و روز روشن گشت تلاش اسپان
که آواره شده رفته بودند نمودیم قریب یازده راس اسپان دستیاب شدند باقی بست و پنج اسپان بدست نیامدند
بسبب ناواقفیت آنملک ناچار شده خاموش ماندیم بعد از آن سردار رنجیت سنگه بزیارت جوالا دیوی که در مکان
کوت کانگره و پرستش گاه هنودان است از امرت سر کوچ ساخته مایان هم همراه شدیم و قطع منازل ها میکردند
یکروز برادرم کلان بهادر و اینجانب و برادر خورد برای ملاقات بدیره سردار رنجیت سنگه رفته بودیم از مصاحب
سردار موصوف و از اینجانب سخنان سخت بمیان آمده که سردار موصوف ها این خرده دیره را گذاشته بدیگر
طرف رفت بعد از آن مایان از آنجا بدیره خودها آمدیم و سردار رنجیت سفله مزاج و طینت بد داشت که از بلا زبان
خود هر کسی را که عزت داده سرفراز میکرد آخرش او را بدون سبب مقید کرده مال و اسباب او را یغما کرده میگرفت

اینجانب رخصت نخواهد طلبید و تجویز جنگ همین احسن است که از جا بکه نواب امیرخان معه فوج خود کوچ
کنند ما یان معه فوج مهاراج روانه شده آنجا رسیده دیره نمائیم و باز نواب موصوف از انجا کوچ
کرده برود و ما یان انجا رسیده مقام کنیم غرضکه همین طور انشاء الله تعالی نواب امیرخان را از ملک راجه
جیپور بدر کرده دهیم و یقین کلی است که فوج نواب موصوف را برباد کرده و همگی شرح بها گرفته شوند ازاو بهما
موصوف سخنان لیت و لعل بمیان آورد

روانه شدن اینجانب از مقام جی پور بضلع الاهور و ملاقات نمودن برادر کلان بهادر و سردار رنجیت سنگه و کهرک سنگه

آخرش از مهاراجه او مهراج سوای جگت سنگه بهادر رخصت شش ماه منظور فرموده اینجانب را خلعت فاخره
معه اسپ پالکی وغیره عطا فرموده رخصت ساخته چنانچه اینجانب از جیپور روانه گشته قطع منازل نموده
در شاهجهان آباد رسیده در تیاری اسباب سفر بطرف لاهور مصروف شدم و قریب صد و پنجاه سوار چیده
چیده و کارآزموده مردانه از رفیقان جا بجا طلبیده فراهم ساختم و نیز قریب پانصد مردان پیاده نوکر
داشتم و دیره خیمه انگریزی قریب بیست راس اسپان و یک زنجیر فیل و یازده شتر خرید نمودم و قریب سه هزار
روپیه از زیور نقرئی مثل علم ها و سامان اسپان وغیره تیار کرانیدم و تا عرصه سه ماه در شاهجهان آباد مقیم
ماندم بعد آن از انجا روانه شدم در ضمن خط برادرم کلان بهادر رسید نوشته بود که بهید رام سنگه که با
مختار کار بود صاحبزاده کهرک سنگه و والده صاحبزاده موصوف و مظهر علیخان برادر خرد اینجانب
از مکان جیپور روانه شده بمقام لاهور نزد مهتاب سردار رنجیت سنگه رسیدند و والده کهرک سنگه سردار موصوف
اغوای ساخته که سردار موصوف از گفته آنکه خود بهید رام سنگه را گرفتار ساخته مقید کرده داده و مسمی
بهوانی رام فقیر را بجای بهید رام سنگه مقرر نموده بمکان خلوت نشسته و برادرم کلان بهادر معه جمعیت خانگی

برداشته گرفتن لاشهای بسته ریک را کندیدن گرفت و از کندیدن هم هیچ پیش نرفت غرضکه بالهمل
کهرّی و زباقی مانده جنگ از طرفین بمیان آمده بعد آن مردمان طرف ثانی واله ها یا رچه ها را رانده
گفتند که از برای خدا و رسول خدا لاشهای ما باز را ها کرده دهند که مایان برداشته بریم اینجانب از برا[ی]
خدا اقبال ساخته لاشهای ایشان را گذاشته داده که برداشته بردند و همگی فوج طرف ثانی به ها رسیده
مورچه خود ها رفتند و از این جنگ مردمان راجی پور دلگیر گشتند و نواب امیر خان بهادر بیخود رسیده همگی
ضرب توپ ها از مورچه خود برداشته بدیره گاه برده از آنجا کوچ کرده بر دو حصه ورسید ها توپ ها این حصه
که در عرصه عشره همگی فوج تباه شود و ضرب توپهای مایان گرفته داخل کارخانه راج سازیم نواب موصوف گسیل
خود را نزول آنجا مورچه فرستاد که مایان مورچه ها برخاست کرده بریم مهاراجه آدهراج سوای جگت سنگه
بهادر عرضی معروض الی موصوف را اقبال ساخته حکم داد که [illegible] توقف سازند و از مورچه الها
نواب امیر خان بهادر بکسی وجه مزاحمت نسازند که نواب موصوف در مورچه ها را گذاشته ضرب توپها خود گرفته ببرد
اینجانب از حکم آقای خود لاچار گشته و نواب امیرخان بهادر مورچه ها را گذاشته ضرب توپها در عرصه دو روز
بجمعیت تمام گرفته برد بعد آن مهاراجه سوای جگت سنگه بهادر برابر ایام بر بسی در دیره اینجانب تشریف آورده
خاطر داری بسیار نموده ماتم بخوبی فرموده داخل محل سرای شدند و نیز مهاراجه آدهراج از زبان مبارک تحسین
و آفرین کرده فرمودند که بسبب آن صاحب این راج قایم مانده و بجلدوی جانفشانی فرزند [illegible] ملک
رویسه بیند بخط خاص مزین فرموده عطا می فرمودند بعد آن اینجانب رخصت بطرف لاهور خواست
راو بهادر [illegible] رخصت شده اینجانب [illegible] راو بهادر موصوف [illegible] فضل الهی نواب امیرخان
ناکام گشته مورچه برداشته رفت و جنگ معه توقف گشت لهذا رخصت [illegible] و اگر آن صاحب [illegible]

اینجانب اقبال نساخته مورچه مذکور قایم داشتند و اینجانب را الیقین کلی بود که مورچه مذکور قایم بود
ماند لهذا یکی هم از رفیقان قدیمی که مردانه بودند در مورچه مذکور متعینه نکردم مگر قریب پانصد نفر پیاده
مرسله راو بهادر را مورچه مذکور فرستادم چنانچه قریب یکپاس از شب در مورچه مذکور قایم گشتند و یک
متعینه توپ مرسله راو بهادر را در مورچه خود داشتم و سوای ازین مردمان ملازم و رفیقان اینجانب قریب
صد کس مردانه همراه اینجانب در مورچه بودند نواب امیرخان بهادر از جرات دلاوری اینجانب بسیار غضبناک
شده همگی سرداران فوج خود یکجا کرده بوقت نیم گهری شب مانده حمله ساخت مردمان رسپیشن کمپنی
یکهزار مردمان بودند تاب مقاومت نیاورده مورچه را گذاشته راه فرار گرفتند و مردمان طرفثانی متعاقب
اونشان شدند درانحال قریب پنجاه مردانه از رفیقان بموجب حکم اینجانب از مورچه خود برای امداد مردمان
فراریان متعینه شده دویدند مردمان طرفثانی بر مردمان فراریان جرئت زنی میکردند مردمان مردانه مقابل
مردمان فوج طرفثانی رسیده گذاره مردمان فراریان کرده دادند و مردمان فراریان سپاهیان [illegible] مرد
در مورچه اینجانب آمدند بطرف مهرچی پور رفتند و از مردمان رفیقان اینجانب از مردمان طرفثانی
دو بند و شمشیر رانی گردید قریب هفت آدم از طرفثانی واله ناکشته افتادند و از اینجا سه کس زخمی
بودند مردمان طرفثانی واله لاشها را گذاشته پشت داده باز بفاصله پنج شش قدم ایستاده [illegible]
پیش داده نشستند و از طرفین لمحه لمحه جنگ میشد درین عرصه مردمان ملازمین مرسله راو بهادر
که بودند ضرب توپ پسه مورچه اینجانب که بود گرفته بشهرچی پور بردند نواب امیرخان بهادر جنگ کلان
داده کولها صدها توپ یک بایان میزدند و قریب پنجاه هزار آدم از فوج طرفثانی حمله ساخته از اینجانب جنگ
میکردند چونکه بنصرت حق سبحانه تعالی حوصله جنگ نمودن را نمانده لهذا الاجار [illegible]

تیار نمی ساخته روانه جی پور گشتم مگر برای خرج توپات وغیره یک پیسه هم موجود نبود صرف متوکل
خدا تعالی امیر رفتم و در اثنای راه مهاجنان قوم برار معه نرگاوان محموله بارچه وغیره بنظر آمد نا بهانه
از فرمان خود غارتیده ضبط کردم و از انجا روانه گشته بموضع ربال مقام کردم و در انجا مال محموله
نرگاوان که قریب پانصد روپیه بود فروخته بسوار و پیاده که قریب یکصد و پنجاه سوار و چهار صد
و پانصد پیاده بودند تقسیم کرده داده و از انجا روانه شده بجیپور رسیدیم دیدم که از که و مه همه
هراسان اند و از راو بهادر رانجی داس ملاقات کردم در آنوقت مسمی برجن لال وکیل نواب
امیر خان جی ابن ال سخت از راو بهادر می گفت و راو بهادر سرنگون گشته هیچ نمی گفت لهذا از طبیعت
غصه بکمال رسیده از برجن لال مذکور گفتم که اینچنین سخنان غرور آگنده گفتن چه ضرورت است صبح اینجانب
از همه ملازمان راج بیش قدمی نموده قریب مورچه نواب امیر خان بهادر رسیده مورچه قایم کرده بمقابله جنگ
خواهم شد و ایشان بخدمت نواب موصوف رفته بگویند چه انکه در دارند بر اشرف خان بکنند اگر اشرف خان را
تباه کرده خواهند داد بعد آن سخنان غرور شده تر از راج جیپور باید ساخت و اگر اشرف خان هیچ پیش
شما نخواهد رفت تا از راج جیپور خواهند ساخت بعد ازان اینجانب حسب گفته خود وقت صبح قریب مورچه
نواب موصوف رسیده مورچه خود قایم ساختم و راو بهادر رانجی داس قریب چهار صد پانصد پیاده متفرقه
و یک صد توپ معه یارست کمپنی بلتن بطریق امداد بنزد اینجانب فرستادند و قریب چهار صد پیاده با جدید ملازم
اینجانب بودند و ایشان را از مورچه اینجانب قریب یکصد قدم پیشتر رفته مورچه قایم کردند هر چند که اینجانب
ازانها گفتم که اینجا مورچه پیشتر از مورچه اینجانب قایم ساختن صلاح نیست چرا که در وقت جنگ قایم
ماندن امر محال است لهذا اجمالا از انجا [illegible] شامل مورچه اینجانب بشوید و ایشان [illegible] نقض

مبارک همین فرمودند که ای نیست جان سخن از اندازه گذشت تا بجدی که الحال چهره ایشان بنظر
نمی آید بجواب آن گفتم که آنقدر از همیشه خیال بجانب حق سبحانه تعالی میدارند تا بحال از شناختن
مایان چه حاصل موقوف شناختن حق سبحانه تعالی واجب و لازم و والدم ازین سخن تند گشته فرمودند
که هیچ بی الهی سوا مکن شرمسار مسار زوار که مسار جان زرا چشم باز رفته و چشم باکشاده ماندند
برادرم کلان بهادر دست خود در چشمان والد خود نهاده بند کرده داد بعد آن برادر کلان بهادر بتجهیز و تکفین
پرداختند و جسد شریف والدم که چهل و شش سال رسیده جان بجان آفرین سپرده برای اطلاع خود نوشته شد
و سردار بخت سنگه لاهور والد شاهزاده کهرک سنگه از واقعه والدم نهایت اندوهگین شده
و مختاری کار آنجا بدستور سابق به برادرم کلان بهادر کرده داد فقط چونکه خبر واقعه جانکاه والدم
رسید رفیقان این سخن ازمن گفتند که آنچه شدنی بود شد درین صورت رفتن آنصاحب بپور
در جنگ و جدل نواب امیر خان مناسب نیست چرا که جمعیت رفیقان مردانه همراه نیست و بر وقت جنگ
آنصاحب گذر نخواهند ساخت و بلا رفیقان مردانه و کار آزموده بچه طور جنگ و جدل کرده خواهد
شد درین صورت ضرور نوبت بجان آنصاحب خواهد رسید و علاوه ازین راج جی پور هیچ فایده نشده دست
ما حق خود را و بلا انداختن صلاح نیست و در جلو قریب است چهار لکهه روپیه را امکان در قبضه خود بدست
ازینجا دانسته در اینجا رسیده اند برادر کلان و والده صاحبه مشفقه مکرمه خود را مسرور ساختن
مناسب بجوابش گفتم که آنچه میگویند مناسب است مگر حالا که در راج جی پور هستم و نوبت جنگ جی پور رسیده
درین صورت اگر آنوقت شامل مهاراجه جی پور والا نخواهم گشت موجب بدنامی در دنیا خواهد بود و علاوه ازین
آنچه در تقدیر نوشته است از آن بیش و کم نخواهد بود چنانچه ایشان بگفته شان خیال نکرده با نو

تیاری ساخته روانه جی پور گشتم که برای خرچ توپات وغیره یک روپیه هم موجود نبود صرف بموکل
خدا تعالی امیر گشتم و در اثنای راه مهاجنان قوم برار مغه نرگاوان محموله پارچه وغیره بنظر آمد بنا بر
از مردمان خود غارتیده ضبط کردم و از انجا روانه گشته بموضع ربال مقام کردم و در انجا مال محموله
نرگاوان که قریب پانصد روپیه بود فروخته بسوار پیاده ها که قریب یکصد و پنجاه سوار و چهار صد
و پانصد پیاده بودند تقسیم کرده داده و از انجا روانه شده بجلیپور رسیدم دیدم که از کرو مهمه ها
هراسان اند و از راو بهادر پانچی داس ملاقات کردم در آنوقت مسمی نرنجن لال وکیل نواب
امیرخان جواب سوال سخت از راو بهادر میگفت و راو بهادر سرنگون گشته هیچ نمیگفت لهذا از طبیعت هم
غصه بکمال رسیده از نرنجن لال مذکور گفتم که اینچنین سخنان غرور آگنده گفتن چه ضرورست صبح لشکر
از همه ملازمان راج پیش قدمی نموده قریب مورچه نواب امیرخان بهادر رسیده مورچه قایم کرده بمقابله جنگ
خواهم شد و ایشان بخدمت نواب موصوف رفته بگویند چنانکه روداد بر اشرف خان بکنند اگر … تیار
پناه کرده خواهند داد بعد آن سخنان غرور … باید ساخت و اگر اشرف خان هیچ پیش
… نخواهد رفت تا این راج جلیپور خواهند ساخت از انجانب حسب گفته خود بوقت صبح قریب مورچه
نواب موصوف رسیده مورچه خود قایم ساختم و راو بهادر پانچی داس قریب چهار صد یا پانصد پیاده متفرقه
… توپ معه یک بکنی بلدن بطرز توپ امداد نزد انجانب فرستادند و قریب چهار صد پیاده باجدید بلازم
… دند او شان ها از مورچه انجانب قریب یکصد قدم پیشتر رفته مورچه قایم کردند هر چند که انجانب
… ها گفتم که انجا مورچه پیش از مورچه انجانب قایم ساختن صلاح نیست چرا که بر وقت جنگ قایم
… محال است لهذا احتمالا از انجا برخاسته شامل مورچه انجانب بشوید او شان ها گفتند

همین فرمودند کای نیت خان سخن از اندازه گذشت تا بحدی که الحال حیرت انسان نظر
بجواب آن گفتم که آنفضل از همیشه خیال بجانب حق سبحانه تعالی میدارند تا بحال الشناختن
نه چه حاصل و موقوف شناختن حق سبحانه تعالی واجب و لازم والدم از این سخن تنگ گشته فرمودند
هیچ کاهی سوا مکن و شرمسار مساز و ارکله ساز جان از راه چشم باید رفت و چشم را کشاده باید
برادرم کلان بهادر دست خود در چشمان مبارک خود نهاده بند کرده داد و بعد آن برادر کلان بهادر تحقیق تقصیر
برداشتند پس شریف والدم بتکمیل هشتاد و شش سال رسیده جان بجان آفرین سپرده برای اطلاع فرستادند
و سردار رنجیت سنگ لاهور واله مرشدزاده کهرک سنگ از واقعه والدم نهایت اندوهگین شده
و مختاری کار آنجا بدستور سابق به برادرم کلان بهادر کرده داد فقط خودکه خبر واقعه جانکاه والدم
رسید رفیقان این سخن از من گفتند که آنچه شدنی بود شد در این صورت رفتن آنصاحب بجنگ پور
در جنگ و جدل نواب امیر خان مناسب نیست چراکه جمعیت رفیقان مردانه همراه نیست و بروقت جنگ
آنصاحب در گذر نخواهند ساخت و بلا رفیقان مردانه و کار آزموده بچه طور جنگ و جدل کرده خواهد
شد در این صورت ضرور نوبت بجان آنصاحب خواهد رسید و علاوه از این راجه جی پور هیچ فایده نرسیده
تا حق خود را در بلا انداختن صلاح نیست و در حلول قریب است مبارکه دیده از امکان فرزند خود بدست
از اینجا روانه شده در انجا رسیده ندیدم برادر کلان و والده صاحبه مشفقه مکرمه خود را میسر ساختن
مناسب بجوابش گفتم که آنچه میگویند راست است مگر حالا که در راجه جی پور رسیده ام و نوبت جنگ جی پور رسیده
در این صورت اگر از وقت شامل مهاراجه جیپور والا نخواهم گشت موجب بدنامی در دنیا خواهد بود و مولوی این
این کار و اینقدر نوشته است از آن پشیمان نخواهد بود چنانچه جناب ایشان برگفته شان خیال نکرده

عمارت شد و در تضمن رقعه خاص مهاراجه ادهیراج سوای جی سنگه بهادر و خط راو بهادر با...
برای طلب اینجانب از جیپور بمقام مهوه رسید و نیز خط برادر کلان بهادر از مکان جیپور علاقه لاهور مشتمل
بر رحلت نمودن والدم ازین جهان فانی بعالم جاودانی برای طلب اینجانب تاکید تمام رسید و فقیر احوال
وفات یافتن والد خود دانسته بیهوش گردید وقتی که اینجانب از مقام شاهجهان آباد اراده جیپور کرده روانه گشتم
بعد ازان برادر خردم مظهر علیخان معه دیگر مردمان بخدمت والدم در مکان جیپور رسیدند بعده برادر کلان بهادر
معه والده صاحبه و همشیره صاحبه از شاهجهان آباد روانه گشته قریب جیپور رسیدند چونکه خبر رسیدن برادرم
کلان بهادر بخدمت والدم رسید والدم از فوج بخشی هزار سوار از جیپور برای استقبال برادرم کلان بهادر
روانه شده بفاصله پنج کروه رسیده و والدم بدیدار برادرم کلان بهادر دیده را نوری و خاطر را سروری
حاصل نمود و در انجا والدم و برادرم کلان بهادر از اسپان فرود آمده نشستند والدم فرمود که در تمام عمر
اینچنین راحت و سرور که از دیدار ایشان حاصل گردیده گاهی نشده است و از همین جهت چنانکه حق سبحانه تعالی
خوشی اینجانب نسبت منظور فی که وقتی کسی بقدر خوشی در دل اینجانب میشود آنگاه کار بار دنیوی ابتر میشود یا
بیماری شدید برمن عاید میگردد و حالا از دیدار ایشان زیاده از حد خوشی بظهور رسید باید دید که چه غم و الم
ازین برای ظهور خواهد آمد بعد ازان اینجا بخوشی تمام سوار شده بمکان جیپور تشریف بردند در آن شب درد
قولنج بشکم والدم بشدت تمام پیدا شد هر چند که معالجه میساختند سودمند نمی افتاد و برعکس میشد القصه تا سه روز
درد قایم ماند و حالت مشتمل بر خاست هم نمانده چونکه بروز سوم یکپاس روز باقی مانده بود آن زمان سر
مبارک والدم بر زانوی برادرم کلان بهادر بود برادر کلان بهادر از من از زبان خود همین بیان می فرمود که
سر مبارک بر زانوی من بود جان مبارک از جانب پای ها تا سینه قطع گشته ...

انکس نزد شان رفته مفصل احوال از دولت خان و مهتاب خان گفت که در انجا قریب چهل هزار
سوار و پیاده خواهند بود بفور رسیدن خبر دولت خان و مهتاب خان معه سه صد سواران از انجا
سوار شده هنگام دو گهری روز باقیمانده قریب بام رسیدند و در منتظمی فوج فاشند که فوج آمده است چنانچه
اینجانب بروانگی زین بندی بر اسپان داده کمر بستم و تیر و بر دست گرفته بر سواری رسیده معه همه دیگر
سوار روان شده هیچ جای ایستاده نشدم دبالا اندیشه بر غول شان رسیدم و حمله برا کردم و مهتاب خان
بجان و سر شکن بل گرفتم زیادان و تیجان معه همگی سواران تاب مقاومت نیاورده پشت داده راه فرار
گرفتند و اینجانب تا فاصله یک کروه تعقب انها دویده چند کس را بجان کشته و بسیاری از اسپان گرفته آوردم
دو تیجان از مدخوا املی بره با خود رسیده قیام نکرده معه پلاتنها و همگی فوج در اینجا گشته زیر قلعه رسیده قیام

رفتن نواب امیرخان بر جیپور و رسیدن خبر واقعه جانکاه والدم و بدیدن اینجانب از مقام
معهودیکی بورویس با نمودن نواب امیرخان را از جی پور بران ایام نواب امیرخان همگی

فوج را جا بجا مثل بهادر لعل سنگه معه کمپو و فوج کرنیل مهتاب خان معه کمپو دیگر افواج و نواب جمشید خان
معه فوج جرار و میان اکبر خان معه کمپو و دیگر سرداران وغیره طلبیده فراهم ساخته قریب چهار کروه
از جیپور رسیده دیره ساخته اراده گرفتن جیپور مصمم کرده و راو بهادر پانچ داس حضور و مصاحب راو جاند سنگه
معه فوج پلاتنها و سواران وغیره دو کروه از جی پور رفته مقابله جنگ ساخت نواب امیرخان بر انها غالب
آمد و فوج راجه جی پور شکست خورده بدحواس شد و از انجا واپس گردیده اکثری در شهر جی پور رفتند و
راو بهادر پانچ داس و راو جاند سنگه معه پلاتنها قریب دیره نواب شهر پناه جیپور مورچه بندی کرده و ضرب توپ نمایان
کردند مگر در فوج راجه بدحواسی کمال بود و از بدحواسی شان یقین کلی بود که نواب امیرخان شهر جی پور را

نمایندان موشی‌ها آمدند هر گاه که اینجانب در کهاتهٔ پاتودهی رسید آنگاه سکنای پاتودهی قریب پانصد کس
فراهم شده بخشش از رسیدن اینجانب راه را مسدود ساختند و از عقب هزارها دهقان بفاصلهٔ ده قدم
از موشی رسیدند آنزمان پیاده‌ها همراهیان سواران راه فرار پیش گرفتند و قریب بخشش کس سواران همراه ماندند
کار انبوه مردمان غبار خاک تا فلک رسیده که آدمی بنظر نمی‌آمد آنگاه اینجانب مردن خود اختیار ساخته
اسپ را زاده وانیده و برانگیخته و رغول دهقانان رسیده بخشش پیاده را ایجان کشتم که همه‌ها یکبارگی پشت داده
راه فرار گرفتند و مردمان پاتودهی که راه مسدود ساخته بودند آنها هم فرار شده مدبره خود رفتند چنانچه
بخیر و عافیت بخشش غبار موشی را گرفته در مهوه مدبره خود آوردیم چونکه موشی بمالیت بیست هزار روپیه
بود اینجانب بوزود و مو موشی را بهمگی مردمان همراهی در طلب تنخواه سابقه و دو ماهه پیشگی دادم چونکه نزد مردمان
همراهی مال کثیر رسیده چنانچه بیگی سوار و پیاده‌ها موشی را گرفته برخاسته رفتند صرف قریب چهل سوار و بیست
پیاده حاضر ماندند هر گاه که همه مردمان برخاسته رفتند آنزمان طبیعتم تنگ گردید و بر ملا گفتم که تا امروز
اینجانب بطور دیگر جنگ می‌ساختم و حالا جمعیت موجود نیست و مردمان قلیل اند انشاء الله تعالی لااینقدر
جنگ کرده خواهد شد که همه‌ها آفرین خواهند گفت چونکه از برخاستگی جمعیت همراهی خبر نزد شان سید
دولتخان و مهتاب خان معه بلاتهها فوج همراهی خود از قلعه بسکه کوچ نموده قریب دو کروه از مهوه بفاصلهٔ دیره
ساخت چون در آن ایام ماه جیته بود و گرما و هوای تند بشدت تمام بود و در یک نیم پهر می‌ماندم هنگام دو پهر
یک سپاهی ترکش و کمان بسته پیاده شده در سیوه اینجانب رسید استاده شده گفت که برای نوکری آمده‌ام
اینجانب بجوابش گفت که حالا وقت بیوقت است توقف چهار گهری روز باقیمانده باز آمد بیاید بخشش گفت که من
بطور گداگران صدا کرده نیرودم این گفته رفت و این آدم فرستادهٔ دولتخان و مهتاب خان بود چنانچه

خواهم انداخت بر سلاح نوشته بالا را پسند ساخته بها اجداد راج انجات را ور بر دو خود طلب
نفقت آخره عطا کرده و دو جمعی بر جمعیت نموده رخصت ساخت تا انجات معه شصت سواران براری
جیپور روانه گشته به مکان مهو که قلعه است و در قبضه راج بلرامان بود رسیده دیره ساخت و از دیهات تعلق
گاو میش و نر گاوان و ماده گاو جمع کرده فروخته کار روائی خرچ سپاه و نیز جمعیت سوار و پیاده قریب پانصد
شش صد مردمان نوکر داشته و کرنیل مهتاب خان و دیلاس و سه صد سوار و دو ضرب توپ امداد و فتح
سیله نموده بر انجات فرستاد و سمی مهتاب خان که ملازم کرنیل موصوف و در [illegible] دلاور چالاک نامی و در فن
سپه گری بی مثل بود از کرنیل موصوف گفته که من شرف خان را خواهم کشت و سرش بریده خواهم آورد و
آن وقت انچه بجلدوی جانفشانی سلوک کردن منظور باشد بر کاغذ نوشته حواله من کرده دهند چنانچه کرنیل
موصوف گفته اش را اقبال ساخته دیهات هندیا و رود خیره دوازده ده را بجلدوی جانفشانی نامکرده زمین
بر کاغذ مهر خود نوشته داد چنانچه دولتخان مذکور معه [illegible] از انجا روانه شده زیر طناب قلعه که
در مهو بود جا به اسپ چهار گروه خواهد بود رسیده دیره خود ساخت چنانچه هر روزه مابین انجات و اینها جنگ
و جدال می بود در فضل الهی انجات به هر جنگ افواج اینها غالب می افتاد و نیز هر روزه انواع انواع جنگ و
جدال مثل الاحسان آن نا کجا تحریر کرده شود اما مختصر نوشته میشود بعد آن انجات یکروز ابتدای پهر چهارم
از قلعه مهو به معه پانصد شش صد پیاده و یکصد و پنجاه سوار بر آمده بجانب بسوه دیبالی کهیره رفتم و از انجا دور گروه
چهارده را غارت کرده بر باولی کهیره رسیده مویشی مذکور فروخته کار روائی خرچ نمودم بعد آن انجا سو
شد و اراده آمدن مهو به نمودم و در انتظار راه بر دیهه که پیش آمد مویشی آن محاصره نموده میگرفتم تا
قریب بخشش هزار مویشی فراهم کرده می آوردم چنانچه زمینداران دیهات اکبرآباد مردمان فراهم شده جستار

راجه بلمن و فرو آشنایانه
همگی فوج کوچ کرده قریب ها نشست کرده رفت و کیسری سنگه قلعه‌دار در دل خود دانسته
ن علیحده شده در قصبه نصراللّه فتحخان خود هند گشت لهذا قلعه‌دار بند کور سنخان که لائق گفتن نبود در زبان
ورده اینجانب را بی غیبی ق ساخت لهذا اینجانب معه سواران همراهی خود از انجا سوار شده بجلیسور رسیدم
او بهادر باجی و اس و مهاراجه آدیراج خاطرداری اینجانب از حد زیاده کرده آفرین خوان شدند و فقیر
نگاه در جلیسور قیام کردم مهاراجه آدیراج سلوی چکت سنگه بهادر دیهات قریب لکهه و سه محاصل سالانه
فرد جاگیر بنام اینجانب نوشته بدستخط خاص و دیگر نشانها مرتب کرده حواله اینجانب نموده فرمودند
وقتی که فساد نواب امیرخان رفع خواهد گشت و در ملک بند و بست راج جلیسور خواهد رسید آنزمان همگی دیهات
علاقه جاگیر دخل آن صاحب یعنی اینجانب خواهد گردید بهر صورت خاطر جمع دارند و بسیب ... کرده گرفتن در
ملک راج جلیسور نواب امیرخان و غیره تنگی خرج بدرجه کمال بود تا حدیکه مستورات محل زنانه بسبب فاقه کشی
شبانه روز غل و فریاد الغیاث الغیاث میکردند احوال تکلیف یادر چهانه خاص و دیگر کارخانجات راجه
نویسم که حال تکلیف اندازه عقل برون شده بود در اینحالت اینجانب کمر رفاقت مستحکم بسته بود و راجه
قوت لایموت از راج میخواستم رفتن اینجانب از جلیسور بمقام مهوده راهم کرده ... ساختم
از فوج کرنیل مهتاب خان و بموجب حکم و صلاح راج حقین تجویز گذارده ... همراهیان جمع کردم
در همه ملک راج بند و بست ملازمان نواب امیرخان بست و کرنیل مهتاب خان ملازم نواب موصوف دوازده
پلتن و ... پیچ و شش هزار پیاده قوم افغان و جمله ملی غول و قریب یکهزار پانصد سوار در ضلع
هندوان و غیره بند و بست کرده گرفته است اینجانب در آن ضلع رفته کارزار با همراهیان از آن ضلع خود اینجانب
و نیز از کرنیل ... موشت وزمقید و مقابله جنگ خواهم کرد و در تابعداری و فرمان برداری حکم راج حاضر

ساخته بر یه مردانه مذکور بموجب گفته من زین و غیره اسباب از پشت اسپ کشیده علیحده کرده
نهاده روانه گشت بعد آن اینجانب از انجا گذشته آب بستیه از جائیکه آمده بودیم بجای رفیق
ایستاده گشتیم و باوجود زخم کاری اسپ من تا عرصه یک گهری آنجا جنگ کردم در ین عرصه سواران و پیاده
طرف ثانی چند بار بر مایان زور داده و وقتیکه اوشان زور جنگ میدادند همانوقت اینجانب پیش قدمی نموده
بر اوشان رسیده شمشیر رانی میکردم و اینجانب را مردمان طرف ثانی بخوبی شناختند و از فضل
حق سبحانه تعالی طرف ثانی والے بارها از من شکست خورده تاب مقابله شمشیر نیاورده دور ایستاده گشتند در ین
قریب یکصد پیاده روهیله علی غول از دیگر طرف آمده بر سر مایان که ناله دبی هر بود رسیده ایستاده شدند
و گولی بندوق میزدند و جا چنان نبود یعنی میدان نبود که مایان سپاه بر روهیلهای مذکور دوانیده رسیده
حرب نمائیم لهذا از انجا ایستاده ماندن مناسب ندیده عنان مراجعت کشیده بطرف سیتهل روانه گشتیم
دیدم که ضرب توپها راج ایستاده اند و کسی گوله انداز و غیره یک آدم هم نیست اینجانب از پشت اسپ فرود آمده
اسپ جنگی خود را بیکی از رفیقان خود سپرده گفتم که اندرون سیتهل برده معالجه زخم اسپ نماید خود به
پا ایستاده و اینجا ضرب توپها رسیده از دست خود گوله بر فوج مخالفان زدم که فوج مخالفان اراده حمله بر توپ
نموده ایستاده شدند و گوله ضرب توپها زدن شروع کردند در ین عرصه قریب بیست و پنج پیاده هم از همراهیان اینجانب
رسیدند و سرکاره ها را بجا بجای فرستاده مردمان فوج و گوله اندازان و غیره را که فرار شده رفته بودند طلبیده
فراهم ساختم و از سر نو دست بجنگ گشت و از هر دو طرف گوله توپ سر میشدند و از فضل حق سبحانه تعالی الحمد
مردمان فراریان فوج چرلاج بسر رسیدند و دلیر گشته پیش قدمی ساختند و تا یک پاس جنگ از طرفین بند شد آخر شر
حمله فوج طرف ثانی هراسید و شده از انجا گذشته روانه شده بدیره های خود رفتند و دیگر روز راجه مادهو سنگه

آفتاب برآمد و روز روشن گشت فوج راجه بهادر لعل سنگه گوله هاي توپ بر ایشان زدن شروع ساخت چون دیدم که کیسری سنگه وغیره فرار شده رفتند و از گوله هاي توپ سوار و اسپ ها تلف شوند سواي این سواران همراهیان لایق کار نبودند دانستم که سواران همراهیان تاب نیاورده راه فرار خواهند گرفت لهذا همگي سواران همراهیان خود را حکم دادم که بسبب گوله ها اینجا ایستادن ضرور و صلاح نیست ایشان از اینجا روانه شده زیر قلعه سیهل رسیده ایستاده شوند چنانچه بموجب گفته من همگي سواران روانه شده رفتند بشش مردانه که از رفیقان قدیمي بود مانده بودند مثل امیر خان مردانه نزد من ایستاده ماندند و فوج طرف ثاني ضرب توپ ها را آتش کرده بر ایشان حمله ساخته قریب یکصد قدم رسیده گوله توپها میزدند و در آنجا یک دریاي ندي بود اینجانب زیر کناره ندي مذکور براي حفاظت گوله ها ایستاده گشتم طرف ثاني رساله ها بلا نهايه ضرب توپ ها بر کناره ندي مذکور ایستاده شدند و قریب پانصد سوار از اندرون ندي مذکور آمده بر ایشان حمله ساختند چونکه قریب رسیدند اینجانب شمشیر کشیده بر اوشان رسیدم از فضل حق تعالی اوشان تاب مقاومت نیاورده پشت داده راه فرار گرفتند اینجانب معه شش سوار مردانه عقب آنها کرده بجائیکه ضعیف بلا نهایه بر کنار ندي ایستاده بودند رسیدم و کناره ندي مذکور در بلند قریب پنج چهار ذرع خواهد بود و بر آن فوج پیاده ها ایستاده بود اینجانب اوشان اصلا نفهمید اسپ بالاي کناره ندي مذکور راندم که صدها گولي بندوق اوشان بر روي من زدند مگر از آنها یک گولي بر دست راست من رسیده در استخوان فرو رفت و سه گولي بر که ... رسیدند که ... زاده از بالاي کناره ندي بر زمین افتاد درآن وقت از ... انه ما ... پشت اسپ نشسته علیحده ملک

سواران فراهم نموده بجمعیت شصت سوار در جلنور رسیدم و معرفت راو بهادر نان جو دا رام
پروهت عنور معه ماحبت مهاراجه صاحب بهادر سوای جگت سنگه بهادر ملاقات بخوبی حاصل کردم
و دران زمان نواب محمد شاه خان این جا به تحق سپرده نواب امیرخان بهادر معه کمبوهای راجه بهادر و لعل سنگه و کرنیل
مهتاب خان و محمد اکبر خان وغیره سرداران مثل نواب جمشید خان و دیگر فوج همراهی خود در ملک بیور بند و بست
قرار واقعی کرده گرفت و دران ایام مسمی کیسری سنگه قایمه دار مکان دفع سه معده و بلهن و هر ب توب راج
جی پور و قریب هفت صد سوار و پنج چهار هزار پیاده متفرقه در مکان کهتل دیره داشت و راجه بهادر و لعل سنگه
معه کمبو داد دیگر افواج سوار و پیاده بفاصله چهار کروه دیره داشت لهذا مهاراجه سوای جگت سنگه بهادر
اینجانب را خلعت فاخره معه شمشیر عطا کرده و یکصد سوار دیگر همراه داده برای امداد قلعه دار مذکور رخصت
فرمود اینجانب معه شصت سوار جانگی و یکصد سوار تعیناتی از جی پور روانه گشته بمکان کهتل رسیده دیره
ساخت بعد آن بوقت صبح کاذب یعنی دو گهری شب باقی مانده راجه بهادر معه فوج جرار بطور شب خون زده
قریب یک نیم کروه از دیره مایان رسیده بود که اطلاع آن در فوج مایان رسید کیسری سنگه معه جمعیت سوار و پیاده
همراهی خود بمقابله فوج راجه بهادر سوار شده رفت آن وقت اینجانب را حاجت غسل بود لهذا مسمی امیر خان
رسالدار را بر وقت رفتن فهمایش کرده دادم که اینجانب غسل نموده جلد تر نزد ایشان خواهم رسید مگر
ایشان را مناسب است که عقب کیسری سنگه ایستاده باشند وقتیکه اینجانب شامل ایشان خواهد شد هر آنچه حسب
مصلحت و صلاح وقت دیده خواهد شد لهذا تا رسیدن اینجانب پیش قدمی نسازند بعد آن اینجانب جلد تر غسل
کرده سوار شده میرفتم دیدم که کیسری سنگه مذکور معه جمعیت همراهی خود هزیمت نموده و امیر خان مذکور
معه سواران پیش قدمی نموده بمقابله فوج راجه بهادر ایستاده است اینجانب با غول سواران همراهی خود رسیدم که

گ... و غیره فرار شده رفتند و از گوله ها توپ سوار و اسپ ... سو
... بر دو استم که سواران همراهیان تاب نیاورده و راه فرار خواهند
... که بسبب زدن گوله ها اینجا ایستادن ضرور و صلاح
... ایستاده شوند چنانچه بموجب گفته
... مانده بودند مثل امیرخان
... مابان حمله ساخته
... ی
... اروند
... کر بر

... بور روالر رخصت شده بهرتپور ...

جناب والد خود مقرر نموده از راجه بهرت پور آله رخصت شده روانه گشته در شاهجهان آباد ...
کلان بهادر از گفته بدگویان و بدخواهان سخنانی که لایق نبود از جناب بظهور آوردند و مسمی منو که از ایام
طفلی خدمتگاری اینجانب میکرد و اینجانب نامبرده را بدرجه اعلی رسانیده بودیم و هزار ها روپیه خرچ
ساخته شادی او کرده داده بلکه رفع حوائجش نزد قبایلان اینجانب بماند منو کور نمک برادرم کلان
بهادر را ورغلانیده از من علیحده کرده نزد خود داشتند و نیز دیگر رفیقان را ورغلانیده دیگر سخنان و کارها
که لایق شان جناب موصوف نبود نمودند مفصل حال نوشتن مناسب نیست اینجانب بلحاظ بزرگی بهر چه وا...
گذر نموده هیچ نگفتم مگر طبعم کمال رنج رسید لهذا از رسیدن خود بخدمت والد بزرگوار خود موقوف ساخته
جلیسور رسیدن و بلا از ... حاصل نموده از مهاراجه راجگان سنگه و جنگ نمودن از راجه بهادر ...
... هم ... هفت سو ... پور رفتن مقرر کرده از شاهجهان آباد روانه گشتم و در اثنای راه دیگر

و فرزندان در روغ اوشان معلوم نخواهد شد لهذا اینجانب را دعوی اوشان بر زبان اوشان [illegible]
که مسمی امام بخش گورنگ قسم قرآن شریف خورده و آنچه که سامان بابت طلاق [illegible] اوراکم نگه و غیره و [illegible]
نگوید آدم اینجانب هانوقت با ایشان صحبت گفته امام بخش گورنگ [illegible] تا اوشان [illegible]
بالی پور طلاعی و غیره نزد اوشان بسبب حواله آدم اینجانب هانوقت [illegible] نمودند آخر [illegible] بهانه و گفتند
اینجانب نموده قرآن شریف [illegible] امام بخش گورنگ [illegible] داد گورنگ [illegible] آنچه سامان بابت طلاق [illegible]
نموده همه آلات [illegible] فی الفور آدم اینجانب با اوشان [illegible] داده و آنچه که [illegible] طلاعی نزد اوشان بامانت
اینجانب بود از اوشان گرفته حواله آدم اینجانب نموده داده در ضمن خط [illegible] بهادر از شاهجهان آباد معه
روانه [illegible] را [illegible] صاحب بهادر برای طلب اینجانب [illegible] نجات معه [illegible] اینجا [illegible] گشته [illegible]
کرده در شاهجهان آباد رسیده از [illegible] بهادر ملاقات [illegible] حاصل کرده یک حویلی کرایه گرفته
قیام ورزیدیم [illegible] صاحب بهادر ملاقات ساختم تا جناب بهادر موصوف خاطر داری بسیار [illegible]
کرده [illegible] در شاهجهان آباد مقیم بودیم بعد از وسیله [illegible] صاحب بهادر از شاهجهان آباد
برادرم [illegible] بهادر [illegible] اینجانب و برادر خورد [illegible] روانه گشته در الور رسیدیم [illegible] راجه الور [illegible]
[illegible] صاحب بهادر [illegible] نموده گفت که شخص از برادران خود در اینجا [illegible]
برادرم [illegible] بهادر بسبب [illegible] نزد مختار کاران [illegible] راجه موصوف گفته فرستاد که [illegible]
از زبان مبارک خود این بگویند که [illegible] در الور باشند چونکه اینجانب [illegible] احوال معلوم شد
[illegible] شد و از برادرم [illegible] بهادر [illegible] گفته فرستاد [illegible]
[illegible] میکردم [illegible] نمودند بهتر کرده [illegible] اینجانب

نوشته بامداد که جمعیت سوار و پیاده کثیر از دنبالان [illegible] و در اینجا خبر رسید بعد آن اینجانب

از منشی مذکور گفت که کرنیل صاحب بهادر [illegible] آخر خوش منشی پروانه نوشته [illegible] ساخت

بعد آن کرنیل موصوف اینجانب را خلعت داده رخصت [illegible] کرده و اینجانب از فضل حق سبحانه

تعالی از بلای سخت نجات یافته رخصت شده [illegible] همراه سواران [illegible] رفیقان خود از دنبالان

در [illegible] گرفته بود و از [illegible] رسیده و دنبالان

اینجانب [illegible] گرفته [illegible] بعد آن [illegible] دیده [illegible]

[illegible] هرکاره معتبر المکان [illegible]

[illegible]

موصوف نهایت رنجیده شده رفت چونکه اصل او ناقص بود و کلینه از طرف اینجانب با خود رنجیده
مستحکم گرفته در پی غرض گرفتن شد لهذا از اینجا کوچ نموده در مکان علیسی گده که مکان صدر او بود
رسیده قیام ساخت و همگی سواران و پیاده هاے همراهیان اینجانب را طمع داده از من علیحده کرده نزد
خود طلبیده گرفت و قریب پنجاه شصت سوار و هشتاد نفر پیاده نزد اینجانب باقی ماندند و چهار صد
کرنیل موصوف پوره اینجانب چسپانیده داد و انواع انواع سختیهات در رفع برمن انگیخته
تا هم اینجانب هراس بسر نبود در دل خود بنا ورزیده مردن خود مقرر کرده بجواب سخت سخت گفتم و از مصاحبان
کرنیل موصوف درستی کردم چنانچه مصاحبان مقدمه اینجانب را نیز گفتند لیکن ره و براه نیامد و
زیاده بر سر پرخاش آمد چونکه دانستم که بهیچ تدبیرات صورت گذاره نشد لهذا لاچار شده چنان تدبیر
اندیشیدم که کرنیل موصوف را بنجه منتخبان بهتر و برتر بگوید اقبال ساخته از ین ورطه بلای ازدهای خود
بیرون کشیم بعد آن آنچه گفت قبول ساختم و از قبول ساختن حکم طبیعت او درست گردید و اینجانب را
روبروی خود طلبیده پرگنه بالسنی که معه هشتاد و چهار موضع علاقه چند پرگنه محاصل او از یک لک روپیه
زیاده تر داشت بصیغه جاگیر سند کرده حواله اینجانب کرده داد و بعد این گفتم که قبایلان من در مکان سلگده
بمفاصله دور دراز اند و در مکان بالسنی طلبیدن مناسب است لهذا یک قطعه پروانه بنام تحصیلدار آنجا
نویسانیده دهند که قبایلان خود را در اینجا طلبیده شود چنانچه بسند جامن نیز منشی خود را برای پروانه
نوشتن حکم داد منشی مذکور در پروانه ملفوف نوشت که قبایلان فلانی را مردمان همراه داده روانه سازند و کرنیل
اینجانب از راه بی شعوری از منشی گفت که مردمان سرکار را همراه دادن ضرورت نیست چه اگر مردمان پایان
بسیار اند بجبر گفتن وکیل من کرنیل موصوف چهره گل نار کرده و بعضی تمام از منشی خود گفت که تا کی

و پیاده ها از طرف خود نگاه داشته بندوبست مکانات نمایند تا هم اینجانب از دور راه نیز

سواران کار تا آخر بند نموده نزد کرنیل موصوف بفرستیم و کرنیل موصوف جمیع آنها را بدستخط خود

درست کرده و اسپ نزد اینجانب بفرستد و چند نفر خدمت با ضد چهار جلد به دستخطی کرنیل موصوف

نگاه داشته و ضبطی نموده ها از خود و دیگر قلم و تحریر [illegible] نموده باغل املاک و غیره را معه اسباب

و ترتیب کرنیل مذکور با خبر [illegible] التطلیع محول کرده و کرنیل بعد آن و زمانه جمیع در دستی بندوبست

کرنیل جان میلس مشته و تخته مکانات کرنیل نبود و تا نهاد اذن مقرر کرده جهت حیوب نام

اینجانب رسیده اینجانب حسب مکرر نیز مکانات را با آنها سپرده بالی ضبطی برسم قبض آن را به کار کرده

و چهار ضرب توپ بشرطی آنها مرخص نمایند معه مستعد کنو و غیره قید یافتن از کشته مقام

و نهاد نموده از محجر بود انضمام ملاقی شده دو را جانانی از محجر مذکور دستی اینجانب کمال بود

و از [illegible] موصوف آدمیت بار خود مجدد بعد نگاه کرنیل جان میلس از هم فراغت یافته و سیر شده

مقام مذکور تعب الی اینجانب کرنیل موصوف تا یا ت یا نجمه و از کار داری اینجانب نیابت

[illegible] مجید یافت کرده بالا آمدن قریب آن [illegible] الکه لا [illegible] جمیل بنا لنا از عنایت تعهده کلکته

تحریر [illegible] اینجانب جمیع طرح مخلوق منظور [illegible] کرنیل موصوف و حسب العرض

نوشته بشد [illegible] دو مرتبت مخفی داینجانب نگرفتم و گفتم که صحیح آنچه تحقیق باقی است گفته بعد از آن

آنچه که خواهند قبول خواهد شد و [illegible] اظهار کرده بودیم خود رسیده و صحیح صاف نمود

از اینجانب مسیای ام [illegible] که کارگاه جناب حکم فرمایند که بجا آورده شود و کار تحصیل ایالا

[illegible] از جای اینجانب تا کار الهی شد ولی تحریر و شنیدن این کلام طبیعت

نامردی طرح داده بطرفی بیشه انبوه رفتند معلوم نشد که کجا رفتند درین عرصه اینجانب
دیدم که در صف مخالفان به توپ ها مردمان بطور بد هوا از ینطرف بآنطرف میشوند آنزمان
دانستم که فوج مخالفان تاب مقاومت با ما نخواهند آورد و فرار شدن میخواهند اینجا
فی الفور معه سواران همراهی خود و اسپ ها انگیخته حمله کردم دو سه ضرب توپ گرفتم و همه پالشت داده
معه ضرب توپ ها راه فرار پیش گرفتند و اینجانب معه سواران عقب ایشان گشته دیگر ضرب
توپها میگرفتم و کرنیل موصوف معه یک پلتن و سواران عقب اینجانب می آمد که شب گردید بسبب
شب تاریک و پلتن جای کرنیل موصوف و اینجانب همه ها از اسپان فرود آمده آرام ساختیم خود
صبح کردید باز عقب ایشان کردیم و بسیار اسپان و شتران و فیلان و پالکی ها و غیره او شان غارت
کرده آوردیم و قریب پنجاه ضرب توپ بسته بدیده گرفتم بعد آن اسپ گشته بیره ها رسیدیم و آرام
کردیم و کرنیل موصوف سه صد پیاده همراه اینجانب با مکان شجاع البور عرف سنتا و بعد از آن
مقام اشته اینجانب را روبرو طلبیده گفت که مکانات ستواس من غیر مکدر قبضه نواب چتیهو بما
بنداره ها اند از اینجا رفته از مکانات مذکورین آنها را بدر کرده بند و بست کرده دیگر و سپاه
هفت هشت مکانات آنضلع کرده با اینجانب سپرده رخصت ساخت چنانچه اینجانب معه هشت
سوار همراهی خود رخصت شده روانه ستواس شدم و از فضل حق سبحانه تعالی مردمان او شانها
از مکان مذکور بهر طوریکه شد برآورده دخل خود کرده گرفتم بعد ازین در همه پرگنات عامل خود تعینات
بند و بست در همه گوندوانه کرده گرفتم و دیگر قلعه جات را از تهانها خالی کرانیده گرفت و کرنیل
موصوف با اینجانب نوشت و متخطی خود با این مضمون وقت رخصت کرده داده بود که فوج سواران

یک آدم هم جان سلامت نخواهد برد و کرنیل موصوف که در شجاعت و تهوری بی بدل و دیناری
در همه فوج گرامده و دیره ها بر پا انداخته هر کسی اسباب خود را معه دیره و خیمه بر پشت شتران بار کرده
معه بهیر و بنگاه در برگان سهور رسانیده داد و نیز دو ضرب توپ خرد و معه یک ضلع عمل که در غول مذکور
قریب ششصد پیاده خواهند بود و نیز سه صد پیاده همراهی انجانب برای حفاظت بهیر و بنگاه در سیاهی
فرستادند در این بندوبست چهار گهری روز باقیمانده باشد که کرنیل موصوف فوج خود بدین نحو
آراسته که هر دو پلاتن کمپو حکیم صاحب یکهزار سوار مرهتها بطرف دست راست و نیز هر دو پلتن
کوته واله معه دو صد سواران و نشان همراه پلاتن مذکور نمودند و خود کرنیل موصوف و انجانب معه سپاه ملازم
خانگی خود با پانصد سوار بطرف دست چپ شده بطرف مخالفان پی جنگ روان شدند و طرف ثانی واله بار آراستگی
فوج خود بدین نحو کردند که خود اسوت راو بهاو معه فوج سواران همراهی خود و نواب
قریب پنجاه هزار سوار و کمپو وان سنگه راجه بهادر بطرف دست راست بمقابله پلاتنهای حکیم صاحب
دیگر همه پلاتنها همراه رام لعل معه دو هزار سوار نواب کریم خان بطرف دست چپ بمقابله کرنیل جان
ایستاده شدند و نیز همگی مخالفان دیره و خیمه با معه اسباب بر پشت شتران بار کرده و هم بهیر و بنگاه
بار شده روان گشته عقب صف بهاو صاحب موصوف آمده ایستاده شدند چونکه پلاتنهای حکیم صاحب
رسیس کوته واله قریب یا بعضد قدم از صف مخالفان رسیده ایستاده گشتند مگر کرنیل جان و انجانب
معه سه پلاتن و سواران خانگی ایستاده نگشته سیر فتیم چونکه از صف مخالفان بفاصله قریب
رسیدیم طرف ثانی توپها سر نمودند و باز این طرف هم توپها سر شدند و بعضی سوار
کریم خان که بهتر در میان شجاعت مشهور بود انگیخته برایشان حمله ساخته چونکه قریب

بندوبست شان تاکید بلیغ نمودند و اسونت راو بهاو ملازم دولت راو سندهیه که قریب
[illegible] پلاتن و بخشش هزار سوار و هشتاد ضرب توپ همراه داشت چنانچه نواب جهنو وغیره
معه جمعیت قریب هشتاد لکهه سوار از همراهیان خود از بهاو موصوف بلکهی نموده شامل دیره داشت
از جهاراجه دولت راو سندهیه کرنیل جان تیس برای تنبه ارک و بندوبست نواب جهنو وغیره
شماره غارتگران و اسونت راو فرستاده بود همراه کرنیل موصوف جمعیت فوج بموجب تفصیل
دو دسته پلتن خانگی معه دوازده ضرب توپ و چهار صد سوار و دو پلتن تیس مکان کوته والا
معه چهار ضرب توپ و دو صد سوار و دو پلتن از کمو جیکم صاحب بهادر ملازم مهاراجه دولت راو
سندهیه و متفرقات قریب یکهزار سوار مرهته چنانچه همگی هفت پلاتن و شش ضرب توپ یکهزار
سه صد سوار خواهد بود در مکان [illegible] دیره داشت و نیز اسونت راو بهاو معه نواب موصوف
جهنو وغیره از دیره فوج کرنیل موصوف بفاصله [illegible] کروه معه فوج دیره داشت و از کرنیل موصوف
و از اسونت راو بهاو و نواب جهنو وغیره جواب سوال آشتی در پیش بود دوازدهم صبح پیشین روز
انجانب در فوج کرنیل موصوف رسیده بود که بوقت صباح که چندی شتران فوج معه چند سوار
برای آوردن کاه از دیره ها بیرون قریب یک کروه رفته بودند که چهار صد یا پانصد سوار از فوج بهاو
موصوف تاخت آورده شتران را [illegible] کرده بردند و سواران همراهی شتران مذکور تاب متعاقب نتوانسته
فرار شده بطرف لشکر خود دویدند و سواران مخالفان تا دیره ها تعاقب نموده چندی سواران را کشته
اسپهای شان گرفته بردند و با سواران بحالت تباه در فوج رسیدند ازین باعث در همه فوج کرنیل موصوف
هراس کمال رو داده هر کسی [illegible] که ازین فوج قلیل از فوج ظفر فوج که قریب یک لکهه سوار و پیاده

تشریف بردند برادرم کلان بهادر معه برادر خرد و قبایلان در علاقه بهرت پور بودند و برادر
کلان بهادر که بسبب بیماری شدید طاقت بر اسپ سوار شدن نبود بلکه طاقت ایستاده شدن
هم نداشتند و راجه بهرت پور گفته فرستاد که از علاقه بهرت پور بدر شوید لاچار گشته در دل خود
چنین تجویز ساخت که بشاهجهان آباد پیش منگل صاحب بهادر حاضر شوم آنچه کرده شدنی خواهد بود
از دست صاحبان عالیشان انگریز بهادر شود آخرش مردان خود را اختیار ساخته از انجا در پالکی سوار
گشته روانه شده بشاهجهان آباد تشریف بردند منگل صاحب بهادر خاطرداری و دلجمعی برادرم کلان
بهادر فرمودند بعد آن قبایلان را معه برادر عزیز مظهر علیخان از علاقه بهرت پور نزد خود بمقام جهان آباد
طلبیده گرفتند و در عرصه خط کرنیل صاحب جان بیلی بملازم مهاراجه دولت راو سندهیه اسمی اینجانب
بدین مضمون رسید که بخاطر جمع تمام در اینجا تشریف آرند بلکه مبلغ دو هزار روپیه برای خرچ راه
فرستاد لهذا اینجانب قبایلان خود را از کرولی گرفته روانه شده در مکان سنبل گده علاقه کرنیل
موصوف رسیدم و قبایلان را در سنبل گده گذاشته معه شصت سوار و چلیه پیاده بمقام سیهور گده
مالوه نزد کرنیل جان بیلی رسیدم کرنیل موصوف بخاطرداری آنچه که می بایست عمل آمد و قدردانی حال
کرنیل موصوف نوشته میشود دانست که متعلقان نواب جهجو و نواب راحت و نواب کریم خان وغیره پنداره
که همراه شان قریب یک لکه سوار موجود بودند و مکان سیتواس وغیره ملک گرفته اند و انرا در قبضه اوشان
بود و برای نام ملازم مهاراجه دولت راو سندهیه بودند لیکن از راه سرکشی حکم مهاراجه موصوف بجا نیاوردند
هزارها سوار صدها گروه رفته هر یک ضلع را تاراخت و تاراج نموده آنچه بدست می آمد می آوردند و چون
فساد شان بحدی رسید صاحبان عالیشان انگریز بهادر مهاراجه دولت راو سندهیه را

بخیر و عافیت بمکان دیر علاقه بهرت پور رسیدیم و همه مردمان همراهیان را از جنس و نقد
دست ها دادیم و مردمان راجه بهرت پور واله از ما یان گفت که این وقت از ینجا روانه شوید
از عملداری بهرت پور بدر شوید لاچار از انجا سوار شدیم و از انجا همگی مردمان همراهیان
از ما یان علحده گشتند رفتن والدم بسمت لاهور و رفتن برادر کلان بهادر بشاه جهان آباد

و رفتن اینجانب نزد کرنیل جان ملکم بضلع مالوه

والدم معه ده دوازده سوار بطرف
لاهور و برادرم کلان بهادر معه قبایلان آنجا بودند روانه شدند و صرف قبایلان اینجانب در مکان کرولی
بود بنا برین باعث برای خبر گرفتن شان بطرف کرولی راهی گشته بمکان بیانه علاقه بهرت پور
رسیدم از مسمی ... سنگه حاکم بیانه و اینجانب از سابق شناسائی بود حاکم موصوف
خاطرداری نموده گفت که درینجا قیام ساختن آنصاحب مناسب نیست موضع واڑه علاقه کرولی
در کوهستان است و زمینداران آنجا قوم گوجر اند و از من دوستی دارند آنصاحب همراه آدم
من بموضع مذکور تشریف برند چنانچه بموجب گفته حاکم بیانه بموضع واڑه علاقه کرولی رسیدم
قریب یکماه قیام کردم بعد آن بموجب ایمای راجه کرولی واله بطور خفیه در کرولی جائیکه از
سابق قبایلان اینجانب قیام میداشتند رفتم و قریب یازده روز در انجا ماندم بعد آن بموجب
مرضی راجه کرولی واله از انجا روانه شده بمکان منڈرایل علاقه کرولی رسیده قیام کردم و والدم
راجه بهرت پور واله گفته فرستاد که در علاقه بهرت پور ماندن آنصاحب مناسب نیست چرا که از صاحبان
ما ... رو از آنصاحب ... بنا فی الفور از عملداری بهرت پور بدر شوند
جا ... ه سوار مردا ... علاقه راجه ...
... مکان لاهور ...

۱۳۶۱

در قلعه کهیره بخدمت والد خود وتا شش ماه جنگ ساختن از نواب محمد
وخالی کرده دادن قلعه مذکور بسبب نماندن غله ورفتن در عملداری راجه بهرت پور

روز دیگر برادر کلان همراه برادر را انجا گذاشته از انجا روانه شده بخدمت والد خود در قلعه کهیره
والدم شکر حق سبحانه تعالی بجا آورد واز من از حد زیاده راضی وخوشنود گشتند ونواب محمد شاه
مبلغ سی پنجهزار روپیه به نمکحرامان وبی ایمانان داده در قلعه هندون دخل خود نموده از انجا مو
همراهی خود کوچ ساخته شامل فوج راجه بهادر لعل سنگه شده قریب قلعه کهیره دیره وخیمه بر پا ک
وحال جنگ مفصل نوشتن طول طویل میشود لهذا مختصر نوشته میشود که نواب محمد شاه خان معه فوج قر
هشتاد هزار سوار وپیاده وچهار صد یا پانصد ضرب توپ بهفت طرف گرد اگرد قلعه دیره فوج گرانده مح
کرده گرفت وسوای ان محاصره دیگر روز جنگ ومورچه پیش کردن از رعب شجاعت و دبدبه ایان نتوانستن
وقریب دو صد قدم بیرون از قلعه مورچه ایان بود قریب چهار صد اسپان در قلعه بودند هر روزه مردان قلعه کاه از
جنگل کندیده می آوردند وهر روزه مردان فوج بر مردان کاه آورنده الدا یورش میکردند ومیخواستند که مردان
قلعه را کاه کندیدن نهند لیکن هیچ پیش رفت نمیرفت وهر روزه از جنگل کاه کندانیده به اسپان خورانیده میشد قص
کوتاه از شش ماه زیاده عرصه جنگ کشیده آخرش غله خرج گردیده یک دانه غله هم نماند چونکه غله یکروز هم
ناچار بوقت چهار گهری شب گذشته قلعه را گذاشته معه همگی مردان سوار وپیاده مردوزن که وارد شدیم
چونکه از قلعه بیرون آمدیم مردان فوج مهتابی روشن کرده دادند وصدها توپ گوله وچهره زدند ودها
دفعتا از طرف ایان جز یک بان را وشان شد از فضل او سبحانه تعالی بان مذکور درغول
فوج جا بکه مهتابی روشن بود زد ونمود که از هراس آن مهتاب ها گل گردید قصه کوتاه از انجا روانه شده

یقین کلی هست که فوج نواب موصوف اندرون قلعه رسیده مایان را خواهند کشت در جواب
گفتم هیچ که صلاح احسن درین وقت در خیال ایشان هست بگویند که بر آن عمل نموده شود چنانچه
همه با موجب رای خود گفتند و درین سخن اکتفا ساختند که وقتیکه مایان از قلعه بیرون جمع شده آنها
از دست فوج نواب محمد شاه خان یک کس هم جان خود را سلامت نخواهد برد لهذا از قلعه بیرون
نشویم و در قلعه در بسته مردم همراه آن صاحب کشته شویم درین صورت بدنامی بر نمک حرامان ظاهر
شمس خواهد گردید در جواب گفتم که حالا در بدنامی ایشان چه قصور باقی مانده چونکه روز روشن
خواهد گردید یقین کلی هست که فوج نواب موصوف اندرون قلعه هذا داخل شده مایان را از فاصله بضرب گولی
بندوقها خواهند کشت و نوبت بشمشیر زدن نخواهد رسید و اگر از قلعه بیرون گشته در میدان جنگ
کرده شود حتی المقدور شمشیرها زده هوس مردانگی از دل خود بیرون کرده کشته خواهیم گشت
درین صلاح و مشوره شب آخر شد و چهار گهری شب باقیمانده بود که اینجانب حکم زین بندی تیاری داده
درین ضمن مردمان قلعه گفتند که اول مبلغان که نزد آن صاحب موجود اند بمایان بدهند بعد آن رفتن چه لازم
در جواب ایشان گفتم که اینجانب مردن جمع و اختیار ساخته خواه ایشان جنگ کنند خواه نواب محمد شاه خان
و این مبلغان که اند برای ایشان طلبیده ام ایشان نمیگیرند لاچار اهم بعد آن ایشان گفتند که
پنجهزار روپیه بمن دهند بپاسخ آن گفتم که انهمی هرگز شدنی نیست بجز از ایشان بدن تو نکنند
این گفته بر اسپ سوار شدم و از رفیقان خود دو سه کس برای آوردن برادر کلان بهادر فرستادم
برادرم از ایشان گفت که من مرد هستم لهذا اینجا نخواهم رفت درین محصنه و گهری شب باقیمانده بود
من بیان گفته فرستادم که اگر برادر کلان بهادر در پالکی سوار شوند از نمان زشمشیر کشته باشند

لهذا انگریزان از طرف دیگر از بیلداران خندق را انباشته راه گرده داد و رخنه در دیوار قلعه پدید آمد و رفته رفته مردمان فوج نواب محمد شاه خان گرانده داده بلک یکسر دار محمد نواب موصوف را در قلعه آورده نشانیدند ذرین محمصه آفتاب غروب گشت چونکه نوبت بدین درجه رسید برادرم کلان نواب که در دریا نشسته در دیره من آمده گفتند که حالا هیچ درجه باقی نمانده است و همگی مردمان قلعه از که و مه و نیز نواب موصوف معه فوج همراهی که بیرون قلعه اند دشمن جانی ایشان شده اند و حالت بیماری از حد گذشت که حالت نشست و برخاست هم نمانده در این صورت امید زندگی ندارم و ایشان هم کشته خواهند گشت و موجب بادی خجالت خواهد شد لهذا چنان مناسب است که ایشان بطوریکه دانند و توانند تنها از قلعه بیرون شده جان خود سلامت ببرند جوابش گفتم که بسبب بیماری عقل آنصاحب درست نمانده است اگر درین وقت آنصاحب را گذاشته بطور تنها خواهم رفت و نواب صاحب ممدوح آنصاحب را زنده گرفتار ساخته آنچه در دل او خواهد بود خواهد نمود و این معنی اینجانب را منظور نیست که آنصاحب را در دست مخالفان گذاشته جان خود ببرم و بعد آن طبیعت خود را میدانم که بهیچ طور روی دمان خواهم دید بعد آن گلوی خود از شمشیر بریده خواهم مرد لهذا این وقت مردن بهتر است صاف این است که آنصاحب را زنده درینجا نخواهم گذاشت و همراه خواهم برد اگر زندگی آخر شد هر دو یکجا خواهند مرد بعد آن برادرم کلان نواب در قسمها دادانید که برای خدا این قسم را منظور ساخته ازینجا جان خود را سلامت برند و چندی فیما بین اینجا صلاح کردند و گفتند که حالا هیچ درجه باقی نمانده و در لشکر انگریزی و بد عهدی مردمان قلعه سخن کوشیده نمانده و انگریزان از نواب محمد شاه خان نشان مبلغ سی و پنج هزار روپیه بدین شرط گرفتند که از جائیکه راه در قلعه کرده اند از اینجا وقت صبح فوج نواب موصوف را در قلعه در خواهند آورد و چون شب آخر شده روز روشن خواهد گشت

ما واکرده بیرون از دروازه قلعه مذکور شدیم و قریب صد قدم از قلعه بیرون رفته بودیم
رین مردمان معتبر از نمک حرامان که مایه فساد بودند پیاده دویده عنان رکیب من گرفتند
سند که بابایان از سپاه در دین بنا کرده میروند حالا از کرده خود نادم گشته حاضر شدیم و انصاف حسب
وند و مالک اند همراه بابایان واپس بقلعه تشریف برده قیام فرمایند و آنچه سابق سخن نمکحرامی کردیم
ن سخن منظور کرده دیده حالا دعوی زر تنخواه نوعی از انصاف حسب و تنخواهم گرفت و باراده جنگ و جدل
همرکاب سرکار حاضر ایم هرگاه از نواب صاحب محمد شاه خان درستی انصاف کرده دیده مبادا ان
بدست آید آنگاه هم دعوی تنخواه از انصاف حسب تنخواهم سازد نیز همگی کسان تجمع مسلمان ایمان قرآن خدا و رسول
و هندوان گنگا و رام را درمیان داده اینجانب را واپس گردانیده اندرون قلعه آوردند و سبب واپس
آوردن اینجانب این بود که در درستی شدن از نواب محمد شاه خان چیزی قصور باقی مانده بود و سوای این
وقتی که اینجانب از قلعه بیرون میشدیم از زبان و دل همگی مردمان قلعه چنانچه شیراس افغان که همه آلمر است قلعه را
نگذاشته همراه اینجانب رفتن مقرر ساختند لهذا مردمان معتبر که مایه فساد بودند بدحواس گردیدند و حما
دانستند که قلعه خالی شد باوجود نمکحرامی یک حبه هم از نواب محمد شاه خان بدست نخواهد آمد چونکه اینجانب
در قلعه داخل کرده دیده همگی مردمان که بدحواس شده اراده مگذاشتن قلعه کرده بودند موقوف ساختند بدستور
سابق بند و بست قلعه قایم گشت نمکحرامان مذکور عهد و پیمان خدا و رسول خدا فراموش کردند و آنچه که قصور
در درستی معامله مانده بود در همان شب از نواب محمد شاه خان بخوبی به نجیب نیز نمودند گرفتند چونکه روز
روشن شد و آفتاب برآمد دیدیم و آواز توپ شنیدیم و همه مردمان قلعه از که ... به آواز بلند میگفتند
... دروازه قلعه در برج دیده اینجانب ...

لهذا همگی مردمان قلعه والا با معه کریم خان نمک حرام متفق شده دانسته و از نواب اینجانب تنها ساخته و نیز
حمله ها شب و روز میکردند و میگفتند که مایان صرف برای طلب تنخواه دنگه نموده ایم و انصاف حق ما
مایان هستند لهذا درین وقت مناسب است که تن تنها بدون سلاح در مایان آمده نشیند و در صورت دیگر این دنگه
و بلوا فرو نخواهد شد بخواهش همین میگفتیم که اگر نواب محمد شاه خان فوج خود در قلعه ها مامور نساختی
و جنگ نمیشد آنچه که ایشان میگفتند موجب آن عمل آمدی حالا که جنگ میشود اگر من نزد ایشان
بیایم ناضرور مرا گرفتار ساخته بنواب موصوف فروخته خواهند داد لهذا متمعی شدن نتواند و تا
زنده ام مرا کسی گرفتار نخواهد ساخت مگر طلب تنخواه خودها موجب حساب بگیرند آخرش طلب تنخواه که قرار
منظور ساخته متصدیان که در عرصه پانزده روز حساب همگی مردمان قلعه درست نموده اند در قریب مبلغ
دو هزار و سیصد روپیه التقسیم سپاه از کروالی از نزد و بیلان خود طلبیده گرفتم بعد آن بهمگی ها مسلمانان
در میدان نهاده متصدیان دفتر را نشانیده مردمان قلعه را طلبیدم که حاضر شده طلب تنخواه دست بدست
رو بروی من بگیرند چونکه نمک حرامان کور را جای بهانه نماند لهذا اصرار بالا گفتند که مایان ناحق شناسی
و نمک حرامی در دل خودها مقرر نموده از نواب محمد شاه خان دستی کرده گرفتیم لهذا از دست انصاف
طلب تنخواه خودها گرفتن منظور نیست چونکه دانستم همگی مردمان قلعه از من نمک حرام گردیده از نواب موصوف
دستی کرده گرفتند و خواهان حرمت و جان اند لهذا اراده زم کلان بجا در راه در پالکی انداخته معه پنجاه سوار رفقان
خود اراده بیرون شدن از قلعه بوقت چهار گهری شب گذشته کردم نمک حرامان دروازه قلعه قفل کرده
داد چونکه بدروازه قلعه رسیدم دروازه بند شده یافتم مسمی اعظم خان که از رفقان دوستان من بود
با یک دسته جمعیت خود به نهم آن دو روز گرد از فضل حق سبحانه تعالی قفل مذکور دو تا و گم گشته کشاده گردیدم

ی ماندند و درینحالت خودداری خود ها بیساختیم و اراده جنگ از طرف خود نمیکردم وفتا بلا

ور از قلعه بیرون کرده دادیم در تخریص فرصت دو ماه گذاشتند حال نمکحرامی ساختن انجانب

ت ورده قدیم رفتن انجانب از قلعه کهرهره بقلعه هنڈون و فساد نمودن سپاه قلعه

وسی و پنجهزار روپیه از نواب محمد شاه خان گرفتن و قلعه حواله ساختن و انجانب

برادر کلان بهادر که بیمار کمال بودند بالکل انداخته از قلعه بیرون دادن در روز او نمان

جنگ نموده هزیمت دادن فوج نواب موصوف و از قلعه هنڈون خبر رسید که مردمان

قلعه را طبیعت دگرگون گردیده لهذا والدم اراده رفتن بقلعه هنڈون مقرر کرده انجانب بخدمت الد

خود عرض ساختم تا که من زنده ام در دل من گوارا نخواهد بود که آنجناب محنت و مشقت بالاخره من از

والد خود رخصت شده معه پنجاه سوار از رفیقان خود از قلعه کهرهره روانه گشته در قلعه هنڈون داخل

گشتم و چند روز گذشته باشند که همگی مردمان قلعه هنڈون دنگه و فساد نموده توپهای قلعه بطرف من راست

کرده دادند و قدری حال نمکحرامی ملازمان خود نوشته میشود که مسمی کرم خان برادرم کلان بهادر از خرد

سنی پرورش نموده بود و اولا کرم خان بگور در کمونه در پیاده ها بدرماهه دو روپیه ملازم بود برادرم کلان

بهادر او را بدین درجه رسانیده داده که قلعه هنڈون و هزار ها مردمان را مالک و افسر کردند و دیگر همگی

مردمان سوار و پیاده ها رفیقان قدیمی هم وطن و اکثری رشته دار بودند کرم خان بگور ناحق شناسی کرده همگی مردمان

قلعه بگور را ورغلانیده از طرف مایان برخلاف گرانده در نمکحرامی شامل خود کرده گرفته دنگه و فساد

برپا گرانده داد و نزد نواب محمد شاه خان وکیل فرستاده در خود کرده گرفت نواب موصوف از مردمان

قلعه حواله ها پیغام فرستاده که اگر اشرف خان را زنده گرفتار کرده بمن بسپارید یاد والکه وی فقط یا آن حوالدارها

پاک لکهه روپیه بگیرند باستماع این معنی انجاب از سید مذکور گفتم که اول نواب موصوف اقرار چهار
لاکهه روپیه کرده بود بعد آن با ایشان سه لکهه روپیه از والدم معاف کرانده یک لکهه روپیه قایم داشته
و اقرار ادای آن در بست و هر کرده بودند آن را هم عرصه پانزده روز منقضی شده که ادای آن نساختند
و سوای این همگی فوج خود طلبیده گرفته اگر دل نواب صاحب از طرف بابا صاحب صاف بود برای چه فوج
خود را فراهم کرده گرفت حالا گرفتار کردن من میخواهند هرگاه که مرا گرفتار کردند پس خبر مبلغان
خواهند داد و بابا را بی عزت ساختن مقرر نموده است اگر ایشان قول خود درست اند مبلغ یک لکهه روپیه
در قرولی نزد کسی ساهوکار جمع کرانده رقعه او بدین شرط که بعد خالی شدن قلعه بمیعاد ده روز مبلغان
داده خواهد شد نویسانیده دهند بابا یان قلعه را خالی ساخته ازینجا کوچ کرده خواهم رفت و امدن آن از
ساهوکار مذکور مبلغان گرفته در فوج تقسیم کرده خواهم داد و بد عهدی ساختن معاف نیست چنانچه
سید موصوف این رفت چونکه نواب محمد شاه خان چند ماه در فوج بابا یان مانده همگی الفتها
بابا یان را در قابو خود کرده گرفته و نیز بابا یان را از طرف خرچ زیر بار کرانده همگی فوج نزد خود در چندون
طلبیده گرفت غرضیکه به صورت بابا را تنگ کرده داد لهذا امروز در قلعه هندون چسپانیده داده
و گوله های توپ بدان شروع نساخته و راجه بهادر لعل سنگه معه فوج کمیو و غیره قریب قلعه کهیره
رسید و دیره ساخته مورچه قریب بابا نصف قدم از قلعه مذکور چسپانیده گوله توپ انداختن شروع
نموده و حال فوج همراهی بابا یان این است که قریب دو هزار سوار از ملازمان بابا یان نزد نواب محمد شاه خان
رفته ملازم شدند و سوای این دیگر سوار پیاده نزد نواب موصوف رفتند غرضیکه همگی فوج از بابا یان
منحرف شده رفت مگر در قلعه کهیره قریب دو هزار و صد پیاده و در قلعه هندون قریب دو هزار سوار پیاده [illegible]

روپیه از معامله جی نور الشان بابت تنخواه فوج خود بگیرند و قلعه را خالی کرده دهند والدم اجمعی اهل
نساء روز دیگر نواب موصوف یک کس سید را فرستاد و سید موصوف نزد والدم آمده چادر خود گسترانید
وگفت سه لکه روپیه برای خدا و رسول من عطا کرده دهند و یک لکه روپیه گرفته قلعه را خالی کرده دهند چنانچه
والدم که ایمان دار کامل بودند گفته سید را اقبال ساخته روز دویم فوج راجه بهادر لعل سنگه حسب الطلب
نواب موصوف آمده قریب سه کروه از منڈوون بره ساخت چون طبیعت والدم نهایت اشتباهی بود
فوج در حول خود نهایت اندیشه کرده که نواب محمد شاه خان آدمی بی ایمان و بدخواهان عزت است چنان
نشود که گرفتار کرده عزت بگیرد از این اشتباه طبیعت والدم از طرف نواب موصوف بالکل برگشته شد بار دو
اینجانب معه دوازده سوار جریده از فوج خود سوار شده در قلعه منڈوون بخدمت والدم رسیدم والدم فرمودند
که نواب موصوف آدمی فریبی و بی ایمان کامل است حالا فریب بظهور رسیده لهذا سوای جنگ و جدل دیگر
سخن نمانده است بجوابش اینجانب عرض کرده که آنصاحب اول سه لکه روپیه گذاشته داده خیال
جنگ نموده دل نیمی مناسب نیست چرا که موجب بدنامی است از برای خدا قلعه ها را خالی کرده دهند و قلعه کهیره
که مکان سکونت من است و لی برا خالی کرده خواهم داد والدم گفته من اقبال ساختند بعد آن نواب موصوف
معرفت همان سید گفته فرستاد که در عرصه بیست روز مبلغ یک لکه روپیه حسب اقرار خود فرستاده
خواهم داد چنانچه برادرم کلان بهادر از عرصه سه ماه بیمار کامل بودند در قلعه منڈوون قیام داشتند
و والدم بقلعه کهیره رفته قیام ساخت بعد آن در عرصه یازده روز نواب محمد شاه خان جمله افواج خود
از هر یک جانب قلعه منڈوون فوج خود طلبیده گرفت پس همان سید را نزد والدم در قلعه کهیره فرستاد
سید مذکور گفت که اشرف خان را بطور یرغمال نزد نواب محمد شاه خان همراه من بفرستید بعد آن مبلغ

بهنو قسار گفته انصاحبان از خالی کرده‌اند هم باز طلبیدن فوج مضایقه ندارد در جواب آن نواب صاحب
گفته که بار دیگر ایشان [illegible] اعتماد کلی نیست و نیز قسم با شدید خورده که بر این واسطه فوج را خواهم طلبید و از
ایشان نوعی مرد دل کنیست که تا مکانات شدن غیره و قبض و تصرف ایشان این مکانات مذکوره داده باشند
چرا که ایشان از مقام اراده ترک رفاقت کرده به هولیا رفته و در رفاقت سندهیا قیام داشتند فاما الحال در
امداد سندهیا مع فوج خود بر روز شمشیر مکانات جی‌گده رسیده‌اند لهذا اگر معامله چنین خواهد شد تا ایشان
برای گذاشتن مکان گفته نخواهد شد و دیگر به‌هر صورت خاطر جمع دارند و رفیقان همراهی ایشان [illegible]
بلا [illegible] والدم ایمعنی میگفتند که بی‌ایمانی نواب معظم الیه اظهر من الشمس است لهذا از عهد و پیمان او فرقه
شدن مصلحت ندارد و صلاح این است که نواب موصوف را مایان به‌ابهام زر تنخواه خود گرفتار کرده خواهیم
گرفت آن زمان سهولت فیصله همه مقدمات شده خواهد رفت مگر والدم ایمعنی گفته که در تمام ملک
اینچنین مشهور خواهد شد که نواب محمد شاه خان که بجان و مال ایشان مدد بود از راه دغا گرفتار ساخته و در نگار [illegible]
بدنامی خواهد شد اینجانب را انفصال خود منظور نیست ازین معنی که موجب بدنامی در خلق الله خواهد بود و گردن منظور نیست
رفیقان [illegible] میگفتند که صلاح را منظور نمی‌فرمایند آخرش نتیجه آن بهتر نخواهد شد الغا همی حسب فرمایند
که نواب موصوف قصد گشتن میدارند فاما افغان حسب ناهی نواب معظم الیه ترسیده تصدیق کرده بود و علاوه این خاطر دار ترک
نواب موصوف می‌نماید و میگویند که هر یک را به‌درجه اعلی رسانیده خواهد شد ترک رفاقت نمایند بلکه اکثر کسان از رفقا
الغرض حسب نگرانی نموده و پذیرفته از نواب صاحب موصوف عهد و پیمان که در مقدمه و اقف بسته‌اند والدم گفته
[illegible] را منظور کرده بعد آن [illegible] موصوف و والدم جریده در سندوان تشریف آورده‌اند و والدم در مکان قلعه دیره
[illegible] مع [illegible] سنده [illegible] فوج خود مقیم بود و بعد نواب موصوف از والدم این گفته فرستاد که [illegible]

آورده در سمت ۱۸۶۹ ادیگر ز ویدا از ظهور رسید جال فریب ساختن نواب محمد شاه خان

و موزچه چسپانیدن نواب موصوف قلعه هندون و قلعه کهره برای خرج بابا

و در سمت ۱۸۱۵ ایام برسات نواب محمد شاه خان همه یک صد سوار در فوج بابان تشریف آورده و قریب
چهار ماه مقیم مانده بابان در تابع دار و بجا آوری احکامات قصور یکسی وجه نساخته مگر بسبب اغوای بعضی
بدگویان و در اندازان در دل نواب موصوف از طرف بابان بغض و کدورت گردیده بود لهذا شب و روز
در پی خراب ساختن بلکه کشتن بابان تجویزها میکردند و اکثر رسالداران و غیره ملازمان او وقت
پوشیدگی قول و قرار داده در قابو خود کرده گرفتند چنانچه یکروز شخصی از قوم افغان بملازم بابا
بموجب اشاره نواب موصوف قصد کشتن کرده در وقت فرصت حربه شمشیر بر والدم رها کرده والدم
که در فن بانک استعداد و کمال داشت از آن هشیاری نموده دست او را معه قبضه شمشیر گرفته شمشیر او را از دست
گرفت دیگر مردمان همراهیان او را گرفتار ساخته بعد آن افغان مذکور راست بیان نموده که من
این کار بموجب گفته نواب محمد شاه خان کرده ام والدم بعد چهار روز بسبب اقرار راست او را از قید
رها داده افغان مذکور رهائی یافته نزد محمد شاه خان رفته نواب موصوف او را نوکر داشته گرفت
والدم باوجودی که این معنی ماجرا سخت با هیچ سخن یکسی که از نواب محمد شاه خان زبان بابا میگردید هیچ حصه در معامله سستی از
راجه پور والد و نواب موصوف گردید رفت والدم از نواب موصوف گفت که حالا معامله از راجه پور طلب کرده بدیه مکانات والد نشست
خواهند شد اگرچه بابان خود بخود بدان بنیاد مدد آن انصاف دخل در مکانات راجی پور کرده گرفته ام مگر بپاس خاطر انصاف را
خالی کرده دادن قلعه ها مدر بدارم از آنجا بابان در دل فریب دار مذاکر فرسته فوج را خواهند طلبید باید دل بابان آشتی
خواهند شد و اینچه گفتنی کرده بتصاف صاف الحال کرده هند و بابان را از گفته آن ضامن انحراف نمیشد

زانجا خان ... گردانیده آهسته آهسته روان شدم و بر طبیعت نجابت برگزار نمود
که از مقابله دشمنان روگردان شوم لیکن از بیکار شدن دست راست چه شود آیا از انجا خبر
توپ رسیده ایستاده گشتم باز انجا آهسته آهسته سیر فتم بچشم خود دیدم که صد تا پیادگان مخالفان
شیخ کلن مردانه که زخمی افتاده بود و طاقت ایستاده شدن نداشت رسیدند و حربه کردند مردانه مذکور
باوصف طاقت بر خاستن نداشت حربه های مخالفان سپر گرفته از زور شجاعت قدری بر خاسته یک
شمشیر زد کارش تمام شد و چاند از باز بکثرت مخالفان حمله نموده حربه باز زدند مردانه مذکور طور
نشان حربه ها سپر گرفته شمشیر زد بکس دیگر که فی الفور جان داده بر زمین افتاد چنانچه کسی از
مخالفان کشته لهذا مردمان مخالفان مذکور از مردانه مسطور علیحده شده ایستاده گولی بنام
زدند که مردانه مذکور جام شهادت نوشیده جان بجان آفرین سپرده از مشاهده حال مردانه مذکور
انچه بر من گذشت در تحریر نمی آید اگر دست راست من درست می بود باداد مردانه مذکور رسیده تا این
جان در جسم باقی می ماند در کشتن مخالفان قصور نمی ساختم لیکن بسبب ناکاره شدن دست راست هیچ
نمی توانست بعد از انجا روانه گشته در غول مردمان سوار و پیاده فراریان خود رسیدم هر چند با نها
میگفتم که مخالفان هیچ چیز نیستند از نجام مردانه وار برگشته حمله بر مردمان مخالفان سازند انشاء الله
تعالی فتح قریب است چونکه تمگی مردمان سوار و پیاده ها بد حواس نهایت بودند بحرف سخن با مردی بزدلی کرد
نگفتند بعد ازان زخم ها را بسته گرانده عنان اسپ بکر برب ... درست ساخته بلاجاری تمام از انجا
روانه شده در قلعه کهره رسیدم زخم ها را دوختن کرانده معالجه کرانده از فضل حق سبحانه تعالی
در عرصه یکماه از زخم ها صحت شده غسل نمودم درین عرصه با بلاان و جنابه والده صاحبه از

هیچ نخفتم و اسپ خود را پیش راندم و فقیر موصوف هم بطرف دیگر روانه گشت بعد آن کسب شدن
در دل خود همین اندیشیدم که ازانجا روانه شده گرد مکان شهر مذکور نموده بمکان چون دوس آیم که
رعب در دل مردمان شهر گردد آخر شبی ازانجا روانه گشته قریب یکپهر روز گرد از شهر مذکور رسیده
استاده شدم دیدم که قریب دو سه هزار پیاده بندوقچی و دو سه صد سوار و دو ضرب توپ شهر والهها از
استاده اند بعرصه کمی شیخ گلن کمیدان که در دلاوری و شجاعت بی نظیر بود معه هفتاد نفر سپاهی
و یکضرب توپ آهنی خرد یکایک بمقابله جمعیت شهر والهها بالفاصله دو صد قدم رسید اینجانب بنده سواران
همراهیان بجایکه بودند استاده کرده تنها سوار نزد شیخ مذکور رفته گفتم که ایشان نهایت جمعی نموده اند
که بدون حکم بدین مردم قلیل بمقابله جمعیت کثیر آمده مقابله ساختند دراینجا استادن مشکل و واپس
رفتن هم امر محال خیر آنچه که تقدیر بود بظهور آمده حالا همین صلاح بلا جاری مناسب که مردمان پیاده را
زیر کناره تالاب که خشک افتاده است نشانند که از ضرب گولی بندوق در امن باشند و بطرف دست چپ
در میدان ضرب توپ استاده نموده دهند و اینجانب سواران بطرف دست راست استاده میسازم و حالا
ضرور طرف ثانی والهها بر ایشان حمله میسازند ایشان قایم باشند انشاء الله تعالی وقت حمله مخالفان
اینجانب بذات خود معه سواران شامل ایشان شده مخالفان را بالفضله تیغ نموده هزیمت داده خواهم شد
غرضیکه پیاده ها رو بروی خود زیر کناره تالاب نشانیده تجمعی همه نموده داده و در سواران رسیده تقسیمی اعظم خان
معه سواران بدست گرد استاده دادم و اینجانب بدست چپ معه سواران ناقص استاده بود که مخالفان
پیاده ها حمله ساخته قریب رسیده بندوقها سر کردند شیخ گلن مردانه که در میدان توپ استاده بود از
قضاء الهی گولی بندوق طرف ثانی والهها بر مردانه مذکور رسید که از ضرب گولی زخمی کاری گشته بر زمین افتاد

[illegible]

نواب محمد شاه خان رفت والدم مکان هندون را خالی یافته لاچار بندوبست خود کرده گرفت بعد
آن نواب موصوف خط از طلب مایان فرستاد و والدم معه اینجانب قریب هزار سوار جریده همراه
گرفته روانه شده نزد نواب محمد شاه خان رسیدیم نواب موصوف ظاهرداری نموده بخاطرداری
مایان پیش آمده بدینموجب قرارداد کردند و نواب محمد شاه خان از یکصد سوار رفیقان جمع در فوج مایان باشند
و فوج کشی ساخته معامله از هر جایی که گرفته شود نواب موصوف در معامله سه لکهه روپیه یکی نزد مایان
معه فوج همراهی خود از نزد خود بخورند تا عرصه میعاد هشت ماه چنانچه نواب محمد شاه خان معه فوج مایان
بموجب قرارداد دیره ساخته مایان فیسبجا آوری الحکام و تابعداری قصور نساخته و خرچ بوتات روزمره
نواب موصوف مایان هر روزه میدادیم و سوای این قریب پنجاه هزار روپیه از نزد خود دهد تواضع دادیم
و آنچه از کسی جایی معامله بدست می آید نواب موصوف میگرفت و مکان شهر که از قلعه کهیره جا قیام
اینجانب بفاصله یککروه هست نواب موصوف ویران ساخته زراعت فصل بیع خراب نموده دیگر ضلع کهیری شهر والا
بود خالی کرانده یکصد مردمان از فوج مایان از طرف خود نشانیده داد و تهانه کرشهر مذکور هزارها مردمان و فوج
شش هفت صد نیز توپ و لکهها روپیه امعقدور سید اشت و در میان شهر یک کوه کوچک است بر آن قلعه
پخته بود و گرداگرد شهر شهرپناه مقابله قلعه معه خندق است لهذا پیش رفت نواب موصوف نرفته لاچار
ازینجا معه فوج مایان کوچ کرده رفت در ضمن خبر رسید که راو چاند سنگه فوج معنا راجه جلیو والا معه
فوج کلان بمکان چندلالی که از جلیپور قریب فاز ده کروه خواهد بود در انجا راجه بهادر لعل سنگه مخرجم
طرف نواب محمد شاه خان قیام داشت رسیده مقابله جنگ کرده فوج راجه بهادر را تنگ ساخته محاصره
نموده گرفت بمجرد رسیدن خبر نواب محمد شاه خان معه والدم و فوج مایان برای امداد راجه بهادر روانه

رعوض جانفشانی انچه که نمودند بهتر نمودند و نزد مایان فوج معقول حاضرست و مبلغی
ا اندکه داده شوند بموجب نوشته الصاحب پرگنه هنڈون حواله اکبرخان نموده دادیم که بهمان
کور در یکسال مبلغ [illegible] روپیه از پرگنه مذکور در سه دو فصل وصول نموده خواهد گرفت بعد آن شد
سا بحال اکبرخان را رخصت کرده بندوبست خود در پرگنه مذکور کرده خواهیم گرفت لهذا در قلعه هنڈون
بندوبست خود داشته شده درین سال کارروائی خرچ فوج همراهی خود از پرگنات توڈه بادسه و دیگر
جای علاقه جی پور خواهیم ساخت نوشته فرستاد و اکبرخان مذکور در مکان کچهری هنڈون قیام
ساخته بندوبست در پرگنه مذکور بخوبی کرده گرفت مگر از مردمان قلعه بهرچه عداوت میکرد و میخواست
بطوریکه شود مردمان مایان را از قلعه مذکور بدر کرده بندوبست خود نماید لهذا اکثر افترا بندی برپا
ساخته بخدمت نواب محمد شاه خان نوشته میفرستاد ازین باعث طبیعت نواب موصوف از مایان
تنگ گشته بود بعد عرصه دو ماه والدم معه فوج همراهی خود کوچ ساخته بطرف لوه باوته میرفتند در اثنای راه
جهنڈه فوج مایان بر موضع مهسوه که در انجا تهانه دار از طرف اکبرخان بود رسید مردمان مایان بگمان
برای داشتن جهنڈه فوج طلبیده تهانه دار مذکور که مغرور بود از همراهیان جهنڈه سخنان نالایق
بر زبان آورد آخرش نوبت بر قضیه رسید مردمان فوج تهانه دار و دیگر مردمان تهانه مهسوه را زد و کوب
نموده بی عزت ساخته گرفتار ساختند و نیز جهنڈه قریب مهسوه ایستاده کرده اند ازین باعث در ره
همگی فوج هم موجب سرشته گرد جهنڈه مذکور ایستاده شدند و از عقب والدم تشریف آورده داخل خیمه شدند
موضع مهسوه از هنڈون بفاصله [illegible] کروه است چونکه خبر فساد و گرفتاری مردمان مذکور نزد اکبرخان
حاکم هنڈون رسید نهایت بد حواس شده بمجرد شنیدن خبر هنڈون را گذاشته روانه شده بجانب

نماید گردید که در نوشتن نمی آید در عرصه از فضل حق سبحانه تعالی فوج کمپوها که بر سر دنگه
بودند دنگه موقوف ساخته برامداد نواب محمد شاه خان آقای خود معه راجه بهادر لعل سنگه
کوچ بکوچ شده قریب دوازده کروه رسیده از رسیدن خبر آمد آمد کمپوها راو چاند سنگه فوج [illegible]
راج جی پور هراس خورده مورچه بندی آنجا لطائف کوچ کرده رفت روز دیگر نواب محمد شاه خان
و اینجانب از قلعه ٹونک سوار شده در فوج کمپوهای مذکور شامل شده ساخت بعد عرصه دو ماه
از نواب موصوف بخوشی تمام رخصت شده بمکان بهولیا که قریب [illegible] رسیدم و برادرم کلان بهادر
و والده نیز از اینجانب مسرور شدند تا عرصه دو ماه در بهولیا مقیم ماندم چونکه بیمار گردیده بالکل
رجوع کرده و قدرتی قلیل طاقت هم در بدن اینجانب آمد لهذا از آنجا سوار شده روانه شده نزد
والدم بمقام ٹونک باوجود علاقه نمودن سرونج والدم شکر حق سبحانه تعالی بجا آورده اینجانب را
مبارک خود خیال نموده مسرور گشته آفرین خوان شدند بعد آن تحصیل از ان ضلع قرار واقعی نمود و فوج
متعلق قریب چهار هزار سوار و پنج هزار پیاده ملازم گشتند بندوبست نمودن ملک جلپور

نواب محمد شاه خان زیادتی نواب صوفی زمایان

بعد عرصه نواب
محمد شاه خان معه فوج همراهی خود در ملک جلپور رسیده بندوبست پرگنه ساخت و از ماهان
... خواهان خاندان خط اسمی والدم بدین مضمون که مسمی اکبر خان معه جمعیت پانصد سوار و پیاده
فرستاده شد باید که مبلغ سه لکه روپیه حواله نامبرده نموده دهند و در صورت ندادن مبلغان مذکور
پرگنه هندون حواله اکبر خان نموده دهند نوشته بدست نامبرده داده فرستاد ماهان پرگنه هندون
بموجب نوشته نواب محمد شاه خان بندوبست اکبر خان کرانده داده نواب موصوف خطی بمضمون

غول پایان گوله ها زدن شروع ساختند و پلاتنها از جانب راست و چپ بر پایان حمله ساخته قریب دو صد
سه چند قدم پلاتن های کوزین رسیده ایستاده شده گوله های توپ زدن شروع نمودند و گوله های غول پس زن و کمان
نمودند که در یک لحظه بیست و سه کسان از همراهیان من از ضرب گوله ها کشته گشتند لهذا سواران همراهی
خود گفتیم که یکجایی متفق شده همه بارا ماندن قرین صلاح نیست بلکه همین مناسب است که درین میدان یک یک سوار
متفرق شده ایستاده شوند که از ضرب گوله در امن باشند چنانچه همراهیان من همین صلاح مستحسن دانسته
همگی متفرق ایستاده شدند و در دل خود همین اندیشه ساختیم که فوج مخالفان قریب بیست هزار سوار و پیاده
و دو صد ضرب توپ اند و همراه اینجانب قریب چهار صد سوار خواهند بود سوای ازین بسبب بخار حالت من سست
در صورت اگر گوله توپ مخالفان بر من رسد و نماید و در اینجا کار آیم نام و حرمت من قایم ماند و از جناب حق سبحانه
تعالی همین استدعا می نمودم که از گوله توپ کشته شوم چونکه فضل ایزدی شامل بود هزارها گوله بر سر شده فلتند
و فوج مخالفان حمله نساخته و بجایکه بودند از انجا قدمی پیش نهادند مگر گوله ها همه روز میزدند تا آخر وقت
شام گردیده و آفتاب غروب شد فوج مخالفان از مقابله زد گردان شده بر قصبه ٹونک رسیده اول در بره های
خود شدند و اینجانب بجای خود قایم بود که در عرصه آمدم نواب محمد شاه خان برای طلب اینجانب رسیده بر
بموجب حکم نواب موصوف اینجانب روانه شده در قلعه ٹونک نزد نواب ممدوح رسیدم دیدم که نزد نواب همه سرداران
نشسته اند و نهایت بد حواس اند نواب موصوف از من گفته که همه سرداران همین صلاح مقرر نموده اند که در قلعه
ذخیره غله و کاه وغیره بالکل نیست لهذا امشب قبایلان همه ها و همه بنگاه و سواران از قلعه بدر کرانده دهند
و پیاده ها در قلعه باشند و جنگ نمایند و اشرف خان صاحب همه ها را گرفته بطرف روند بجواب گفتیم که با وجود
حرکت بخار همه روز جنگ با مخالفان ساختیم لهذا در بدن طاقت ندارم که لطف مساجعل بنگاه کرده بر آن ... طاقت

همت و اراده جنگ ایشان نزد من فتح نیست که مقابله نموده و متوسل به توقف امداد من نمایند
اند نزدیست احسان ایشان من خواهم بود و بسبب حرکت طبیعت اینجانب و الزم بذات خود اراده ادا
موصوف ٹونک خود اینجانب بیماری بخیال ساخته عرض نمودم که بنده خواهد رفت و انتقام
نفرمایند اینجانب اراده رفتن ٹونک ساخته مردمان همراهی در رفتن ٹونک چراحتی خورده آخر اینجانب مع
چهارصد سوار از خدمت قبله و کعبه خود رخصت شده بتونک رسیده از نواب محمد شاه خان ملاقات ساختم
نواب موصوف نهایت خوشنود گشتند و گفتند که اکنون زین بلای نجات خواهم یافت عوض آن چنین
امر شایسته از شما خواهم ساخت و نزد نواب موصوف جمعیت سواره و پیاده و تقریباً یک هزار و پانصد مردمان
جنگی بودند و بهمین نگاه بسیار بود و قبائلان نواب موصوف و دیگر سرداران در قلعه ٹونک بودند و [illegible] دیگر
مردمان باشندگان ٹونک بیحواس بودند اینجانب صلاح از نواب موصوف گفته که بند و بست و تعمیر ٹونک نموده
از فوج راجه جی پور که راو چاند سنگه افسر کلان فوج مذکور است جنگ نموده شود نواب موصوف و دیگر سرداران
که بدحواس بودند گفتن اینجانب را منظور ساخته مضبوطی قلعه ٹونک نمودند و شهر ٹونک را خالی کردند
روز دیگر راو چاند سنگه معه قریب ده دوازده هزار سوار و پیاده بوقت صبح قریب قلعه رسید اینجانب معه چهار
صد سوار همراهیان خود از قلعه بفاصله یک نیم کروه مقابله ساخته و از همراهیان نواب موصوف کسی همراه
اینجانب نگردیده بلکه همه در قلعه رفتند و آن روز بخار بر طبیعت اینجانب بشدت تمام عاید گردید و گردن اینجانب سخت
رنجیده از طرف است و حسب نگر دیدم با وجود بیماری شدید که بر جان [illegible] خود مستحکم بسته مقابل فوج جی پور ساختم
دیگر راو چاند سنگه که بفوج ده دوازده هزار پیشقدمی ساخته می آمد از اینجا که استمداد ربانی شامل حال اینجانب بود
ایشان بر رسیده بفاصله سه صد قدم ایستاده شدند و از عقب آنها توپ [illegible] دوانیده [illegible] کلان [illegible]

ریخته و بلا مهابا از جانب راست و چپ بر بایان حمله ساخته قریب دو صد

کرگله ها توپ بادن شروع نمودند و گوله ها بر غول زن و کماک

ضرب گوله ها کشته گشتند لهذا با سوران همراه

مناسب است که درین میدان یکیک سوار

همین صلاح مستحسن نشسته و

پنجهزار سوار پیاده

بیست

برای گذاره مردمان فوج خود والدم و ایجاب

ملارنه رسیده دیره ساخته و در انجا مدت [illegible] قیام داشته هیچ تدبیر رسد بدید بر

همراهیان فوج به فاقه رسید لاچار از انجا کوچ ساخته دیهات علاقه ملارنه در راه آمده

مویشی یعنی بزگاوان و گاومیشان از دیهات مذکور قریب پنجهزار بدست آورده بر قصبه زیپور رسیده

دیره ساخته مویشی مذکور را فروخت کرانده کار روا خرج فوج همراهی خود نموده ایم والدم انجا

در قلعه کهره قیام داشته و بیرون دیره فوج همراهی خود کرانده داده ایم و بارش باران رحمت

الهی بشدت گردید و از عدم موافقت هوا حرکت بخار بر طبیعت اینجانب عاید گردید رفتن

اینجانب از قلعه کهره به تونک بامداد نواب محمد شاه خان و جنگ نمودن از

راو چاند سنگه در عرصه خط نواب صاحب محمد شاه خان بهادر از تونک رسید در ضمن آن

نوشته بود که فوج مهاراجه جی پور و اله قریب بیست پنجهزار سوار پیاده و دو صد ضرب توپ به تونک رسید

فرار شده بودند بعد ازان اینجا بده روز در اینجا مقام داشته از بیلداران جا بجا زمین کندانیده
کهاس که قلعه هزارها من آورده بمردمان فوج دادیم بعد آن ازانجا کوچ نموده بطرف وال موضع
موڑا مهیداری علاقه هنڈون رفتیم و والدم نیز از هنڈون سوار شده بمقام وال مذکور شامل
شدند و از علاقه دیهات وال قدری قلیل سلغان بطور نذرانه گرفته کارروائی خرچ ساختیم
لیکن بسبب کم آمدنی نوبت بفاقه رسید و از موڑا مهیداری کوچ نموده قریب موضع بدلیه رفته
دیره ساختیم و حال موضع بدلیه اینست که بر موضع مذکور کوه کلان است و بر کوه مذکور یک گڈهی
راجپوتان هم سنگ محض ره واله تعمیر کرانده بودند و راجپوتان مذکور را مقدور هزارها مردمان بود
و در سال سابق از برادرم کلان بهادر دیو انجانب معه فوج جنگی راجپوتان گڈهی مذکور مقابله ساخته
بودند تا ده روز در انجا دیره مانده بود و دران زمان بموجب نوشته محمد شاه خان اراده بایان کنار
رفتن بکانات هنڈون وغیره بود لهذا بعد ده روز بدون خالی نمودن گڈهی مذکور ازانجا کوچ کرده رفته
بودیم ازین باعث مردمان گڈهی مذکور را غرور جوانمردی و بدرجه کمال بود بعد دیره ساختن مردمان
گڈهی مذکور کمی فوج نموده بمجرد رسیدن خبر مایان نیز با یک پیاده معه مردمان همراهی خود بر موضع
مذکور رفتیم که جوانان گڈهی واله پس باشده در گڈهی خود در رفتند بعد ازان والدم فرمودند که
موره چه پاینده گڈهی راگیر بکر بود در جواب آن عرض ساختیم که حالا یک پاس روز باقی مانده
باشد و این گڈهی ثابت ره صد ده یازده روز بدست خواهد آمد لهذا اکنون صلاح مناسب
که امروز انجا مراجعت فرموده بدیره تشریف برند صبح مورچه پاینده خواهد شد ازین سخن طبیعت
والدم برهم شده برین تحمه نموده فرمودند که الشان انجابه اخراب ساخته است و در مکان بهونیال

بطرف دست چپ صف مخالفان که قوم راجپوتان بودند میر فهیم بسبب بی ترتیبی و بالا فوج مخالفان
بنظر نیامد چونکه غول راجپوتان مذکور بفاصله یکصد قدم ماند یکایک بنظر آمدند و مقابله گشتند الغرض طنبور
نواختیم و از انجا پیشقدمی نموده روان شدم سی نفر پلٹن معه طنبور همانجا ایستاده ماندند و اینجانب شش
هشت نفر مردانه نزد مخالفان رسیدم که یک آدم از رفیقان من بضرب گولی بندوق مخالفان زخمی
گردیده بر زمین افتاد و دران زمان از امداد حق سبحانه تعالی هیچ اندیشه بر دل من نیامد گولی بندوق سر کرده
زدم بعد آن شمشیر از نیام کشیده بر اوشان حمله نمودیم راجپوتان مذکور تاب مقاومت نیاورده پشت داده
راه فرار گرفتند و بسبب فرار شدن راجپوتان مذکور پلٹن معه ضربات توپها و سواران بدحواس شده بطرف قلعه
خود فرار شده میر قلندر والدم چون دانست که اکثر جوانان فوج مخالفان را شکست فاش نموده از پای پیاده
برای امداد من دویده دویده آمدند و نیز همگی مردمان همراهیان که پیاده و کسی از همراه والدم بودند
می آمدند و فوج مخالفان بحالت تباه اندرون قلعه رسیدند و اینجانب قریب دروازه قلعه مذکور مورچه بندی
قیام ساختیم تا عرصه بیست روز از طرفین جنگ گردیده آخر شب اوشان بوقت شب قلعه را گذاشته رفتند
و از فضل حق سبحانه تعالی در قلعه هنڈون بندوبست پایان گردید و مسمی کرم خان پرورش یافته قدیمی بود
قلعه مذکور سپرد او نموده داده و دران زمان که موسم برسات بسر رسیده بود و فصل ربیع آخر گردیده و تحصیل
فصل ربیع همه جای سابق تحصیلداران راج جی پور کرده گرفته بردند لهذا از کسی جای آمدنی نبود و
تحصیل و آمدنی بتکلیف خرچ سپاه بدرجه کمال رو داده از مخبران دریافت گردید که هزار
در موضع میٹری علاقه هنڈون زمینداران سرکشیده لاچار برای گوشمالی ازه قوت سپاه والدم در هنڈون قیام
ساختم اینجانب معه فوج همراهی خود از انجا کوچ نموده بر موضع میٹری رسیده دیره ساختم و همگی م

کارروائی خرج جمعیت همراهی خود نموده آید و نیز در عرصه یک دو ماه فوج جدید ملازم گذاشته فراهم
نموده خواهد شد بعد آن هندوستان گرفته خواهد شد در جواب آن عرض ساختم اگرچه فوج جدید
مایان چهار حصه ملک هشت حصه المضاعف خواهد بود لیکن مایان تاب مقابله نخواهند آورد دوازده
دوراندیشی نمودن ضرور نیست نگاه بر فضل حق سبحانه تعالی نموده صبح از انجا کوچ نموده مکان
ملاحظه خواهند فرمود که در دو گهری حصه ملیشو آخر شب عرضی بذریعه فرموده صبح معه جمعیت سه صد
و پنج شش صد پیاده و دو ضرب توپ از انجا کوچ نموده روانه شدیم و اینجانب معه یکصد پنجاه سوار
همراهی خود پیشتر روانه شده بهندون که رسید بمجرد رسیدن اینجانب تحصیلدار آنجا معه یکی مردمان کچهری
تحصیلی را گذاشته فرار گشته بقلعه رسیدند و فوج جدید تیار ساخته پیش قدمی نموده از قلعه بفاصله
چند قدم ایستاده شده درین عرصه ملازم معه یکصد پنجاه سوار رسیدند و زد گوله توپ را ملاحظه فرمود
بفاصله یک نیم کروه از صف فوج مخالفان از اسپ فرود آمده نشستند در ضمن اینجانب که در قلعه هندون
کرده بخدمت ملازم رسیدیم و عرض ساختم اگر حکم شود پیشتر رفته جای جنگ دیده شود ملازم فرمود که
مناسب است بروند سکشت و اوّل فوج جی پور اینجانب با یک دو معه جمعیت هشت نفر از رفقا
همراه گرفته روان شدیم دیدم که بر ده پنج مذکور فوج همراهی خود را بتوجه ترتیب داده ایستاده کرده که خود معه
پلتن هر چهار ضرب توپ بدست قریب هفت صد سوار و بدست خود پنج شش هزار پیاده
توم را بیوتان مقرر نموده قایم ساخته درین عرصه قریب یکصد نفر تلنگه پلتن همراه توپ رسیدند
از روشنان کنگم کشتی نفر سپاهی معه طنبور همراه اینجانب باشند بموجب گفته من نفر سپاهی معه طنبور نزد اینجا
آمدند هشت نفر از رفیقان که پیش همراه بود هشت نفر مردان معه طنبور همراه گرفته تا ایچ

جلسی و الله‌ها از آنها هیچ هراس بخاطر نیاورده با استعمال تمام بندوبست برج خودها قرار واقعی موقوف

وضرب توپها جا بجا ایستاده کرده گوله‌های توپ به فوج مخالفان دران اختیار ساخته و اراده نمایند که

از بلمردی حمله نمودن موقوف ساخته دور دور از زد گوله مخالفان جلسی مذکور گردیده‌اند چونکه خبر محاصره

جلسی مذکور نزد نواب محمد شاه خان زید الفضله رسید از مکان اله وه برخاسته همگی افواج را با خود

کوچ بطرف سیرپوره برای امداد جلسی نموده روانه باید مسکن از آنجا خبر آمدن نواب موصوف معه فوجها رسید

جلسی مذکور را گذاشته سر بدر ورزمعه فوج همراهی خود روان گشته بجانب تپه بخانس پور رسید

والدم موجب نوشته اینجانب از مکان ... با معه جمعیت قریب یکصد پنجاه سوار و یا انشاء ششصد پیاده

معه سه ضرب توپ برای امداد اینجانب روانه شده کوچ بکوچ می‌آمدند چونکه از فضل سبحانه تعالی از فتح

مخالفان جمعیت گشته بود لهذا از فراغت تمام قریب یک منزل از قلعه کهریره رسیدند در جنس مذکور کراز

سابق از اینجانب فردل خود ... کمال داشت بمجرد رسیدن خبر آمدن والدم بدکوار گشته معه جمعیت

همراهی خود از قلعه کهریره برخاسته روانه گشته تعاقب هندودن بسید رسیدن والدم از قلعه کهریره

و از انجا بهندودن فتح مهمات فوج جی پرویر صد بست و چهار روز گرفتن قلعه هندودن

و بعد نسل فوج جی پرد اله والدم بوقت دوپهر روز معه فوج همراهی جنید در قلعه کهریره تشریف آوردند

اینجانب بخدمت گذاری حاضر گشته ماند و نیز عرض ساختم که صبحی از اینجا کوچ ساخته بهندودن

رسیده مخالفان را از انجا بدر ساخته بندوبست و معه قلعه آنجا کرده خواهد شد والدم فضلاً

فرمودند که نزد مایان جمعیت قلیل است و سوای آن خرچ برای خوردن ... نیست لهذا همین مناسب است

که اراده هندودن بالفعل موقوف داشته در اینجا قیام دارند و از دیهها گرد نواح تحصیل جا ... ساخته

لهذا بدین شرط حمله ساختن موقوف نمودم تا که سامان خوردنی در قلعه نیست و قلعه جنگ سازید … سامان
خوردن نماند از قلعه بیرون شده بر او شان حمله سازیم یا که همه کشته شویم یا او شان را شکست داده …
بگیریم همه با شرط اینجانب را اقبال ساخته لهذا حمله نمودن موقوف شده از اندرون قلعه جنگ نموده …
گشته هر روزه از طرفین جنگ میشد و سمی راجه چاند سنگه که سپه سالار فوج راجه جیپور والی بود معه فوج …
پانزده پلتن و هشتاد ضرب توپ و پنج هزار سوار و قریب پنج شش هزار سوار میان مقام لال سوت که از …
کهیره فاصله شانزده کروه است … و موصوف چهار پلتن معه … ضرب توپ و قریب پنج هزار سوار
و دو هزار سوار همراه جین جی سنگهی داده بر اینجانب … فوج مذکور رسیده از قلعه کهیره به فاصله دو صد قدم …
شمال کهیره جنت ساورده. … از قلعه طرف مشرق … رسید … تا … پانزده روز جنگ …
طرفین گرم دید بس کسی را الله تعالی در حفظ خود میدارد اگر مردمان … هم کشته بکثرت …
تا هم برباد شدن … بالواقعه ذات … مسبب الاسباب … محفوظ ماندن … خبر …
جنسی توپخانه مهاراجه جسونت راو هولکر بهادر معه کسی … سرکان قوم مرهته قریب شصت ضرب توپ و دو هزار …
و دو صد سوار … مکان سرپوره علاقه راجه جیپور رسیده بود راجه چاند سنگه … پیاده ساخته
جنسی مذکور و گرفتن توپخانه موصوف جین جی سنگهی … معه فوج همراه خود از قلعه کهیره برخاسته روانه شد
در لال سوت رسید به وقت کوچ نمودن سنگهی مذکور … بعد چند از اینجانب … دو هزار …
علاوه موضع پیلوده که قریب یک گروه از قلعه مذکور بود آتش داده که همگی خرمن … سوخته میگشت …
همیشه اینجانب معه پنجاه شصت سوار از قلعه بیرون آمده گرد فوج … میگردید … راجه …
… فوج همراهی خود از مقام لال سوت سوار شده روانه گشته بر فوج جنسی مذکور رسید و جنگ ساخته …

ازانجا روانه شده در مکان هندون رسیده و در فراهم نمودن جمعیت سوار و پیاده مصروف گشته و چون

تحقیق نموده که نزد اسد فتحان صرف دو صد سوار اند لهذا العبد بخبر ورزه معه جمعیت فی الواقع همه سوار [illegible]

هزار پیاده و یک پلتن معه چهار ضرب توپ از هندون کوچ ساخته راهی [illegible] قلعه کهره زده روانه شده

چون خبر آمدن فوج راج جلیپور نزد اینجانب رسید بند و بست قلعه ساخته قریب [illegible] سوار همراه گرفته برای

مقابله اوشان آن هم مکان که ساینه جاگیردار راج جلیپور بود و از قلعه کهره زده [illegible] فاصله دو نیم کروه

اینجانب و از انها مقابله گردید مقابله اینجانب بر اوشان حمله نمودم و اوشان تاب مقابله

نیاورده زیر قلعه کو ساینه پناه برده جهنده استاده کرده اند اینجانب گرد چهار طرف اوشان

گرده تا یک پاس گذشته بطور محاصره استاده ماندم [illegible] آمده قلعه کهره زده

آرام نمودم و هر روزه از قلعه خود سوار شده تا وقت شب مقابله اوشان استاده ماندم [illegible] غله گندم

و جو و نخود قریب هفت صد من [illegible] از گرد نواح [illegible] نموده بقلعه آوردیم و تا عرصه [illegible] روز اوشان

همانجا قیام داشته و دیگر جمعیت سوار و پیاده از گرد نواح فراهم ساخته بعد از انجا کوچ نموده قریب

دو صد قدم از قلعه کهره زده رسیده بند و بست ساختن اینجانب از همراهیان خود گفت که بامداد حق سبحانه

تعالی اعتماد نموده بر بسیاری فوج اوشان نگاه نساخته پیاده برا اوشان حمله یورش کرده شکست

داده ضرب توپهای اوشان گرفته شود رفیقان همراهی من از بسیاری فوج اندیشه ساخته گفتند که از فضل

حق سبحانه تعالی قلعه ها را بدست آورده ایم و آئین قلعه داری نیست که قلعه را گذاشته جنگ میدان نموده

شود صلاح همین است که استحکام قلعه ساخته جنگ سازیم و قلعه را گذاشته بر اوشان حمله نمودن صلاح نیست

همین طور سخنان دانائی گفتند اینجانب قصد دل خود داشتم که همراهیان من از این مردمان کمتر اند [illegible]

نموده تن تنها بر قلعه خواهم رفت تا که قلعه واله ها مارا کشته‌اند یا من قلعه واله ها را کشته ویران کرده
در قلعه خواهم نشست بعد آن مردمان همراهی انجاب زیاده از حد انجاب را تنگ ساختند و انجاب
نهایت تنگ گشته مرا بخود بهمراه خواستند از انها گفتم که چند از ایشان میگویم جائیکه منادانند در رو
با هم انجاب را تنگ و تنگ گرفتن از جان مباز زنند بصورت حلق خود از دست خود بشمشیر بریده خواهم فرد چونکه همراهان
من جهان و ضعاف و بسیار از این دست نیستند که غرور خود را خواهند گشتند انها ده و چهار رفیقان قدیمی و مردانه
گفتند که این قلعه را در دو گهری خواهیم گرفت چونکه بفضل حق سبحانه تعالی شامل حال گردید و بهمواد دست گردیده و همه‌ها
از که همه کشتن خود ها بر دل گوارا ساخته مستعد گرفتن قلعه مذکور گشتند **گرفتن قلعه کهیره در یکماه**
چونکه درین گفتگو بودیم که آفتاب بر آمد و روز روشن شد و قلعه را دیدیم و از پشت اسپان جمع در برابر پیاده
گشتیم و از طرفین شروع جنگ گولی بندوق‌ها شدند و تا عرصه یکپاس از طرفین هنگامه کارزار
گرم ماند آخر بیش حمله نمودیم و همه خود را در آب خندق انداخته بر آمده و در یک لمحه اندرون قلعه داخل
شدند و اکثر مردمان قلعه را شربت تیغ چشانیدیم و باهارا پناه داده رها کردیم و از طرف من یک نفر
مرد ... بود کشته شده جان بحق سپرد و دو بهائی زخمی شدند و دیگران بفضل ایزدی ماندند و قلعه در تمام
قبضه ما بر آمد گردید و نیز زمینداران به بهاگیر و نواح را بجمعی کمال دلدهی دادیم که بهمها در فرمان دار
حاضر گشتند و مسمی جواهر رام قانونگوی نیز لوزگار رسانیده حق خدمت نمیدیست فی الفور حاضر
شده به نجابت و همه خدمات مشرف گردید و مسمی روپچند کالک والا از طرف راجه جهونر بعد یک لک
و چهار هزار دیگر قریب هفت صد سواران و سرکاران جنگلی مهندون غیره بود و در موضع منوره ... از
قلعه کهیره بفاصله پنج شش کروه است فیره میداشت بمجرد رسیدن خبر اسیر قلعه بدهوش شده

بزودی قلعه مذکور را خواهم گرفت از جناب حق سبحانه تعالی امید قویست که در شهامت مهابا
یورش نخواهد گشت آخر من از والد خود رخصت حصول ساخته معه دو صد سوار مردانه از انجا رو
شدم و شب و روز مسافت راه قریب هفتاد کروه نموده بوقت چهار گهری شب گذشته قریب قلعه مذکور
رسیدم و قلعه مذکور را از فراموشی میباشم و همه شب در تجسس آن قصور نکردم اما عجب فوا دا
آمده بدو قسمی که اینجانب قلعه مذکور را دیده واپس نزد سواران همراهی خود رفتیم سوار از انمی یافتیم و دو کرتی
سواران مذکور را یافتیم قلعه را نیافتیم در تحقیقات صبح گردید آن زمان همراهیان من چنان صاف گفتند
که از راه قریب دو ... رفتن قلعه بوقت شب مقرر ساخته از بهولیا سوار شده آمده‌ایم بمعنی ای از تقدیر
صورتی نیست حالا روز روشن میشود در قلعه همه مردمان هوشیار گشتند و گرد قلعه خندق
عمیق و از آب لبالب است در نظیر بدون فتح یلابش‌ها و ضرب توپ‌ها چگونه ازین جمعیت قلیله قلعه گرفته شود
سوای آن اگر عرصه یکروز هم در خالی کردن قلعه خواهد کشید هزاران مردمان بلا زمان کاج جمهور یا گنواران
دیهات فراهم شده مایان را گرفتار خواهند ساخت و کسی مدد هم بنظر نمی آید و نیز در میان مایان
طاقت راه رفتن هم نمانده لهذا همین صلاح است که ازینجا بطرف علاقه راجه گرولی و الم
رفته بعد آن بمکان بهولیا واپس رسیده شود در جواب ایشان گفتم که من هرگز هرگز واپس نخواهم رفت بعد ازان
همگی سواران همراهیان غلو ساخته که مایان ناحق کشته و گرفتار نخواهیم شد غرضی که اینجانب را او ایشان
زیاده از حد تنگ ساخته تو پاس ادب بالا رمی بکطرف انداخته سخنهای بیهوده هرچه که بر زبان می آمد
میگفتند اینجانب از انها لاچار گشته گفتم که ایشان را رخصت دادم همه‌ها در علاقه گرولی رفته
و از انجا واپس بمکان بهولیا بروند من هرگز هرگز ازانجا نخواهم رفت نگاه بر امداد حق سبحانه

دریافت بالا ز آمدنی علاقه خود یا کار روائی خرج جمعیت خود می نموده باشند در جواب آن گفتم از
وقت جلوس جلیل عهد خرج ساختن قرین صلاح است بطور دیگر از سابق متفرق است بموجب آن قائم خواهد
ماند و سوای این بمراه من جمعیت نصفی نصفی همراه بود و صاحبان ست از زین عرضه فضل بسیار آخر گشته
و آمدنی بجز راهداری سایر دیگر نبود و در بهولیا آمدنی سایر روز مره خوب جاری است و هر دو یکجا کرده هم
قدری آمدنی سایر راهداری است و در مکان جانگر بالکل نمی سایر راهداری بالکل نیست و نزد من
خرج زیاد و بدان صاحبان است در صورت یا مرزبان چگونه گذاره خواهد بود چرا که یک دو سه را آمدنی
بدون محصل نیست و وقت متصل اشتن ماه است برادرم کلان بهادر گفت که بطور دیگر والدم تجویز فرموده
است بهار بطور قائم خواهد ماند از این سخن صاف معلوم کردم که برادرم کلان بهادر از والدم سلامی گرفته
است جلد اعتماد طبیعت من اشد زیاده مستولی گشت لیکن بجواب گفتم که الحال در مکان بهادر برادر کار
تعیناتی صاحبان جانگر بار ایام بگیر بنده را خدا از دست روانه شدن با نجانب از

مقام بهولیا معه موضع سواز و گرفتن قلعه کهیریه علاقه هندون از جی پور

انشاء الله تعالی از اینجا رفته در ملک جی پور رسیده قلعه کهیریه را بزور شمشیر گرفته و بدست خود آورده
خواهند شد و کاروائی خرج هم از آن ضلع بخوبی خواهند شد مسمی امراو سنگه که دیوان والدم بود گفت اگر
بقدر یک قلعه دست نیامد چه خواهند ساخت در جواب گفتم اگر دست من نیامد و اسپ گشته از ایشان کسی سلامت
گفتن نخواهم رسید والدم فرمود که کسی را اراده این نوع تا حق سبحانه تعالی اراده بنده خود درست نموده
خواهد بود آن خان بفضله قلعه را فتح نموده ضرور خواهند گرفت لیکن تا بقای آن در قلعه مذکور قائم ماندن مشکل
می نماید اگر نزد راجه جی پور والد فوج وا فرست در این روز ها عمل داری خزینه نیست عرض نمودم که اگر از فضل

مردمان از کشت کاران آمده فریاد الغیاث الغیاث کردند و گفتند که سواران مع پیاده هزاران
هزار از کشت گندم و جو مایان بریده میبرند از ین ظلم عظیم برباد میشود در دل خود خیال ساختم که
بجمعیت قلیل چه سان این افواج بی شمار بداد و شان رسیده شود لهذا از و شان گفتم که در رفع شان بکوشید
و از اینجا مدد رسانیده شود بعد ازان اندیشه کردم که برادرم کلان بهادر از عقب می آیند و این کشتکاران ظلم رسیده
بخدمت شان رسیده البته فریاد و الغیاث خواهند ساخت آخر زمان [illegible] اینکه می بست که برادرم کلان بهادر
بدادرسی خواهند رفت و از فوج نواب وزیر اراشاه خان نوبت بر گشت چون خواهد رسید اینجا از سواران
همراهی خود گفته داد که کمر بخشان و معه اسپان خود تیار و مستعد باشند پس اینجانب کمر بسته بر بلندی
سقف مکان قلعه سانکر بار رفته استاده شده م که در عرصه ضمن آواز دو سه بندوق در گوش رسید
بعین واثق شده که از برادرم کلان بهادر و از فوج نواب مذکور جنگ گردید لهذا بعجلت تمام از بلندی
سقف مذکور بزیر آمده بر اسپ سوار گشتم و از اینجا معه بیست پنج سواران من [illegible] اسپان خود در اختیر نمودیم
و بطرف آواز بندوقها روانه شده رسیدم و دیدم که همراه برادرم کلان بهادر قریب یکصد
پنجاه سوار خواهند بود و از فوج نواب وزیر اراشاه خان قریب یکهزار سوار بمقابله است و جنگ میشود و نیز از
سوار از دیره های فوج نواب مذکور اسپهای انگیخته می آیند در صورت اینجانب معه بیست و پنج سوار مردانه
از طرف پشت غول سواران نواب موصوف ساخته اسپهای انگیختم بفضل ربانی سواران
غنیم بدحواس شده راه هزیمت گرفتند و اینجانب شامل برادرم کلان گردیدند و گفتم که درینجا ایستاده
ماندن قرین صلاح نیست زیرا که دیره افواج دشمنان قریب یک کروه و در یک لمحه تمامی فوج فراهم خواهد
گشت و نیز از عقب و الدمایان معه سه ضرب توپ و جمعیت پیاده ها خواهند رسید پس درینجا هنگامه کارزار

بهادر را بطور تهانه قایم کنانیده داد و سابق ازین نواب امیرخان بهادر از مکان الوه کوچ ساخته
بود همان زمان نواب دارا شاه خان را بجای خود در فوج مقرر ساخته و خود معه بیست پنج سواران یداز انجا روانه
شده بمکان شیرگده علاقه کوته که در انجا قبایلان نواب موصوف بودند رفتند و نواب دارا شاه خان بموجب حکم
نواب امیرخان بهادر معه افواج آن ضلع مواد کوچ ساخته بفاصله یکروز از بهولیا رسیده دیره ساخته راجه شاهپوره والا
مبلغ دو لکهه روپیه بنواب دارا شاه خان برین شرط که بابا را از مکان بهولیا خارج ساخته بندوبست راجه شاهپوره
گرانده بهره دادنی اقبال ساخته نواب دارا شاه خان که از سابق بمکان الوه آزرده گشته بکینه در دل خود مستحکم داشت
از راجه شاهپوره والا رابطه اخلاص نموده بر دشمنی کمر بسته برای اخراج نمودن بابایان مستعد شده قریب مکان
سانگر بار سیده دیره ساخت و الدم وکیل خود را نزد نواب موصوف فرستاده وکیل مذکور زیاده از حد
منت و سماجت نمود نواب مع بعزور فوج خود عجز و الحاح وکیل مذکور را هیچ بخیال نیاورده و سخنان
ناشایسته بر زبان آورده از فوج خود بدر گرانده داد از انجا که متحمل و بردباری لاوجه وکیلان است
واپس آمده حالات جزو کل که برو گذشته بود بخدمت والدم معروض نمود چنانچه در فوج نواب
دارا شاه خان قریب پنجاه هزار سوار و دو سه هزار پیاده و ده دوازده ضرب توپ کلان بودند و صاف
باراده بربادی نمودن بابایان اهل میدانست **جنگ شدن از فوج نواب امیرخان سپه سالار**
نواب دارا شاه خان و مغلوب شدن فوج مذکور آخر شب والدم و برادر کلان بهادر و اینجانب
نگاه بر دشت استمداد حق سبحانه تعالی کرده معه جمعیت چهار صد سواران و پانصد نفر پیادگان از
بهولیا سوار شده بطرف سانگر بار روانه شدیم زیرا که در قلعه مذکور سکونت قبایلان من و نواب بودند
تنها معه بیست پنج سواران مرد اند [illegible]

باقی همه برخاسته رفتند و اینجانب از نواب محمد شاه خان گفتم که بدون خرج همگی مردمان گذاشته شوند
نواب موصوف در جواب آن گفت لاچارم برخاسته رفتن در هند بجواب آن گفتم تا حال بخیه که حق فرمان کرده دار
آن صاحب با یان شش تو است نمودیم حالا آن صاحب صاف جواب می‌دهند در صورتیکه با ایشان بخوشی رخصت
نموده در هند بجای که حق سبحانه تعالی رزق ما مقرر ساخته است آنجا رفته خواهیم خورد بقول سعدی
رزق هر چند بیگمان برسد شرط عقلست جستن از درها بر استماع این معنی نواب موصوف با ایشان بخوشی
تمام رخصت نموده وازه بعد آن علی الصباح معه جمعیت همراهیان خود از آنجا کوچ نموده روانه شدیم
از اینجانب مشوره ساخته همین صلاح افتاد که سابق ازین با اینجانب صاحب دار دارا بخیر احمد سند علاقه
بهولیا نام والدم نموده داده بود در آنجا رسیده انتظام خود کرده باید و در سر آن دادن با اینجانب
که از طرف مهاراجه صاحب دولت راو سندیه بهادر مختار اند با ایشان بدین برخاسته شدن والدم ما

از نزد نواب محمد شاه خان معه جمعیت خود رسیدن در مکان بهولیا علاقه احمد نگر و تعمیر ساختن قلعه بمکان بهولیا و انتظام نمودن مکان کوره صنی که مکان بهولیا رسیده

ذیره ساختیم و به تیاری قلعه مصروف شدیم چنانچه در عرصه یکماه قلعه تیار ساختیم و تهانه قایم نموده
اینجا تعمیل در دیهات علاقه بهولیا رسیده ذیره ساخته و تحصیل جاری گشته بمکان سانگر با قلعه مستحکم
بود رسیده ذیره نموده سپاهیان قلعه با ایشان بنجیال نا ورده بمقابله جنگ پیش آمدند آخر ایشان
جنگ شده ساخته در عرصه یک روز قلعه مذکور رسیده گرفت و تهانه خود قایم ساخته و نیز قابلان
خود از کشن گده طلبانیده در قلعه سانگر با که مکانات حویلی و محل خود بودند قیام کنانیده و از آنجا کوچ
نموده بر موضع بحکلکره که در آنجا کدی بود رسیده جنگ ساخته گرفتیم و از آنجا مردمان همراهی ما در کلان

نشسته بودند آمده محاصره سخت نمودند بعد دو یاس نواب امیرخان بهادر معه چهار پنج سرداران
در دیره فیض الله خان آمده میخواست که نواب محمد شاه خان را گرفته بردوهکی فوج کمیدان وغیره علاقه
نواب محمد شاه خان را در تحت و قبضه خود آرد برادرم کلان بهادر از دیگر سرداران همراهی نواب محمد شاه خان
صلاح نموده بر دیره فیض الله خان بکشش که نواب امیرخان نشسته بود رفته محاصره ساخته بطور نواب محمد شاه خان
گرفتار ساخته مردمان پلتن و اله باد دشنام اصریح بنام نواب محمد امیرخان بهادر دادن شروع ساخته و ملا گفتند
که از جمشید خان وغیره گفته نواب بابان را یعنی محمد شاه خان را اخلاص کرانده دهند بعد آن بابان آن صاحب را
یعنی نواب امیرخان را اخلاص خواهیم کرد درین محنه عرصه دو روز گردیده آخرش جمشید خان وغیره نواب محمد شاه خان
را اخلاص نموده گذاشته رفتند و مردمان نواب محمد شاه خان نواب امیرخان بهادر را اخلاص نموده گذاشته
بعد دیگر نسبی بلوه یعنی دنگه در فوج همکی پلتنها وغیره علاقه نواب محمد شاه خان وغیره برای طلب تنخواه گرفتن پیدا
گشته برادرم کلان بهادر نواب محمد شاه خان را از انجا بر آورده به دیره فیض الله خان رسیده از انجا نواب
امیرخان را سوار کرانده هر دو نواب صاحبان را معه چندین دیگر سرداران در دیره فوج بابان آوردند والدم
و بابان صاحبان مهمانداری پیش آمدیم و بند و بست کرده دادیم که از فوج نواب امیرخان و نواب محمد شاه خان کسی
متعرض را بدون حکم آمدن نه دهند و نواب محمد شاه خان که همراه نواب امیرخان بهادر بود در انجا از من آزرده
گشته کینه در دل خود مستحکم گرفت و احوال کینه کشی او که با بابان ساخته بجای دیگر نوشته خواهد شد نواب
امیرخان بهادر چند روز در دیره والدم مانده روانه گردید و نواب محمد شاه خان قیام گزیده مردمان
فوج همراهیان بابان نیز بسبب دنگه فوج نواب محمد شاه خان بدل گشته در کرایش وه رفتن بکار خود
ساختند و صدها مردمان بروزه رخصت میرفتند چونکه قریب هفت صد پیاده و سه صد سوار باقی مانده

سوار فراهم شده ملازم بایان گشتند ولکهها روپیه از ضلع تحصیل ساخته افوج همراهی خود
دادیم که افوج بهره وجه آسوده گشت و نواب امیرخان بهادر و نواب محمد شاه خان که قریب جی پور
رسیده بر راج موصوف زر داده بودند معامله دوازده لکهه روپیه از راج جی پور مقرر گشته صلح شد
رفت لهذا نواب امیرخان بهادر و نواب محمد شاه خان معه فوج خود از انجا کوچ نموده از ملک راج جی پور
بیرون گشتند و بر مکان لاوه علاقه ټونک رسیده دیره ساخته مورچه ها چسپانیدن دادند و جنگ طرفین
شروع کردید و بسبب معامله کردیدن از راج جیپور نواب محمد شاه خان و والدم خطوط بابرای
واگذاشت ملک جی پور معه قلعه ها و بندوبست کرانیدن معتمدان مهاراجه جیپور والیه بایان نوشته بدست
آدم معتبر خود داده فرستادند روانه شدن بهادر کلان بهادر از انجانب معه فوج خود از
هندوون وغیره نشانیدن واقف شدن بهادر تحانجات مقربان راجه جی پور والیه موجب نوشتن نواب
محمد شاه خان و رسیدن بایان بفوج نواب موصوف بمقام لاوه بایان
فی الفور بندوبست خودها از قلعه ها وغیره برداشته سپرد ملازمان معتمدان راج جی پور نموده موجب نوشته نواب
موصوف از انجا معه فوج همراهی خود روان گشته بمقام لاوه رسیده دیره ساختیم و والدم نیز شامل بایان
شدند و بموجب حکم نواب محمد شاه خان از مکان لاوه بطرف جنوب دیره ساخته مورچه چسپانیدند و دادیم
و دیره نواب محمد شاه خان بطرف شمال بود درین عرصه میان نواب احمد سعید خان و محمد سعید خان وغیره برادران
ملازم نواب محمد امیرخان بهادر بموجب اشاره آقای خود بطور ملاقات در دیره نواب محمد شاه خان رفته
گرفتار ساخته در همان خیمه نواب محمد شاه خان را در میان گرفته نشستند لهذا افوج پلتن ها وغیره همراه
نواب محمد شاه خان گرداگرد دیره مذکور که دران محمد سعید خان وغیره نواب محمد شاه خان را گرفتار ساخته

کرنگر خم نوک یعنی سر شمشیر قدری بر گوکهه اسپ آمد من بچستی تمام سر او را اندر چپت خم گرفته انداخت
راست شمشیر بر حلقوم او راندم مثل گوسفند حلق او بریده شده مرده گشته بر زمین افتاد بعد آن من شمشیر زنان
شدم چون دیدم که ضرب توپ معه زنگاوان شش سر و دو هزارها مردمان شکست خورده دوان دوان همراه آن
مذکور میروند من چند بار به برادرم کلان بهادر گفتم که اینجا مردمان کشتن چه فایده صلاح همین است توپ که
میرود در آنجا رسیده گرفته شود برادرم کلان بهادر به کشتن مردمان مخالف افغان مشغول بودند گفتم را اصلاً نشنیدند
سوای این دیگر همه مردمان ما متفرق شدند و در یغما و کشتن نمودن مصروف شدند یک سوار هم از رفیقان خود
همراه من نبود و ضرب توپ مخالفان قریب نیم کروه بیشتر از آنجا میرفت چونکه اراده بگرفتن توپ مذکور مصمم بود
لاچار شده من تنها اسپ خود را دوان ساخته قریب رسیده دیدیم که هزارها مردمان حواس باخته میروند در کناره
شان توپ مذکور بر زنگاوان و میروند در ضمن یک نفر گولانداز حربه تیغه که در دست داشت بسوی من کرده
انجانب اندیشه حربه مذکور نکرده شمشیر زدم که بر تیغه او آمده نصفی بریده گشت گولانداز مذکور تیغه از زمین انداخته
فرار گشت و نیز دیگر مردمان قریب توپ مذکور را گذاشته رفتند و زنگاوان بدون آدم توپ مذکور را دوان میبردند
لهذا انجانب یک ضرب شمشیر بر پشت یک زنگاو و دیگر که پیش او بود شمشیر زدم که هر دو زنگاوان مذکور
بسبب زخم کاری از رفتن باز ماندند ایستاده گشتند در عرصه یکساعت یک پیاده از همراهیان من
رسیدند پیاده مذکور را بجای گاڑی بان توپ نشانیده و آن ساخته واپس آوردم و از فضل حق سبحانه
تعالی فتح عظیم که از قیاس بیرون بود در ظهور آمد و شکر او تعالی بجا آوردم و از آنجا مراجعت نموده در دیره ها
فرود آمدیم در جنگ قریب چهار صد پنج صد مردمان مخالف افغان به جان کشته شدند و از جانب ما پنج شش
مردمان زخمی گشتند و از این جنگ رعب و دبدبه انجانب در انصرام از حد زیاده گردید بعد آن قریب دو یا یک دو

نمودن ٹھاکر بهونت سنگه را والدم از رسیدن خود در فوج نواب امیرخان بهادر و نوابجی ... ۹
و صرف ماندن در هنڈون برادرم کلان بهادر بجمعیت قلیل و فساد ٹھاکر بهونت سنگه و جلد تر رفتن من در
هنڈون نوشته بکشن گڈه نزد من فرستاد فی الحال اینجانب از کشن گڈه سوار شده بشتاب و در مسافت راه
طی نموده در قلعه کهره که مکان خاص قیام من بود رسید و دریافت گردید که برادرم کلان بهادر بجمعیت چهار صد
سوار و با انضمام شش صد پیاده با یک ضرب توپ از هنڈون کوچ نموده بمقابله ٹھاکر بهونت سنگه بفاصله سه کروه
رسیده دیره ساخته یقین که صبح یا شام جنگ شود اینجانب تا وقت احوال رسیدن خود در قلعه کهره وقت صبح
تا وقت یک پاس روز برآمده شامل جنگ گردیدن تا رسیدن من جنگ نساختن بخدمت برادرم کلان بهادر
نوشته فرستاد و وقت چهار گهڑی شب باقیمانده اینجانب معه شصت سواران همراهی از قلعه کهره سوار
شده و در اثنای راه که از اینجا دیره برادرم کلان بهادر پنج کروه مانده باشد آواز توپها شنیدم دانستم
که از برادرم کلان بهادر و ٹھاکر بهونت سنگه جنگ می شود لهذا بمجرد شنیدن آواز توپ اسپها خود را تیز
گرم ساخته روان گشتیم چونکه در دیره ها رسیدم دیدم که همه جمعیت سوار و پیاده و اسباب دیره ها رسیده و ستیز
در دیره مانده همراهی برادرم کلان بهادر از من گفتند که از برادرم کلان بهادر آن صاحب و از فوج بهونت سنگه بمقابله
شده و توپها سر شده لیکن جائیکه فوج ٹھاکر مذکور ایستاده بود زمین آنجا پست و بالای آنجا بلندی بود و جای
لایق جنگ نبود لهذا برادر کلان بهادر آن صاحب موجب صلاح همراهیان جنگ موقوف داشته عنان مراجعت
گردانیده می آیند لهذا آن صاحب در اینجا در دیره ها فرود آیند و اینجانب در جواب آنها گفتیم که از وقت
جنگ تمام کرده باز آمده به دیره ها خواهم نشست این سخن گفته از آنجا بیشتر روان شدم دیدم که برادرم کلان
بهادر معه جمعیت قریب ... [illegible]

در قصبه اودی این دیره ساختم تا یکپاس شب گذشته بلا
انجا بهمانوقت زمینداران و غیره قصبه اودی گرفتار سا
روز مبلغان نقد کور حصول ساخته تمردیان فوج سوار و پلتن را داده
رسید دیره ساختم مبلغ پنجهزار روپیه از معامله از خوشحال گر
دامنی مقرر گشته و قریب بیست هشت هزار روپیه دیگر علاقه خو
وبعد ان راجه جعفر خان معه فوج همراهی خود روانه شده نزد نواب محمد
تا [illegible] رسیدم و چند روز در انجا مانده از انجا بسبب فوج سوار ر
رسیدم در [illegible] نواب امیر خان بهادر و نواب محمد شاه خان بهادر معه
طرفین جنگ بمیان آمده میشد و از همه طرف [illegible] جمعیت تهانجا
گرد علاقه هندون تهانه والدم قایم مانده و والدم از نواب موصوف
بهادر راه در هندون گذاشته خود معه جمعیت [illegible] از نزد نواب موصوف رسید
بهادر در هندون بمقام [illegible] زنده بود که شاکر بهونت سنگه سابق
[illegible] راجه جعفر خان [illegible] از علاقه [illegible] و غیره بدر [illegible]
شد و بسبب [illegible] اراده گرفتن هندون [illegible] مستعد
[illegible] شاکر [illegible] دیره ساخته [illegible]

[illegible] نوشتن خط والدم از مقام لشکر محمد شاه خان بنام
بهونت سنگه و روانه شدن انجا از گشتن [illegible] و شامل شدن

مقاومت من نیاورده راه گریز پیش گرفتند مگر یک جوان از آنها زخمی بود شمشیر بدست گرفته ایستاده بود و در

تردد حقیقی او که وردالاور نبی حسینی بی نظیر بود شمشیر برهنه در دست گرفته ایستاده بود در اینجانب را که تن تنها از عقب

مردمان یکسر میرود در دل اندیشه نیامده از یک آدم که بالای سر ایستاده بود دانستم که ضامن من خود را بیار رساند در شمشیر

زدن قصور نخواهد کرد او را گذاشته بر مردمان دیگر رفتم در عرصه که یک سوار که عقب من می آمد قریب مردانه مذکور

ایستاده بود رسید مردانه مذکور به تندی تمام آمده حربه شمشیر کرده که سوار مذکور بر زمین افتاد و مردانه مذکور پی در پی شمشیر میزد در آنحال

نگاه بر عقب نمودم فی الفور عنان گردانیده آمدم سوار مذکور رسیده یک شمشیر بر پشت جیب مردانه مذکور زدم که دست او

جدا شده در آنحال مردانه مذکور حربه شمشیر بر اینجانب کرد ولیکن بسبب تیزی اسب پیاده مذکور حربه او خطا افتاد در آنحال

هشت سوار از رفیقان من رسیده گرداگرد مردانه مذکور محاصره نمودند و مردانه مذکور در میان ایستاده بود تنها و از

کسی پای آن نبود که بر مردانه مذکور حربه کند و زیر سواری من اسب پیاده بود مانند برق دوانیده شمشیر زدن گرفته به طرفی

گرداگرد آمدم مردانه مذکور بطرف من روی خود میکرد و از من غافل نگشت در آنحال مردانه مذکور باوجود زخم کاری

سواران گرداگرد ایستاده بودند جرأت نموده سوار از پیش او گریخته رفتند و مردانه مذکور دیده تا مال غول مردان

خود گردید بعد آن اینجانب به مردمان خوشحالگڑه رسید حربه را گرده میگشتم در عرصه مردانه مذکور بسبب زخم خون بدن

ناطاقت گشته ایستاده بود که یک سوار از همراهیان من جرأت نموده رسید سوار مذکور تاب مقاومت او نیاورده از پیش او

گریخت مردانه مذکور تا هم یک ضرب شمشیر بر سر اسب زد در آنحال نگاه من افتاد اسب پیاده را جلو نموده رسیده یک ضرب شمشیر

بر مردانه مذکور زدم که مرده شده بر زمین افتاد و تا قلعه خوشحالگڑه عقب ایشان کردیم و قریب نجاه مردمان را القصه

رسانید سر آنها بریدیم و از آن نجاه قریب یازده شناخته شده همراهیان من کشته یا شدند و قریب سی و پنج مردمان از دست اینجانب

کشته شده باشند و درین محضه یک زخم شمشیر بر اسب پیاده دامنی سواری این جانب رسید زخم گرد

۸۰

...رشده بدیگر طرف روند اینجانب هر دفعه میگفتم که از دست خود نمی باخود را تر اشده اینجا نخواهد
سپاهان ... شوند و سوالی این کسی که زاده پدر خود نخواهد بود و اینجا را گذاشته درین وقت خواهد کرد نخست ...
از فوج ... چرا اندیشه میسازند وقتیکه مردن حتمی ... اختیار ... بموجب مثل چونکه آب از سر گذشت چه یک نیزه چه صد
امروز اگر آسمان از بالا خواهد افتاد و یا زمین تا به القعر خواهد برد اینجانب اصلا خیال فکر نخواهم کرد لیکن اینجا را
درین وقت از مقابله دشمنان گذاشت نخواهم ساخت و از فضل الهی امید قوی است که فوج پلارتن و غیره که عقب ما
... به امداد ما یان خواهد رسید اگر کسی دیگر نخواهد آمد یقین کلی است مسمی ناهر سنگه که از رفقای قدیمی و ملازم خود
... ایشان جلد تر رسید وقتیکه صد و صد آدم امداد ما یان خواهند رسید آنوقت طرف ثانی والا ما را طاقت نخواهد بود
قایم مانند زیرا که از پنج شش گهری روز بر آمده تا دو گهری روز باقیمانده جنگ شدید مانده بعد آن ناهر سنگه مزبور
... قریب قصبه لودی رسید و از دور آنها را مردمان طرف ثانی دیدند ... نکردند که چند انفر دیدن
بجای که بودند اینجا را گذاشته بطرف قلعه خوشحال گده روان گشتند آنوقت اینجانب ... که ذهنی نام
... شده یکسو از دیگر که رام سنگه نام داشت همراه شده مردانه با دیگر آسپیان جمع رفتند لهذا همراه اینجانب فی الفور
نتوانستند اینجانب معه دیگر سوار مذکور آسپیان جمع کرده بر مردمان ... رفتیم و در راه قلعه خوشحال گده مسدود
ساختم و بنیاد تا خوشحال گده والا ما یان دیده بسته ریگ ... تندوق با دست گرفتند ... مردمان
نشستند دران زمان اینجانب همراهی خود گفتم که تو اینجا استاده باش من عقب رفته سواران همراهی خود
آورده حمله بر ایشان خواهم ساخت و عقب رفتیم قریب چهل پنجاه سوار از فوج داد جعفر خان که می آمدند او شان را
همراه گرفته آوردم و گفتم که ای مردانه بر ایشان حمله ساخته بکشید ... سپاهی ... سوار بودم شمشیر کشیده
بر مردمان خوشحال گده حمله کردم و عقب من ... سواران ... آمدند و ایشان ...

طر نمی آید مگر در مکان موضع رونسی غله وافر شنیده میشود در انجا همه فوج را همراه برده چندروز
ه وغیره گذاره اوشان کرانده داده خواهد شد و بعد آن پرگنه خوشحالگده که در تحت راو چتر بهوج
ت اوشان را هم تنگ نموده و نیز از مواضعات خوشحال گده قدری قلیل معامله گرفته کار روانی خرچ فوج
رای دادا جعفر خان نموده خواهد شد والدم صلاح انجانب را پسند نموده کوچ کرده بر موضع رونسی رسیده مورچه
قلعه جنبانیده داده وانجانب جنگ سخت نموده آخرش بعد چهار روز همگین مردمان قوم راجپوت بانه که
در قلعه مذکور جنگ بودند گرفتار ساخته و هزارها من غله از موضع و اندرون قلعه مذکور گرفته و فروخته مبالغان نقد و غله
فوج مذکور دادیم و از انجا کوچ نموده قریب گده رسیده دیره ساختیم والدم و برادر کلان بهادر از انجا هندون

تشریف بردند رفتن انجانب در علاقه خوشحال گده و جنگ شدن از خوشحال گده والا

وانجانب معه پانزده شانزده سواران و یک پلتن که دران چهار نشان و قریب یکصد پنجاه نفر سپاهیان همراه
ناهرسنگه که از رفیقان قدیمی بود در فوج دادا جعفر خان بانده و دیگر سواران قریب یکصد پنجاه همراهی من در وزیر پور
بطریق چهاونی قیام پیدا شتند و انجانب همین تجویز مقرر ساختیم که بر قصبه اودی علاقه خوشحال گده تاخت آورده
تجویز خرچ فوج دادا جعفر خان نمایم چنانچه از فوج دادا جعفر خان چهار پلتن معه سه ضرب توپ و یکصد سواران معه
بودی سنگه کپتان گفته دادم که عقب من بیاید و همین ناهرسنگه گفتم که ایشان هم معه چهار نشان عقب من
بیایند و یک هرکاره بوزیر پور نزد سواران خانگی برای شامل شدن بر قصبه اودی فرستادم وانجانب بوقت چهار گهری
شب باقیمانده معه پانزده سوار خانگی که از رفیقان معتمد بودند و قریب شصت سواران از فوج جعفر خان همراه گرفته روانه شدم
بوقت چهار گهری روز بر آمده قریب قصبه مذکور رسیدیم زمینداران قصبه قریب دو صد مردمان بندوقچی مسلح شده بیرون آمده
نها حاصل با قصد [illegible] از انجانب رسیدند و سخنان متمردی نمودند انجانب سخنان متمردی ایشان گوارا

برای دریافت حال فرستاده بود چنانچه هرکاره مذکور قصبه بیده را انجا روانه شده دویده میدوان
بخدمت والدم رسیده احوال جنگ شدن گفت والدم را از جانب ایشان بحد زیاده تشویش گردیده
همان ساعت برسواری شغه بطرف موضع کندیت پور رفتند و دیگر سواران از عقب جلد تر سوار شده عقب والدم
شده و چند سواران بموضع مذکور رسیدند و یک سوار از همراهیان خود نزد اینجانب در قلعه کهره فرستادند
اینجانب حسب الطلب از قلعه مذکور سوار شده وقت غروب شدن آفتاب بموضع کهندیت پور بخدمت والد خود رسیدیم و همه شب گرد
موضع مذکور والدم و اینجانب معه سواران ایستاده ماندیم صبح مورچه برگڈهی جا بایدیم غرضیکه در عرصه چهار روز
مردمان طرف ثانی از گڈهی کو بیرون نموده بندوبست در آنجا کرده والدم و اینجانب بقلعه کهره آمدیم و بعد
تحصیل فصل خریف و فصل ربیع سال تمام از علاقه خود کرده گرفتیم و هرکسی که متمردی و سرکشی نموده او را بسزای اعمال
رسانیدیم و نواب رحمت خان که معه کمپو فوج سواران در مکان سکندره قیام ورزیده بود از قضا الهی بوقت شب از بالا
مکان بر افتاده یکروز زنده مانده فوت شد نواب محمد شاه خان مسمی داد جعفر خان را بجای رحمت خان مرحوم
فرستاده داد جعفر خان مرد سپاهی آدمی بود ولیکن لائق بندوبست ملکی و فوج نبود لهذا در علاقه ملکی فصل حرکت
افتاد چنانچه مسمی ٹهاکر نوت سنگه نبیره ٹهاکر لکهه بیر قلم جاری ساخته هزارها مردمان فراهم آورده بلوه نموده و
داد جعفر خان با فوج جنگی همراهی خود بدخواهش شده برگشت علاقه خود را گذاشته معه فوج همراهی خود دان
شده بحالت تباهی نزد والدم بمقام سندون رسیدند اوقات موسم برسات ماه اساده بود لهذا وقت تحصیل نبود
و بر فوج همراهی داد جعفر خان بسبب تنخواه فوت برفاقه ها رسیده بود والدم اینجانب را طلب داشته اینجانب
مطلب بخدمت والد خود حاضر گشتیم والدم فرمود که حالا وقت فصل و تحصیل نیست ایشان بطوریکه دانسته توانند
بحسن شفقت کار روائی فوج داد جعفر خان نمودن مناسب است در جواب آن عرض نمودیم که درین موسم کسی جا

[illegible] سوار کشتی و بدان کشتی گرفتی و لب بحر [illegible] کشتی [illegible] انجانب فی الفور [illegible] تمام [illegible]

[illegible] هم او نهاده قدم و از دیگر آدم کشتم که [illegible] بفضله [illegible] نوکر آدم نزد و موجب گفته من آدم

[illegible] نوکر [illegible] گشت بعد آن انجانب از خانقاه بدر آمدم در شهر همه دکان [illegible]

[illegible] کشته شده آمده [illegible] انجانب [illegible] سوار شدم در آن [illegible] شخصی

گفت که سعادت بختان [illegible] گشت [illegible] و در انجا افتاده مانده بخبر [illegible] فرود آمدم و گفتم

که من [illegible] کشته خواهم [illegible] از انجانب [illegible] خواهم آورد این سخن گفته تنها اندرون خانقاه

آمدم در صحن مسیحیان رحمن جان و ماهر جان [illegible] از آن انجانب را گرفته [illegible] من هر چند از ایشان گفتم که

مرا بگذارید سخن بگوید لیکن ایشان [illegible] و از [illegible] ایشان هم انجانب [illegible] گذشته [illegible]

به پهلوی رحمان جان [illegible] زخم که از ضرب [illegible] در رحمان جان [illegible] ماندند و انجانب را گذاشته از انجا بدر رفتند

همین [illegible] مسیحیان امین الدین و ماهر سنگه که از رفیقان [illegible] بودند گفتند درین آمدن [illegible]

گفتم که غرض انجانب از [illegible] لائق سعادت بختان [illegible] ماهر سنگه و امین الدین گفتند بجایی که لائق سعادت بختان افتاده

مایان را معلوم است [illegible] آخر [illegible] نزد انجانب گذاشته برای [illegible] آورند و لائق سعادت بختان

رفتند و [illegible] مردمان [illegible] ایشان [illegible] که ایشان [illegible] دیگر [illegible] هر چند که گفتم که

اگر [illegible] مردمان [illegible] انجانب [illegible] بر ایشان حمله نموده [illegible] را خواهیم گرفت آخر [illegible] ماهر سنگه و امین الدین با

لائق سعادت بختان را برداشته حواله مردمان دیگر نموده نزد انجانب رسیدند [illegible] انجانب از خانقاه [illegible]

خود سوار شده [illegible] سنگه [illegible] گرفتار ساخته سعادت [illegible] نموده [illegible] لائق سعادت بختان [illegible]

گردیدم و مسیحیان [illegible] از ضرب [illegible] زخمی شده [illegible] کناره [illegible] والدم از [illegible]

اینجانب شنیده بدین دل خود اندیشیده مستعد ایستاده بود که یکایک معه سه صد مردمان حما
آمدند چونکه اینجانب آنها را دیده صاف دانستم که خیال فساد دارند لاچار بر یک عرابه که خالی در آنجا ایستاده
بود بر آمدم و زیر عرابه دو آدم از همراهیان من بند برسات ایستاده بودند و ایشان قریب ده قدم آمده ایستاده شدند
و از آنجا موتی سنگه قلعه دار و منسارام دیوان هر دو نزد اینجانب آمدند و گفتگوی دفع ساختن یکجا
از آنها برچهی در دست گرفته از جهت من آمد مسمی آرام سنگه که از رفیقان من بود پیش دیدی سنان برچهی او را
گرفت گفت که نزد سرداران برچهی گرفته اینطور نمی آیند من به آرام سنگه گفتم که برچهی را گذاشته زدن ده
و در دل نیک دانستم که فساد نشود درین عرصه موتی سنگه که رو برو من ایستاده بود دست بر قبضه شمشیر خود
انداخت آرام سنگه مذکور جوان مستطور الیس با ساخته برچهی که داشت فی الفور آمده دست راست موتی سنگه گرفت و
دو آدم دیگر از رفیقان من آمده مدد آرام سنگه ساختند آن زمان اینجانب در دل خود اندیشیده که در فساد
هیچ باقی نمانده است اگر درین وقت سستی خواهم ساخت جمعیت ایشان افزون باین پنج شش آدم هستم
از دست خواهد رفت لهذا اینجانب تند گشته از موتی سنگه گفتم که ایشان را همراه من بند نمودن خواهم
افتاد چونکه فضل حق سبحانه تعالی شامل حال بود موتی سنگه بدخواه کس گردیده آخرش به سه مردمان از رفیقان
من موتی سنگه و منسارام را گرفتار ساخته بدیگر طرف بردند اینجانب همان زمان شمشیر خود کشیده و سپر
در دست گرفته بر جمعیت غول آنها حمله کردم یک آدم از آنها کشته گشت و باقی همه بدحواس و سراسیمه گشته
رو بفرار نهادند و اندرون گلنوکوت یعنی شهر پناه رفتند و من عقب ایشان تا بدروازه شهرپناه رفتم
و باز پس نگریستم سوای یک آدم دیگر کسی عقب من نیست لهذا از انجا واپس آمدیم و ایشان شدند و فها
[illegible] آخر [illegible] در رسیدم دیدم که ایسعار مسمی سعادتخان که از رفیقان من بود از

رسیدیم و نواب رحمت خان تحصیلدار از طرف خود در هندون گذاشته خود اطراف پرگنه بود

ما و ظه روانه شده در پرگنه سکندره قیام نموده در پرگنات آن ضلع بندوبست خود کرده رفت احمد

عرصه دو ماه والدم حرین معه بندوبست از نزد نواب محمد شاه خان شد از که نواب موصوف ان کارگذاری

مایان رضامند شده پرگنه هندون را تعلق والدم نموده دلو بندوبست نمودن در پرگنه

هندون و رسیدن برادر کلان بهادر از نزد نواب امیر خان و مایان ضلع هندون

والدم بالا بالا آمده در هندون آن بندوبست پرگنه مذکور مصروف شدند قلعه قاب در هندون تعمیر

ساخته و اینجانب نیز در موضع کهیره که از نزیرپور بفاصله دو کروه طرف مغرب واقعه است قلعه

قلب تیار ساخته گرفت و نام آن قلعه محمد گڈه نهادم و برادرم کلان بهادر که سابق ازین از

محمد شاه خان ناراض شده در کشن گڈه رسیده قیام نمیدند چند ماه آنجا مانده از کشن گڈه سوار شده

نزد نواب امیر خان بهادر رفتند نواب امیر خان بهادر از حد زیاده خاطرداری و دلجمعی برادرم کلان بهادر ساخته

و اینجانب بطوریکه سه هزار و شوار نی برادرم کلان بهادر را از نزد نواب امیر خان بهادر طلبیده گرفته

و یک روز اینجانب از قلعه محمد گڈه عرف کهیره معه یکصد پنجاه سواران سوار شده بخدمت والدم

میرفت در اثنای راه موضع کسنڈیت بود و در آن موضع یک گڈهی مسمی موتی سنگه قلعه‌دار معه یکصد پنجاه

نفر سپاهی از طرف ٹهاکر کیمله واله استقامت میداشت و موضع مذکور در علاقه هندون بود و موتی سنگه مذکور

تمردی و سرکشی اختیار نموده بود و والدم در تدبیر سزا دادن آنها بودند لیکن اینجانب را ازین امر

اطلاع نبود و قریب موضع مذکور رسیدیم و برای فاتحه خواندن از اسب که نام آن دامنی بود بزیر آمده

پیاده پا شده معه پنج شش دیگر همراهان اندرون خانقاه آمدم و موتی سنگه وغیره از سابق جهت آنکه

ساخته و در اینجاب بسبب تنگی خرچ گذاران دانه و کاه اسپان شدن نظر نمی آید و الدم عرض اینجاب
را پذیرا فرموده معه دو صد و پنجاه سواران از اینجا سوار شده روانه وزیرپور شدیم و در موضع سوبهالاقه
وزیرپور رسیده مقام ساخته و مسمی نواب مرتضی خان را معه پانصد سواران نواب محمد شاه خان علاقه
پرگنه هنڈون مقرر نموده رخصت ساخته و مرتضی خان مسطور معه سواران همان روز بوقت چهار گهری شب
گذشته در موضع سوپ رسیده مقام ساخته و صبحی مرتضی خان از اینجا بطرف هنڈون راهی شدند و اینجاب
و والدم در قصبه وزیرپور رسیده بندوبست بخوبی ساخته و مرتضی خان به هنڈون رسیده و حال یعنی
تحصیلدار هنڈون که از طرف مهاراجه جی پور واله معه یک پلٹن و چهار ضرب توپ و دیگر جمعیت سوار
و پیاده ها در هنڈون بود خبر آمد آمد فوج شنیده مکان هنڈون گذاشته معه جمعیت همراهی خود در موضع
سروٹهه رسیده دیره ساخت نواب مرتضی خان یک شب در هنڈون مانده صبحی از اینجا معه سواران همراهی خود سوار شده
بموضع سروٹهه رسیده از جمعیت مهاراجه جی پور واله مقابله جنگ نموده در ضمن از قضا الهی یک گولی بندوق
بر بدن مرتضی خان رسید که فی الفور جان بجان آفرین سپرده از رسیدن این اتفاق سواران همراهیان لاش را
برداشته در هنڈون آمده لیکن بسبب خوف انبوهی یکساعت هم قیام نداشته هنڈون را گذاشته بوقت شام
وزیرپور رسیدند والدم و اینجاب لاش نواب مرتضی خان را در قبر نهاده بعد یکپاس شب گذشته معه سواران
همراهیان خود از وزیرپور سوار شده در هنڈون رسیده تهانه قایم ساخته و پلٹن جمعیت وغیره از سروٹهه
روانه بطرف جی پور شدند چونکه خبر کشته شدن مرتضی خان نزد نواب محمد شاه خان رسید فی الفور
نواب حشمت خان معه دوازده پلٹن و پنجاه ضرب توپ و ده هزار سوار روانه ساخته نواب حشمت خان در
هنڈون داخل گشته آن زمان والدم و اینجاب معه جمعیت سواران همراهی خود از هنڈون سوار شده در وزیرپور

رفتند درین عرصه بالفعل صاحب مرهٹه صوبه‌دار اجمیر که از طرف مهاراجه دولت راو سندهیه بود والدم را طلبیده والدم از نواب محمد شاه خان بهادر رخصت شده در اجمیر نزد بالفعل صاحب رفت و در اینجانب نزد نواب موصوف ماندم بالفعل صاحب مکان بهولیا که سه هشت کروه است از جهار موضعات تعلق دونی گڈهی که تعلق نواب سید بهادر در انجا تعمیر کرده قریب سه صد مردان بطور تهانه در انجا گذاشته بود لیکن مکان بهولیا از سابق در تحت راجه شاه پوره بود و راجه مذکور جمعیت وافر داشت مکان بهولیا از شاه پوره بفاصله سه کروه است بالفعل صاحب ناظم اجمیر چون نسبت کرد و در مکان بهولیا تهانه قایم نخواهد ماند و راجه شاه پوره واگذاشته خواهد گرفت لهذا استیصال بهولیا نام والدم نوشته داده فرستاده بغیر اطلاع راجه شاه پوره واله بر گڈهی بهولیا معه جمعیت وافر رسیده یکروز جنگ نموده گرفت و مردان مهاراجه و نواب سید بهادر از گڈهی مذکور بدر کرده گڈهی مذکور را مسمار کرد لهذا رفتن والدم مکان بهولیا را نگر دیده بعد آن اینجانب بموجب گفته نواب محمد شاه خان در اجمیر بخدمت والدم رسیده از صوبه‌دار بدین شرط رخصت خواسته که بطوریکه خواهد شد در مکان بهولیا بندوبست نموده خواهم گرفت

رفتن اینجانب با جمیر و از انجا روانه شدن والدم و رسیدن نزد نواب محمد شاه خان

و از انجا رفتن به پرگنه وزیر پور علاقه جی پور و آخرش والدم از صوبه‌دار موصوف رخصت شده نزد نواب محمد شاه خان آمدند و بعد چند روز نواب موصوف اینجانب گفت که درین روزها تنگی خرج بر من به مرحله کمال است لهذا آنصاحب پرگنه وزیر پور علاقه جی پور رفته بندوبست نموده کار روائی خرج خود نماید اینجانب بخدمت والدم همگی حال ظاهر ساخت والدم رفتن به وزیر پور قبول نمی ساختند چرا که پرگنه مذکور قلیل البضاعت بود آخرش اینجانب عرض ساخته که در انجا مانده چه خواهم

که سوار را از پشت اسپ بر زیر انداخته اسپ او بشمار بند و نجات نگاه من رسید بعد دو میل اینحال
خود در اطراف آنها انگیختم که بیک چشم زدن بالای کوه رسیده شمشیر زدم و سوار همراهی خود را از آن
ورطه بلا بیرون آوردم و بزیر کوه آمدم در توقف برادر کلان بهادر معه شاه زده سواران رسیده بودند عوض
مفسدان مذکور قریب یکصد مردم جنگی غلو نموده از کوه فرود آمده بر ایشان حمله نمودند اینجانب چند دفعه
تن تنها بر آنها اسپ انگیخته تیغ شمشیر زده هزیمت نموده دادم و تا عرصه شش گهری جنگ و جدل ماند
بود لیکن در این عرصه از مردمان فوج کسی امداد ما ایشان ننمود آخرش از فضل الهی دشمنان را پس ساخته
بموجب مشوره برادرم کلان بهادر مع جمعیت آنجا نموده بزیر درختان سایه دار رسیده فرود آمدم بعد آن قریب بیست
هزار مردم فوج حمله نموده بالای کوه بر آمده بموضع جانگ رسیده یغما نموده مردمان جنع لولو اکثر از پایان جنگ کرده
پس پای شده رفته بودند بموضع جانگ که بالای کوه بود و همگین فوج یغما میکردند بر ایشان رسیده شمشیر ها
کشیده حمله نمودند مردمان فوج بسبب بلندی و پستی تاب نیاورده رو بفرار نهادند که قریب یکهزار مردم از فوج نواب
محمد شاه خان کشته شدند آخرش نواب موصوف از انجا برگشته بدیره های خود رسیدند بعد از آن
نواب محمد شاه خان معه فوج خود از انجا کوچ ساخته بملک جی پور رسیده دیره ساخت و در علاقه جی پور پرگنات
تحصیلداران فرستاده بند و بست نموده نواب ممدوح اینجانب را برای طلبیدن والدم بکشن گده فرستادند

رسیدن والدم نزد نواب محمد شاه خان و باز از انجا بمقام اجمیر نزد تاتیا صاحب مرهته رفتن و سند مکان بهولیا بنام والدم شدن

چنانچه والدم بموجب نوشته از کشن گده
سوار شده در فوج رسید از نواب موصوف ملاقات نموده و نواب ممدوح خاطر داری و دلجوئی والدم از حد زیاده
نموده بعد چند روز برادرم کلان بهادر از نواب موصوف بر یک سخن ناخوش شده از انجا بر جانب کشن گده

محمد شاه خان خاطرداری برادرم کلان از حد زیاده ساخته و نواب محمد شاه خان از خود همراه معه
فوج قریب شصت پلاتن ها و چهار صد ضرب توپ ها و قریب ده دوازده هزار سواران کوچ ساخته بملک منگره
در ان ملک قوم جتیه و میر می باشند رسیده دیره ساخته و ملک منگره کوهستان بلند و باله ها بسیار اند
و در ان ضلع زراعت نمی کنند و ساکنان آنجا صدها گروه رفته مال غارت ساخته می آرند و بجز پیشه
غارتگری دیگر کاری ندارند و بسبب ساده کوهستان از کسی چه اندیشه در دل جا نمیکنند جنگ
نمودن نواب محمد شاه خان از مکان جهاگ چنانچه یکروز نواب محمد شاه خان معه فوج همراه
خود از چهار گهری شب باقیمانده از دیره ها سوار شده بر مکان جهاگ که لولوا برای قتل نمودن آنها
بوقت یک گهری روز برآمده رسیدند و در ان روز در سواری من اسپ بی نظیر رنگ سرنگ بود و تنها
سوار پیش رفتم و برادرم کلان بهادر زند بست یک سوار از همراهیان خود نزد اینجانب گفته فرستاد که پیش از همه
رفتن صلاح نیست و بار دیگر سوار فرستاد لیکن اینجانب هیچ خیال نساخته و نیز مرد و سواران همه
گفته من همراه شدند آخرش قریب موضع لولوا رسیدیم نواب مرتضی خان رسالدار نواب معروف باینجانب
گفت که حمله سازند و حمله کردند چونکه مرتضی خان دیگر یک قدم از موضع مذکور رسید باز پس گردیده اینجانب
معه مرد و سواران همراهی خود و هیچ اندیشه نساخته اندرون ده مذکور آمده دیدم که از ترس فوج ساکنان
موضع مذکور معه زن و بچه راه فرار گرفته بطرف کوه که قریب ده بود رفتند و چون دیدم که همه مرد و زن فرار شده
میروند الحمد [illegible] که او شان بالای کوه رفتند و من بر کوه ایستاده بودم که یک سوار از رفقای
من از راه حمق برای غارت نمودن اسباب آنها بدون اطلاع من بالای کوه رفت قوم جتیه و میر که مردانه و غارتگر اند
بودند تنها سوار مذکور را دیده صدها مردم حمله ساخته و دیده عنان اسپ و پایهای سوار گرفتند و میخوا

رسیدم و از مردمان چوکی والہ ها گفتم که بسبب بارش باران شب تاریک و دریای بی جل فقرا
کشن گڈه صورت نمی بندد لهذا همه شب درینجا خواهم ماند صبحی فی زر روشن ازینجا روانه خواهم
شد و هر چند که از وشان سخنان ملایم گفتم مگر وشان اقبال نساختند لاچار بجبره ازیشان خود
بر بادیه نشانده روان شدم و نگاه بر فضل حق سبحانه تعالی نموده بادیه را اندرون دریا نیز
انداختم چونکه فضل حق سبحانه تعالی شامل حال بود از دریای کور عبور نموده راهی شدم راه را هم
نمی دانستم بفضله با این حالت یکنیم پاس شب گذشته بر دروازه شهر پناه رسیدم و مردمان چوکی
والہ دروازه را وا نمیکردند آخرش منت و سماجت وغیره دروازه کشن گڈه را کشادند غرض که در
حویلی خود نزد برادر کلان بهادر رسیدم و در آنجا طبیعت من فرده هم وقت عاید گشت از برادرم
کلان بهادر و والده صاحبه و دیگر متعلقان ملاقات ساخته و طعام خورده آرام نمودم و تا عرصه
دو ماه در کشن گڈه قیام نمودم و نواب محمد شاه خان که سپه سالار فوج کمپنی وغیره از طرف نواب خان
بهادر بود و در تعیناتی نواب موصوف در ملک مالوه اقامت داشت و از ینجانب از سابق شناسایی بود

خط برای طلب من فرستاد روانه شدن اینجانب از مقام کشن گڈه و رسیدن نزد نواب
محمد شاه خان بهادر و بعد آن رسیدن برادر کلان بهادر نزد نواب موصوف چنانچه اینجا

معه پنجاه سواران از کشن گڈه نزد نواب محمد شاه خان رسیدم و نواب موصوف بسیار سردار
ساخته درین عرصه برادرم از نزد نواب امیر خان بهادر در بیماری سکال کشیده برخاسته کشن گڈه در
و بیماری شدت تمام طبیعت برادرم عاید گردید بعد صحت برادرم کلان بهادر بموجب نوشته نواب
صاحب با سپاهیان چنانکه از کشن گڈه روان شده بمقام جوده پور در فوج رسید و نواب

اینجانب را گرفته گفت که ما را گشته بعد آن عبور ندی سازند لاچار اینجانب از انجا واپس شده
با بنطرف ندی بیرون آمدم و اسپ مادیه خود را بدست کلاخان ملازم خود داده گفتم که آن را عبور
ندی کرده برود و خود بر نواڑه رسیدم و نواڑه مذکور نهایت کوچک بود و از صدمه آب میلرزید و
اینجانب که علم شناوری ندید نیست میخواست که تنها بنواڑه مذکور سوار شده عبور ندی سازم
و بحر و سیه ملاحان و ادم در بضمن ده دوازده هرکاره با شمشیر بسته معه یک جمعدار خود نزد نواڑه
مذکور رسیدند و جمعدار مذکور پشتاره اسباب خود در نواڑه مذکور نهاد اینجانب هر چند او را مانع میشدم
مگر باز نمی آمد لاچار گردن او را گرفته از نواڑه مذکور در ندی انداخته و پشتاره اسباب او نیز در ندی انداختم
بعد آن شمشیر برهنه کرده بغصه تمام از ملاحان گفته عبور ندی ساختم و بمنزل رسیدم و تکلیفات منزلها
اگر نویسم کتابی گردد لهذا بمختصر می پردازم چونکه عرصه دو منزل الٰه کشن گڈه که در انجا راجه کلان
بهادر و قبایلان بودند مانده اسپ مادیه من که حامله بود از بچه زائید صبحی از انجا راهی شدم و بر کنار
لامه علاقه جی پور رسیده مردمان لامه واله اندرون شهر آمدن نداده و سوای [illegible] کاه و غیره هم
گرفتن نداده لاچار شده بیرون شهر کمر بسته همه شب ماندم و از انجا کشن گڈه بفاصله دوازده کروه
که یک منزل بود صبحی از انجا روانه شدم و بسبب بچه زائیدن و فاقه افتادن اسپ مادیه نهایت تکلیف گردیده
چونکه از کشن گڈه فاصله چهار کروه مانده بارش باران از حد زیاده بارید که در همه دشت سوای آب دیگر هیچ
بنظر نمی آمد درین حالت پیاده ها همراهیان از من علیحده و جدا شده آواره گشتند و شب تاریک گردید
دران بارش و دشت تاریک یک نگاه بفضل حق سبحانه تعالی راهی شدم بر کناره ندی مردمان را
کشن گڈه واله بطور چوکی متعینه بودند و چوکی مذکور از کشن گڈه بفاصله دو کروه بود در انجا

نیاورده‌اند و نوبت به رقص و رقاصی رسید طبیعت اصحاب هم بدگشته خصوصیت خود
کردیم و کار از اندازه گذشت چون دو گرفتند مستعد جنگ شدند و از آنها که ظلم کرده در بین ایشان
از اینجا مدد شوند حق سبحانه تعالی دل آنها را پس از آخر کرد مجرد و مستعد شدن و کفتن اوقات
الانکار خانه رفتند و اینجانب هم به رفتن دکان گور آرام نمودم صبحی که اینجا معمور شده در اهند
اثنای راه یک دریایی بی‌شعوری بیش از آن که آب بازی بیش که موسم زنهار است و از حد زیاده بجوش و خروش
همه معروف که آواز خروش آب تا چهار گروه شنیده شد از باد نیز آرزو بر رویان بیست
در درون بنی که بر آمدم سیاه بود کور آواز خروش آب نهایت تند و پس اینجا پیاده اینجا
لاچار شده از سنت و فرود آمده پیاده شده عنان اسب گرفته به عقب اسب پیاده بر عبور شدن اندر آن آمدم
شیخ عبدالرحمن سنگر که از همراهیان من همراه بود از زور آب پایش قایم نماند در حوالی
گفت چون شیخ دیدم که همراهی من در آب روان شده خواهد بود با وجود دیگر با عنان شناور بودم مگر در آن
دست گرفته به طرف اسب پیاده برگشتم که نام من برده پیاده شده اسب پیاده دیگر گرفتم عنان اسپ پیاده گذاشته تر دادم
من بجای نمانده بطور یکه همراهی من در آب است و آن شده بود تمام نظور من هم برآب روان شدم لیکن از فضل
الهی و حق سبحانه تعالی هوش من قایم ماند بطرف بعضی بیرون زدم و آب از آن طرف بکری برآمد
بفضل در بخالت رسیده عنان گرفته ایستاده شیخ عبدالرحمن سنگر مذکور نهایت در موج افتاده
است که از تنجاوز اسپ بیله نجات هر چند او را می فهمانیدم که تر پای گروه در باید گذاشت آمده ام و قدم
بر قدم با فهماند لهذا او پس گشتن مناسب دیر نا کردم که مولا در تو رفت گر نیز دم صبح نمی فهمیده

است در فارسی برق مثالی فی الحقیقت اسب ماده مذکور اسم با مسمی بود و سوای این حالت در اندر رتم کمالات دارد
دیگری اگرچه بشر سوار باشد بر آن اسب ماده سوار شدن لیکن بود دقیقی که از قلعه گنوری بر آمده بودیم این حالت
بر آن اسب ماده سوار بودم و الا در قریب نصف روز در شمار دیگر و از راه رفته بودیم و اسپان ما تند شده بودند که در نیستان
در راه مانده باشند مگر این اسب ماده که بر او سوار بودم هیچ ماندن نشد بلکه گویا دو چهار کروه آمده [illegible] مگر
صفت او بود که [illegible] می باید [illegible] از آخر رفت شود دانستم که التحسین سیاسی اسب ماده در سن بیست کسی دیده
و نیست احوالی و توسن [illegible] و در آن ایام اسب ماده مذکور حامله بود و [illegible] راه [illegible]
زیاده بود و [illegible] در رسانید [illegible] و در راه بدرجه کمال مجد بلکه بیزار با قصد سواران چند
به راه و زبان [illegible] نموده بردند آخرش این حالت توکل بر حق سبحانه تعالی نموده معه خرج قلیل و پنج چهار آدم
خدمتگار سائیس و یک اسب [illegible] با رخت و سیر بار کرده روانه بطرف کشتی گذر شدم و قطع مسافت ها
میکردم و در سر نوح رسیدم و از آنجا صبحی [illegible] بفاصله چهار کروه یک نالۀ پیش آمد که کناره و قعر
بلند بود و در راه تنگ بود و در زیر نشیب زمین از آب باران چنان ناقص گشته بود که اگر پای پیاده هم در آن [illegible] مگر
در گل غرق نشود چنانچه این حالت ندانسته در آن ناله آمدم که فی الفور پای اسب ماده این در زمین غرق شدن
گرفت که اسب ماده مذکور شد گذشته بحالی که تمام بیرون نه ناله مذکور رفت و عقب من اسب بار برداری که دو یک
آدم بیمار نشانیده داده بودم اراده آمدن در من ناله مذکور نمود من هر چند او را منع کردم لیکن آدم مذکور
سبب بیماری که بدحواس بود بر گفتن من خیال نساخته اسب مذکور در زمین غرق گشته [illegible] هر چند کوشش [illegible] ساخت
زیاده تر غرق میشد آخرش بیرون ناله ماندن این حالت دیدن از کشتی سر خود در برآمدم و اسباب [illegible] از زمین غرق
از [illegible] و علیحده ساخته بیرون آوردم بعد از آن شخص بیماری [illegible] اسب ماده خود و اسب مذکور گرفته [illegible]

امیر خان ماندیم آخر هیچ بظهور رسید و سوای زر بیماری کمال گردید و بخرابی و نقصان هیچ
بظهور رسید بعد ازآن در کشن گده آمدیم رفیقان که محنت و خرابی برداشته بودند بهر یک از اسپ و نقدی خلعت و
وغیره داده رخصت نموده ایم و با عرضه بهشت شاه نزد قبایلان در کشن گده قیام نمودیم و یک کلان حویلی از
از راجه آنجا گرفته تو تیار کردیم بعد ازآن بموجب طلب بابو نیهه سنگه یکصد سوار پیاده فرستیم و برادر کلان بهادر را
نزد قبایلان در کشن گده گذاشته نمودیم و چند ماه در انجا بودیم چونکه نحوست ستاره بود بجز خرابی و زیر باری هیچ نفعی نشد
در این ایام خط نواب امیر خان بهادر بدین مضمون بنام [illegible] رسید که اینجانب از [illegible] شده ام لهذا
مناسب که در اینجا تشریف آرید که شرمندگی رفع نمایم غرضکه از نزد بابو [illegible] سنگه بهادر رخصت شده وا
گشته نزد نواب امیر خان بهادر که بضلع مالوه معه فوج فرو بودند رسیدیم و دو سه ماه همراه نواب موصوف بضلع
ناگپور ماندیم لیکن بجز نقصان هیچ حاصل نشده لهذا اینجانب بخدمت والد خود بطور صلاح عرض ساختیم
در همراهی نواب امیر خان در سابق و حال بجز خرابی و نقصان هیچ فایده نگشت و سخنان نواب معروف صورت اعتماد نیست
لهذا در اتحاد و اتفاق خود در ضایع ساختن مناسب نیست مگر اراده باید ساخت چنانچه والد صلاح اینجانب را پذیرفته حکم
داشتم کرد و والد عوض اینجانب برائی فرمایند و با حق خراب نمیشود لهذا باز عرض ساختیم که در اینجا هیچ شدنی
نیست بنده را رخصت فرمایند که در کشن گده نزد قبایلان رفته چند روز آنجا مانده اراده بکسبی طرف خواهم
ساخت والد اینجانب را رخصت داده فرمودند که خواهم دید ایشان چه خواهند کرد در جواب آن عرض ساختیم اگر ازین
هیچ شدنی نیست از زیستن مردن بهتر است این گفته روانه شدن اینجانب از نزد والد خود بمقام فوج
نواب امیر خان در داشتن صعوبت راه بسیار رسیدن بمکان کشن گده نزد برادر کلان بهادر و
قبایلان رخصت شده تن تنها یک سوار روانه گشتم و در سواری اسپ یابو که نام او دامنی بود و دامنی افکند

بله مذکور نیست واپس شوید چنانچه سواران مذکور واپس شدند من بانجا و آن

بیم قوتا عرصه دو گهرئی بنجا ایستاده ماندم که تمکی سواران همراهیان فراهم شدند بعد

بیم ونوقت تمام در مکان و یکهه رسیدیم دانه و کاه اسپان خوردنی طعام از شهر طلبید

وبهر بیرون شهر آرام نمودیم بعد آن از انجا روانه شده تو چهار گهرئی روز باقی مانده در مکان

برزی راجه بهرت پور واله رسیده دانه و کاه وغیره نموده بودیم شب از انجا روانه شده در موضع

با فتح پور که در انجا از سابق قبایلان معه برادر خرد مسمی مظهر علیخان بودند رسیدیم و ده روز اقامت

در انجا ماندیم برادر زم کلان بهادر را در انجا نزد قبایلان گذاشته روانه شدن والدم معه بنجاه

از ضلع کرولی بسمت جهاونی مهاراجه جسونت راو هولکر و از انجا رسیدن در نواب

امیرخان بهادر بمقام ناگور

والدم و انجانب معه شصت سواران از انجا روانه شده اراده

رفتن نزد مهاراجه جسونت راو هولکر بهادر کردیم چونکه از جهاونی مهاراجه موصوف قریب پانزده کروه رسیدیم از انجا

خبر طلبی مهاراجه موصوف نوشته فرستادیم و سواران در روانه ساختیم در جواب آن مهاراجه ممدوح نوشته فرستاد که درین زمان

از بین صاحبان عالیشان صلح و عهدنامه شده لهذا آمدن آن صاحب درینجا صلاح نیست بعد آن چنین صلاح افتاده که نواب

امیرخان بهادر در ضلع مارواز و اطراف مکان ناگور در توقف فروزاند رسیده شود لهذا از انجا روانه شده قطع منازل نموده

ساخته نزد نواب امیرخان بهادر رسیدیم چنانچه نواب موصوف بخاطرداری تمام پیش آمده و از راجه والی کشن گده

برای آمدن قبایلان از خط کتابت درستی نموده قبایلان را از موهنا منجو طلبیده در کشن گده فرستادیم

و مکان نهایت لوله علاقه مارواز که حاصل سالیانه تمام قریب چهل پنجاه هزار روپیه خواهد بود نواب امیرخان بهادر سند

مکان مذکور نوشته داده گفته که قبایلان خود در انجا دارند تا عرصه یکسال با مسند دار همراه نواب

و برادرم که این بهادر و انجاب در علاقه کردا[ل]
آمدیم بوقت هیچ شش گهری شب گذشته تمغه را خالی ساخته از آنجا سوار
شده فوج انگریزی و سندو... خبر رسید او شد که تا در آمده در آن وقت از دو دلی
تمغه بچه کرده نمودیم جنگ میدان جانِ خواهیم ساخت اگر جهان نگذاریم
در عالم خوبیم نمود حرمین سعت آیه کریمه کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْت
بر سیاحت نمودیم چون که فوج انگریزی سابق بر رسیده بود تاب مقاومت نیاورده
تمغه خالی نموده رفتند بهادر یکی ... تمغه از آنجا بخیر و عافیت تمام روانه شدیم
و کم سواران ... متفرق گشته همراه رفتند و الدم و برادرم کالا بهادر در
مردانه جنگی شب تار روانه شده تمام شب کوچ کرده از کناره دریا چمن رسیدیم در کنار
... زمین ... موضع مذکور به موضع بیش آمده تیار طعام نموده خوردیم و وقت
... کوچ نمودیم ... آنجا روانه شده بوقت چهار گهری روز بر آمده در ...
... آمده ... رسیدیم که خبر رسید که قریب پانصد سواران انگریزی
... این خبر ... از آنجا سوار شده ... که از آنجا ... کنیم
... سواران ... گشته ... ظهور نمودیم که ... سنگه ... آمده
... سواران انگریزی ... چهار صد طرف ... ما ... بما ... تنها
... سواران ... کنیم که ما ... دیده و الا ... خواهیم
... شد بگفتند که ... سنگه ... آمده ایم

باشد و پیش نرفته لهذا جنگ حمله موقوف ساخته جنگ توپ بم و مورچه و محاصره
بر قلعه گنوری از اندازه زیاده کردند که شب و روز گوله توپها و گوله بمها و چندان به قلعه گنو[ری]
میرسید و گردا گرد قلعه گنوری هفت جای پره های فوج نموده احاطه کرده گرفتند و در میان پره ها[ی]
فوج سواران ایستاده نمودند که کسی طرف قلعه مذکور خالی نماند و صاحبان عالیشان چنان
تجویز ساختند که بدون حمله مردمان قلعه از ضرب گوله های گوله های بم تلف شوند و باقیماند[ه]
گرفتار یا کشته سازند چونکه آمد و رفت قلعه مسدود گردید لهذا والدم و اینجانب تجویز ساخته که قریب
پنجاه سوار مردانه بوقت دو گهری شب باقیمانده از قلعه برآیند چون سواران انگریزی بیرون ایستاده
سواران انگریزی که بطرف شمال در میان پره های فوج ایستاده بودند بوقت صبح از سواران
مردانه های قلعه مقابله شده که بمجرد مقابله سواران قلعه حمله نمودند که سواران انگریزی تاب نیاورده رو بفرار
نهادند که سواران قلعه اکثری گذشته و اسپ بقلعه بخیر و عافیت رسیدند و نیز یک اسپ انگریزی گرفته آوردند و سواران
قلعه لایق تحسین و آفرین گشتند و مردمان قلعه اصلا از جنگ انگریزی تنگ و بدحواس نگردیدند و نوبت جنگ
قریب بکمال رسید چونکه از گوله های بم هر روزه اسپان و مردمان تلف میگشتند والدم صلاح فرمودند که چون فوج
انگریزی حمله بر این قلعه هرگز هرگز نخواهند ساخت اگر دو چهار ماه یا ده ماه یا زیاده در این قلعه نشسته خواهیم ماند
اکثر مردمان و اسپان از ضرب گوله بم تلف خواهند گشت و صاحبان عالیشان با کمک فوج بذارین ما
ما را امید امداد از کسی جا منظور نمی آید و از فضل حق سبحانه تعالی در شوره جنگ هیچ فتح نماند که ظهور
رسید لهذا حالا مکان قلعه هذا را خالی نمودن صلاح احسن است چرا که اگر دو چهار ماه دیگر جنگ بسازیم چه خواهد
خالی ساختن قلعه گنوری بیجا و دور مردانگی تمام معلوم میشود یا چون نمودن رسیدن الهم

دادن آنها والدم حکم داده چونکه بموجب نوشته بالا مردمان باقی ماندگان قلعه بدون فرمان نازی

بی مهار شده بودند لهذا همراه چار پایان یک زنجیر قریب پنجاه هفت مردمان خود بخود کمر بسته قطره فتن

آغاز نموده غرضیکه همه مردمان همراه زخمیان قلعه را خالی کرده بدر رفتند والدم را ازین ماجرا اطلاع نبود

و بجائیکه جامه گردیده بود بران خیمه نشسته بودند که در ضمن خبر رسید که همه مردمان قلعه را خالی ساخته

همراه زخمیان بدر رفته و قریب دوازده کس نزد والدم در قلعه مانده خالی شدن قلعه کمونه ور بعد از

والدم و برادرم کلان بهادر در قلعه گنوری و انجا بود جنگ نمودن فوج انگریزی

از قلعه مذکور ازین باعث لاچار گشته بر اسپ سوار شده بیرون دروازه استاده یک سوار همراهی

خود از دیار برادر کلان بهادر فرستاد چنانچه برادرم کلان بموجب حکم والد خود بمکان باغ ملحق ساخته

نزد والدم رسیدند و از انجا بطرف قلعه گنوری راهی شدند چنانچه همگی ملازمان از قسم سوار و پیاده از والدم علیحده

گشته بدیگر طرف فرار گشتند غرضیکه از پنجاه شصت سوار در وقتیکه پاس شب باقی مانده در قلعه گنوری داخل شدند

و انجا نان اداء تسلیمات نموده خدمت کماحقه بجا آوردیم و صبحی مکان خالی یافته فوج انگریزی در قلعه کمونه

آمده تعاقب میکردند و در مکان باروت خانه که تاریکی کمال داشت کسی شخص آتش آورده روشنی میکرد که آتش در

باروت خانه زد که پریده گشت و قریب بانصد هفت صد مردمان فوج از صدمه باروت مرده شدند که ازان قتل مشهور گردید

از قلعه کمونه تا حال هم جنگ کرده مردمان فوج انگریزی تاراف ساخته جرنیل لکس صاحب فوج بعد چهار روز

از کمونه کوچ نموده بقلعه گنوری رسیده متوجه بطرف زمیان مغرب و جنوب کنده تا تمام ساخته و توپهای کلان

توپهای بیجا نام عباره بر قلعه گنوری از حد زیاده دن شروع ساخته بطوریکه جنگ مورچه ها و غیره قلعه مسکوبه نموده بودند

قلعه گنوری مساعت چونکه جنگ حمله و سرنگ از قیاس صاحبان عالیشان بیرون رفته بود در حمله قلعه کمونه فوج انگریزی

صاحبان عالیشان خواهد شد و من فوج انگریزی حکم موقوفی جنگ نموده داده ام چنانکه
صاحب هم فوج خود حکم موقوفی جنگ نموده دهند چنانچه والدم از مردمان ملا زبان انگریزی حکم
نوشته گرفتن اشتهارها بیرون نموده و این هم گفت که اشتهارهای اندرون قلعه مردمان من و ایشان رسانید
داد و حکم موقوفی جنگ بمردمان قلعه نموده و اشتهارهای اندرون قلعه از مردمان خود بیرون کرانیده بودند و
اشتهارهای باغ را برادرم کلان بهادر از باغ بدر کرده و برای اشتهار صاحبان انگریز دو نشان ها انداخته بر دیوار
چنانکه چهار ساعت ولیکن اشتهارهای گورا از وقت صبح بر جهنگره و شترها انداختند جهنگره ها و شترهای
فوج سیر بندد و باز می آمدند غرضی تا چهار گهری باقیمانده همین طور جهنگره ها و شتران
قیاساً معلوم میشود که از پنجهزار زیاده مردمان فوج انگریزی بقتل رسیدند و والدم از برادرم کلان
بهادر صلاح گفت که مردمان قلعه همه افسران معینه قلعه داران وغیره کشته گشتند ازین باعث مردمان باقیمانده
بدون افسران مثل شتر بی مهار ماندند لهذا همین صلاح احسن است که ایشان مکان باغ را خالی نموده معه همگی
مردمان درین قلعه آمده انتظام و بندوبست قلعه قرار واقعی نموده بگیرند سوای ازین موقوفی جنگ هم از طرفین گردیده
لهذا البته پنج نفر سپاهی بر دروازه باغ بطور محافظت معینه نموده هند برادرم کلان بهادر از این سخن
عار و ننگ کمال بود که اول مکان باغ خالی شود لهذا فرموده والدم کار نکرده خالی ساختن مکان باغ منظور
نساخته و سبب منظور نساختن اینست که سابق از قلعه داران گفته و از برادرم کلان بهادر سخنان تکرار چنان
بعمل آمده بود که قلعه داران گفته بودند که باغ با چند خواهد جنگید برادر کلانم فرمود که با قلعه خواهد جنگید پس قلعه داران
مذکور گفته که این ممکن نیست که از قلعه خالی گردد پس برادرم کلان فرمود بلکه بعد از چهار گهری از قلعه خالی خواهد شد بعد
چونکه وقت شب گردید و آفتاب غروب گشت

آواز بر داشتند که ما هر دو از قوم سادات ایم و پیغام آورده ایم گولی بندوق بمن
بدروازه قلعه رسیده ایستاده ماندند و اطلاع بخدمت والدم نمودند چونکه والدم از قوم سادات
نهایت اعتقاد بود ازین باعث هیچ نگفته و ایشان را پیش خود طلبیده بتعظیم و تکریم پیش آورد و خط
از دست آنها گرفته خواند چنانچه خلاصه خط اینست * که جوانمردی و شجاعت ایشان هم چو آفتاب
هویدا گشت و مثل آنصاحب شجاعت و مردانگی دیگری در جهان نیست و حق جنگ از طرفین بانداز بنا
بظهور رسید که حالا جنگ نمودن در فوج انگریزی نمانده بنابرین هم از شجاعت و دلاوری آن حضرت
بعید نیست که لاشهای فوج انگریزی را برداشتن دهید که لاشها برداشته تجهیز و تکفین آنها انجام
نمایند وقت والدم در جواب خط نوشته حواله سادات مرسلین نموده رخصت کردند و خلاصه مضمون جواب خط
اینست * که خط مرسله آنصاحب در باب برداشتن لاشهای فوج انگریزی رسید حالا وقت بست
صبح بوقت و در روشنی لاشها را برداشته خواهم داد پس سادات مذکور جواب خط گرفته همان وقت
نزد جرنیل دوگلس صاحب رسیده خط مرسوله حواله نموده داد چونکه جرنیل موصوف نهایت خوش گوی و
اگر جواب با صواب اثر و والدم میر سید حسین کلی که ذکر جرنیل موصوف مانده افواج بای استقامت الا انجا
لغزش مسابقت از باعث مدارج جواب باصواب تحمل گشته استقامت ورزیده چونکه شب آخر گشت
و آفتاب بر آمد جرنیل موصوف یک خط اسمی والدم نوشته بدست همان سادات داده فرستاد و عقب ایشان
قریب سه صد چهار صد دولی ای کهاران و قریب دو صد سه صد چهکره ها و قریب چهار صد پانصد شتران برای
لاشها مع خط بدست همان سادات ها فرستاد و خلاصه مضمون خط اینست که بموجب نوشته آنصاحب بنده
برای آوردن لاشها فرستاده شده است که بموجب قرار خود لاشها برداشتن دهند مین فی ازهم و ممنون

۹۱ با وجود گوره‌ها عالیشان صاحبان ساخت تباه بالکل را انگریزی فوج شده افروخته وهمه ده
و ران آفتاب شدن غروب وقت بعد ازان نمودند بجا و از جای اصلا و باروت آن بالای سوران
و بند نصرت سابق انس انگریزی فوج چونکه ساخته انگریزی فوج بر شمشیرانی رسیده خندق در و نموده حمله
فیل ضعیف مورچه که داد دست عظیم فتح و نهادند فرار بگان باقیماندگان و بود شده تباه و بارود و رحبی در
مردانه حصه دو قریب و آمدند بکار مردانه نفر ششصد قریب قلعه از ها حمله جنگ در ساخت تباه را آن
حمله روز چنانچه بودند دارگونه قلعه رشته این رام کرپا و سنگه درس لطو خان ذوالفقار و مسیمیان و شدند زخم
زود آن خواجه بر طعام رفیقان از نفر پنجاه و صد یک قریب والدم همراه از و شدند کشته گور مذکور قلعه دار
والدم پاش طعام خاصه گذشته شب پاس یک وقت انگریزی حمله فرار بعد نماند زنده هم یکی انجا از و بند میسیحو
همگی کارندگان و دانه افسران و گردانیدند سوبد آب والدم وقت آن در چور همراه که بند کسیتی آوردند
هم انگریزی فوج در و نماند حیات قلعه در مردان گشت برهم قلعه ولت و بند انتظام باعث ازین آمدند بکار
بود مغرب و شمال میان بطرف اکبر سواران فوج دیره و افتاد تخلل انگریزی ها مورچه از ماند جنگ حالت
بنگاله علاوه کمال تلنگه پیادگان فوج دیره در شدند کنیو فوج ها دیره تحاشل انجا از نماند قایم
کسی از ها دیده گرکس بودند فوج همه افسر کمال که صاحب کس جرنیل باعث ازین دیده گر حواس وغیره
گفت شخصی آخر بارود انجا از رسانند بقلعه رفته گرفته خط من طرف از که شود میسر شخص کسی که میگفت
سادات قوم از اگر وقت درین و میکند زیاده از سادات قوم تکریم و تعظیم و عزت و حرمت بهادر خان گفته
[illegible] فوج از جرنیل چنانچه بقلعه البته رسید نفر کسی
[illegible] قلعه رسید [illegible] طلب سادات قوم از سوار دو

افتاد برچهی از ضرب گولیها از جابجا شکسته شده رفت بعد ازان شمشیر کشیده جنگ میکردند

از فضل حق سبحانه تعالی بر جسم مبارک حربه ها کار نمیکردند ... یک نردبان که دو طرف زخم خورده [illegible] کرد

بر یک دهان هر دنده ... شش چهار چهار گوره ها بالا بودند چنانچه بر یکی نردبان ... بالای ... بودند

هشتاد گوره آمده بودند و تنها میزدند و شش نفر گوره برخسته شدند و تنها میزدند چنانچه ضرب ... بودند و تنها

صدها مردان را انجام شجاعت الغی شدند چنانکه تا عرصه ششکه بر یکی دین طرف حربه بالای شمشیر

و برچهی نیزه میشد حتی که نیزه و قلم یکی از دیگر زور رسیده میکردند بعد ازان بندوق ... طرف می

درین جنگ جدل سخت صعوبت سنگ و غیره و ترت تازه مردانه از رفیقان ... ادهم کشیدن ... بریده

صاحبان عالیشان نیزه ... رشته بجهت ... الدم ... بسیار ... شد ... بر یکی ... باد ... قرار

اگر دو اعدام در حالت آن ... ادم کنت ... از فضل حق سبحانه تعالی ... بر یکی ... گرده ...

ان شاء الله تعالی عنقریب همه را ... و تیغ ... خورده شده ... از وقت ... شده بود و ...

اکثری تر باقی ... بندوق ... شمشیر و نیزه و بندوق و غیره ... دو ...

انداخته که آتش در میان خندق ... روز ... حصه ... سلیمان ... لازم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ی دلاوران فوج برخیزید و حمله ساخته دست بالا رسیده همه مردانه اعمل رسانید چنانچه از دندان
ی موصوف یکی مردمان برجا نشستند و نردبان در خندق برج مذکور انداخته چند یکی نان [illegible]
و اراده بالا آمدن ساختند برادرم کلان بهادر که خود در انجا موجود بود [illegible] حمله ساخته مردان
را بالا آمدن نداد و درین عرصه جنرل صاحب [illegible] مردان [illegible] چون جرنیل [illegible]
زینجا حمله پیش نخواهد رفت لاچار از انجا معه فوج انگریزی روان گشتند بطرف دیگر [illegible]
برج مذکور با فاصله دوازده قدم رسیده و درخت ببول که بر کنار خندق در آمده بر وی نهان
خته و جرنیل صاحب بهادر گردن [illegible] را بدست خود گرفته در خندق می آمد و میگفت که درین [illegible]
عمل ... از زمان جان عالیشان ... بر دل ... بانجا بالا آمده بر آمده همه مردان
باغ را فضل ... فوج انگریزی برج بطرف فصیل ... گشته آن زمان برادرم کلان بهادر از
... مذکور گفت که از فضل الهی حق سبحانه تعالی حمله انگریزی انجا پیش نرفت از ... اراده حمله
بکر ... منبر ... من ... انجا ... روانه می شوم فوج انگریزی بجا که حمله
خواهد ساخت ... انجا رسیده ... گشت ... مردانه گفت که الصبا با جمعیت تمام از انجا بمقابله
که تا ... برج فوج انگریزی آمدن ... بعد آن برادرم کلان بهادر معه سه چهار نفر رفیقان خود از
برج مذکور روان شده بمقابل مقابل فوج انگریزی ... نردبان در خندق انداخته بودند تمام ...
نشست چون ... نهاده ... مردانه از رفیقان برادرم کلان بهادر ... شده ... مردان
... بودند ... از طرفین جنگ جدال نهایت گرم گشت و درین عرصه چهار زخم گولی
... جرنیل ... صاحب بهادر رسید لیکن جرنیل مذکور با وجود زخم ها ... می گرفته

جنگ نموده مورچه گرفته شود که در عرصه دو گهری شکست رسید و در تاریک شب [illegible]

بوجه احسن تیار خواهند کرد و او و چند سپه دار را گردانیده بود عرض نمود که اگر انگریزان قبل از رسیدن [illegible]

قلعه خواهند ساخت فتح انگریزان خواهد شد [illegible] قلعه [illegible] حمله انگریزی [illegible] خواهند داد فتح قلعه [illegible]

خواهد بود آخر بعد توقف دو گهری [illegible] اصلاح حمله مورچه مقرر گشته حمله نمودن فوج

انگریزی بر مکان باغ و قلعه کمونه همان روز وقت دو پهر روز فوج انگریزی تیار گشته [illegible]

[illegible] حمله بطرف باغ روان شدند [illegible] جنگ از قلعه بطرف باغ میرسیدند [illegible] کلان [illegible]

[illegible] فوج انگریزی [illegible] حمله بطرف باغ [illegible] تیاری نموده [illegible] انگریزی [illegible]

از باغ بطرف مشرق شد بطرف شمال آن [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] بطرف شمال قریب [illegible] فصیل [illegible] بطرف مشرق [illegible]

[illegible] کلان [illegible]

[illegible] فوج انگریزی [illegible] قدم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فوج انگریزی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جرنیل [illegible]

گر از آنان که در قلعه رسد چون حالت قلعه بایں نوبت رسید او دیه جمعدار در خلوت آمده عرض نمود
که کار قلعه تمام گردید تا بحدی که خندق قلعه و رقابوی طرف ثانی شد اگر خندق و رقابوی آن می باید
تا در سعی خیمه و غیره نموده قلعه و رسد میکردیم حالا همین مناسب است که این قلعه را خالی نموده بقلعه گوری
رسیده جنگ باید ساخت چراکه این قلعه لایق جنگ نمانده و در خالی ساختن درنگ دو گهری هم نمودن از عقل
بعید در جواب آن والدم گفت که الحال از من نمیشود که قلعه را گذاشته بیرون شوم او دیه مذکور گفت پس
مثال سگ مقتول خواهید شد آخرش والدم اقبال خالی نمودن قلعه نکرده و مردن خود را اختیار ساخت
باز او دیه مذکور عرض ساخت که اگر همین منظور است مورچه که قریب خندق بفاصله ده قدم است
او از آن قلعه حمله نموده بمورچه مذکور قایم شوند و مایان معه پانصد سلحدار مرد این همه حمله مور
رسیده در عرصه و پاس عمر رحیمان مضبوط کرده خواهم داد که حمله انگریزی آن تمسی و پیش نخواهد رفت مورچه
قایم ساخته بعد آن خندق که عقب مورچه مذکور خواهد فتاد از سر نو درست معه دیوار ریگی بطوریکه پیشتر بود
تیار کرده خواهم داد چنانچه برادرم کلان بهادر حمله نموده زدن مورچه انگریزی بعد آن در انجا مورچه خود
قایم ساختن اقبال ساخته والدم فرمود یقین کلی است که ایشان حمله نموده فوج انگریزی را از مورچه بدر کرده
خواهند داد مگر بعد آن در آن مورچه قایم ماندن نظر نمی آید برادرم کلان بهادر عرض نمود که اگر از فضل حق
سبحانه تعالی فوج انگریزی را فرار کرده مورچه بدست خود خواهم آورد بعد آن تا که جان در بدن خواهد ماند از پاهای خود
مورچه را گذاشته بقلعه نخواهم آمد مگر بعد مردن هر کسی که خواهد پای من گرفته کشان کشان از مورچه بدر کند
در این زمان چاره نیست والدم فرمود که همت مردان مدد خدا انشاء الله تعالی ایشان مورچه را زده قایم خواهند ماند
لیکن امروز وقت دو گهری روز باقیمانده ایشان معه همراهیان سفعان خود از باغ در ینجا آمده حمله سازند که در روز و...

مگر آن زمان که در قلعه رسند چون حالت قلعه باین مرتبت رسید اودیه جمعدار در خلوت آمده عرض نمود
که کار قلعه تمام گردید تا حدی که خندق قلعه در قابوی طرف ثانی شد اگر خندق در قابوی ایشان می بود
تا در سهی خیمه وغیره نموده قلعه در دست میکردیم حالا همین مناسبت که این قلعه را خالی نموده بقلعه گهوری
رسیده جنگ باید ساخت چرا که این قلعه لایق جنگ نمانده و خالی ساختن در یک دو گهری هم نمودن از عقل
بعید در جواب آن والدم گفت که الحال از من نمیشود که قلعه را گذاشته بیرون شوم اودیه مذکور گفت که
مثال سگ مقتول خواهید شد آخرش والدم اقبال خالی نمودن قلعه نکرده و مردن خود اختیار ساخت
باز اودیه مذکور عرض ساخت که اگر همین منظور است مورچه که قریب خندق بفاصله ده دست منهدم آمد
دلاوران قلعه حمله نموده مورچه مذکور قایم شوند و مایان سه یکصد بیلدار مرد این همره حمله مورچه
رسیده در عرصه دو پاس مورچه جهان مضبوط کرده خواهیم داد که حمله انگریزی آن مورچه پیش نخواهد رفت و مورچه
قایم ساخته بعد آن خندق که عقب مورچه مذکور خواهد افتاد از سر نو درست معه دیوار ریختی بطوریکه پیشتر بود
تیار کرده خواهیم داد چنانچه برادرم کلان بهادر حمله نموده زدن مورچه انگریزی و بعد آن در آنجا مورچه خود
قایم ساختن اقبال ساخته والدم فرمود که یقین کلی است که ایشان حمله نموده فوج انگریزی را از مورچه بدر کرده
خواهند داد مگر بعد آن در آن مورچه قایم ماندن بنظر نمی آید برادرم کلان بهادر عرض نمود که اگر از فضل حق
سبحانه تعالی فوج انگریزی را فرار کرده مورچه بدست خواهیم آورد بعد آن تا که جان در بدن خواهد ماند از پای خود
مورچه را گذاشته بقلعه نخواهیم آمد مگر بعد مردن هر کسی که خواهد پای من گرفته کشان کشان از مورچه بدر کند
در آن زمان چاره نیست والدم فرمود که همت مردان مدد خدا انشاء الله تعالی ایشان مورچه را زده قایم خواهند نمایند
لیکن امروز وقت دو گهری روز باقی مانده ایشان همراهیان و رفقای خود از باغ در آنجا آمده حمله سازند که در روز روشن

صاحب مورچه حکم داد آنچه بهتر دانید بعمل آرید بیلداران انگریزی آن زمان کیسه‌های باروت در سرنگ
نهاده ڈات واده آتش دادند قریب دوازده فرد از پسران اودیه و دیگران که دران سرنگ
بود هلاک گشتند از انها یک هم زنده نمانده از جای که سرنگ انگریزی بر آن رسانیده بود از خندق
برج قلعه فاصله ده دوازده قدم خواهد بود مگر حوالی عمیق مثل چاه گردید و بعد آن فوج انگریزی گوله
توپ شب و روز زدن اختیار نمود و تا سه روز همه گوله‌ها در زمین پایان قلعه و اطراف آن می‌افگندند
که انگریزان با وجود دانایی هزارها گوله چرا زیر زمین می‌زنند چه خواهند ساخت چنانچه روز چهارم همگی
زمین از ضرب گوله‌ها پریده چنان در خندق افتاد که ته زمین خندق از مورچه انگریزی به نظر افتاده
باشد بعد آن بطرف دیگر خندق که برو دیوار ریخی بود از زیر تا بالا گوله‌های توپ زدن شروع نمودند
که خندق مذکور از زیر تا بالای دیوار ریخی شکسته شده زیر رفت و بسبب زدن گوله‌ها دیوار ریخی خندق
درست کردن صورت نمی‌بست مگر اندرون خندق بیلداران قلعه نشسته بجای کهنه خندق معه دیوار ریخی
برباد شده بود و می‌نشستند هر دو طرف جای مذکور که بفاصله بیست قدم دیوار در خندق که بلند دیوار مذکور از
عمق خندق تا دیوار ریخی درست کرده داده و در میان دو دیوار که بسبب مسمار شدن دو کناره خندق
توده خاک شده بود بر آن هیزم‌ها و چپرها انداخته لبالب ساخت و این تدبیر برای این نموده بود که اگر حمله خواهند
بسبب دیواری هر دو جا فوج انگریزی آید و وقت حمله آتش بران چپر و هیزم انداخته شود که آتش بالا
گردد و حمایتش رفت مگر وقتی که خندق بطول ده درعه معه دیوار ریخی برباد شده راسته گردیده بود دران
زمان از خندق مذکور بفاصله ده قدم مورچه انگریزی مضبوط تیار کرده گرفت فوج انگریزی از مورچه مذکور که بفاصله
ده قدم از خندق شکسته بود مخوف نشسته بدون جنگ اندرون قلعه بیاید کسی از مردمان اطلاع و خبر نشود

مگر آن زمان که در قلعه رسند چون حالت قلعه باین صورت رسید اودیه جمعدار در خلوت آمده عرض نمود
که کار قلعه تمام گردیده تا بحدی که خندق قلعه در قابوی طرف ثانی شد اگر خندق در قابوی ایشان می بود
تا درستی چیز و غیره نموده قلعه درست میکردیم حالا همین مناسبت که این قلعه را خالی نموده بقلعه گوبری
رسیده جنگ باید ساخت چرا که این قلعه لایق جنگ نمانده رخالی ساختن و تنگ دو گهری هم نمودن از عقل
بعید در جواب آن والدم گفت که الحال از من نمیشود که قلعه را گذاشته بیرون شوم اودیه مذکور گفت بسیار
مثال بیک مشغول خواهد شد آخر شش والدم اقبال خالی نمودن قلعه نکرده و مردن خود اختیار ساخت
باز اودیه مذکور عرض ساخت که اگر همین منظور است مورچه که قریب خندق بفاصله ده قدم است
دلاوران قلعه حمله نموده بمورچه مذکور قایم شوند و مایان سه پانصد بیلدار مرد اینجا همراه حمله مور
رسیده در عرصه دو پاس مورچه را چنان مضبوط کرده خواهیم داد که حمله انگریزی آن کسی مورچه پیش نخواهد رفت مورچه
قایم ساخته بعد آن خندق که عقب مورچه مذکور خواهد افتاد از سر نو درست معه دیوار ریزی بطوریکه بیشتر بود
تیار کرده خواهیم داد چنانچه برادرم کلان بهادر حمله نموده زدن مورچه انگریزی بعد آن در اینجا مورچه خود
قایم ساختن اقبال ساخته والدم فرمود که یقین کلی است که ایشان حمله نموده فوج انگریزی را از مورچه بدر کرده
خواهند داد مگر بعد آن در آن مورچه قایم ماندن بنظر نمی آید برادرم کلان بهادر عرض نمود که اگر از فضل حق
سبحانه تعالی فوج انگریزی را فرار کرده مورچه بدست خواهیم آورد بعد آن تا که جان در بدن خواهد پایدار پا بهای خود
مورچه را گذاشته بقلعه نخواهیم آمد مگر بعد مردن هر کسی که خواهد پای من گرفته کشان کشان از مورچه بدر کند
در آن زمان چاره نیست والدم فرمود که همت مردان مدد خدا انشاء الله تعالی ایشان مورچه را زده قایم خواهند ماند
لیکن امروز وقت دو گهری روز باقیمانده ایشان همراهیان معه تعفان خود از باغ در اینجا آمده حمله سازند که در روز روشن

صاحب مورچه جکو ادا انچه بهتر دانید بعمل آرید بیلداران انگریزی الی ان بپای برود در سر
نهاده ذات داده آتش زدند قریب دوازده فرد از پسران او و دیگران که در ان سرنگ
بود کشته گشتند از انها یک هم زنده نمانده از جای که سرنگ انگریزی مین رسانیده بود از خندق
برج قلعه فاصله دوازده قدم خواهد بود دیگر موری عمیق مثل چاه کرده بعد آن فرنگی گوله ها
توپ شب و روز زدن اختیار نمود و تا سه روز همه گوله ها در زمین ماندند قلعه والا با هم منکفتند
که انگریزان با وجود داناییها اینقدر گوله چرا زیر زمین میزنند چه خواهند ساخت چنانچه روز چهارم
زمین از ضرب گوله ها بریده چنان در خندق افتاد که ته زمین خندق از مورچه انگریزی نظر افتاده
باشد بعد آن بطرف دیگر خندق که برو دیوار رینی بود از زیر تا بالا گوله های توپ زدن شروع نمودند
که خندق مذکور از زیر زمین تا بالای دیوار رینی شکسته شده بر زمین افتاد و بسبب زدن گوله ها دیوار رینی فرو خندق
درست کردن صورت نمی بست اگر اندرون خندق بیلداران قلعه رفته بجای که خندق معه دیوار رینی
برباد شده بود و میشد هر دو طرف جای مذکور که بفاصله بیست قدم دیوار در خندق که بلند دیوار مذکور از
عمق خندق تا دیوار رینی درست کرده داد و در میان هر دو دیوار که بسبب مسمار شدن آن دو کناره خندق
تو ده خاک شده بود بر آن هیزم ها و چپر ها انداخته بالب ساخت و این همه برای این نموده بود که اگر حمله
بسبب دیواری هر دو جا فوج انگریزی آید و برق حمله آتش بر آن چپر و هیزم ها انداخته شود که آتش
گردد و جای پیش رفت نگردد وقتی که خندق بطول ده درعه دیوار رینی برباد شده راسته گردیده
زمان از خندق مذکور بفاصله ده قدم مورچه انگریزی مضبوط تیار کرده گرفت فوج انگریزی مورچه
... خندق ... بود ... ؛ در جنگ اندرون قلعه بماند کسی از مردمان قلعه اطلاع

رفته فی الفور سحیبی و چالاکی بر بالا رو و چانه رسیده برابش آب ریزی بر دو آتش ملک کور را سرسا

و این بهادت لاوری با بود که مود و مرکسی آدم چانه برابر اختیار لاوری نموده قیاس نماید یا و خود آتش

شور آن یار دو چانه آید و حالا انصاف است چند آید با خود این نسخه یافت و روز که موجه بنا

از سرنگ قلعه تباه گردید و دیگر سرنگ ها انگریز که طرف قلعه روان شده بودند از صدمه سرنگ قلعه تباه گردید

بعد آن صاحبان عالیشان سرنگ دیگر روان ساختند از خندق قلعه فاصله یازده قدم مانده بود که مسمی

او دیه جمعدار تلنگان بخدمت والدم عرض نمود که سرنگ انگریزان تا خندق رسید بایان سرنگ

رخنه ساخته زیاد گرد بود خواهیم داد والدم از آن گفت که ایشان جنگ سرنگها بی زیاد

کرده است حالا سرنگ طرفانی قریب رسیده میگویند چنان شود که بسبب تند جنگ تباه شوند زیرا که

در جنگ قلعه حرکت خواهد افتاد و نیستران او دیه مذکور که مردانه کمال وینداز و الا ور خود عرض نمود که با

از مردن اندیشه یک ذره هم نیست اگر سرنگ آتش داده شود تا هم اندیشه نمی سازیم سرنگ آتش

زده مذکور را بدست گرفته یک طرف نموده گفته ما هی رود بکشش یکبارش آورده پیش حضور

والدم هر چند که انکار منع ساخته لیکن از شجاعت خود خیال نموده از خندق کنج سرنگ در یک

روان نموده قریب سرنگ طرفانی رسانیده چونکه بر دل تلنگان طرف ثانی هراس کمال آن بود و از نامردی

همچو دلیران لوت دند سرنگ قلعه را دریافته بدجوش گشته بصاحب سپه عرض نمود که تلنگان

سرنگ خود در قریب سرنگ سرکاری رسانیده میخواهند که سرنگ را بطور سرنگ سابق رخنه زده

نمایند صاحب موصوف از این ماجرای اندیشه کمال ساخته گفت که حالا چه باید کرد تلنگان انگریزی

عرض نمودند که حالا سرنگ انگریزی که تعمیر شده اگر حکم شود تلنگان قلعه را

سوزان بهم ریخته سرد می نمودند دلاوران ماهر بروقت از دولچه‌ها آب بر آتش سوزان انداختن ...
مردان از زیر دیوار نیز گولی بندوق تفنگ و جزایل می زدند و صاحبان عالیشان برای محافظت و ...
دولچه‌ها فراوان جهت پاسبانی آب بر آن ساخته بودند که بدین وجه بیشتر از طرفین مشغول بودند لیکن صاحبان عالیشان
از گشودن دشمن و استحکام مورچه بطرف قلعه باز نمی آمدند و گاه بود قتل و جنگ والدم تا ساعتی که ... مورچه اکثر ...
مستعد بودند و دست خود برده تیر جانان که به شجاعت بی‌نظیر بود دست جنگ و نشان درم کلان نهاده ...
نشانه ... بجا نیک دیده و سر مبارک والدم تو بر سر جانان خان ... کور بود در عرصه گولهٔ انداز صاحبان عالیشان
گولهٔ توپ از مورچه که بر جاده بس نمودند و سر گرد و گولهٔ مذکور بر سر جانان خان رسید که به یک و ... جام شهادت
چشید و چند کس از جوانان همراه جانان خان که هم بر سر مبارک والدم رسید مجروح گشتند بعد از مجروحی ...
حمله انگریزی شروع شده گرد والدم با وجود مجروحی همه دلاوران قلعه پیش شده داد مردانگی داده تن تنها ...
انگریزی جمع شده و گرد و غبار جنگ در یک جا ... نمودند مگر آنکه ... باروت خانه ... سقف محفوظ
به بالای آن سقف دیگر یعنی دو چند در گنبدی تیار کرده و قریب پانصد من باروت نهاده بود قریب باروت خانه
به وقت دوپهر روز والدم در یک مکان دیگر آرام می فرمودند ... گولهٔ آهنی بم یعنی غباره صاحبان عالیشان
از مورچه خود بر قلعه بجانب مکان ... رسید و از آن ... بم بر باروت خانه ... افتاد و گوله بم
بر سقف شکسته پاره پاره گشت و آتش در سقف زیرین ... باروت خانه ... شعله دود از آن ...
والدم ... که هر دو ... مردان قلعه تلف خواهند گشت لهذا بر باروت خانه ...
... زندگی باقی ... امید ... آتش سوزان ...
... شجاعت ... مردانگی ...

امداد من بکنید و سواران آب باراد و انیده اولا میر امداد علی نیزه بدست گرفته بر صاحب انگریز
که دویده میرفت رسید صاحب مذکور سونٹه یا چوب بید در دست داشت بر دست میر امداد علی خان مذکور بزد
که از ضرب او دست از کار بماند و عقب آن مسمی کرم خان رسیده برچهی که در دست داشت بر سینه صاحب انگریز
مذکور چنان بزد که سنان برچهی از پشت او برآمد باز برچهی را کشیده و از عقب او دیگر سواران
میر دراب علی و محلوت سنگه و اپرو سنگه همه ها رسیده حربه برچهی ها و نیزه ها پنج سواران زدند که صاحب
انگریز مذکور کشته شده بر زمین افتاد مگر صاحب مذکور بوقت خوردن زخم ها تا فاصله پنجاه قدم زخم خورده رفته
خورده افتاد و سواران گارد انگریزی که قریب پنجاه شصت سوار بودند اصلا از جا خود نجنبیدند حتی که انگریز
مذکور از سواران گارد خود بفاصله چهل قدم رسیده کشته گشت بعد آن پنج سوار مردانه صاحب
مذکور را کشته از انجا باز گشته بخیر و عافیت تمام بباغ رسیدند و مورد تحسین و آفرین گشتند و صاحبان
عالیشان موجب این طریق در روز روشن بطرف قلعه کندیده روان نیساختند و بور از محلوچ برکرده
پیش نموده در عقب آن کنده نیساختند و باز بور مذکور را قدری پیش روان کرده کنده می نمودند
دلاوران قلعه بموجب حکم والدم درسته حقه های پر بارود و آتش داده بران بور بها محلوچ مذکور
زده زده بسوختند صاحبان عالیشان بعد آن بور بها محلوچ را چرم خام کشیدند که از صدمه آتش محفوظ
باشد بعد آن دلاوران مردانه بموجب حکم والدم صدها گولی بندوق بران بوری پوشیده چرم خام زدند
که بسبب ضرب و صدمه گولیها چرم دریده محلوچ از یک جا نمایان میشد بعد آن حقه های پر بارود آتش
زده برجا نمایان میزدند که بوری مع خیمه میسوخت صاحبان عالیشان چندها دو تجی چرم تیار کرانده نموده
تو در تو ساده بودند که قلعه ...

اصلا ایشان نخورده کرد اگر کشش کند دیده مورچه درست تا بوقت صبح تیار کرده گرفتند
مردان دیگر دران مورچه داخل نموده استقامت ساختند و صاحبان عالیشان که شهنشاه زمانه اند
فوجی کلی تلف میگردید دیگر افواج از جهاد دیهای هر ضلع میرسید بایان که بنسبت صاحبان عالیشان
و مثل آفتاب و ذره بودیم و چهار هزار مردم سوار و پیاده در هر دو قلعه بموجب تفصیل در قلعه کمونیر هزار
و در قلعه گنوری یکهزار و از تنها قدر که در جنگ تلف میشدند کم میگشتند و یک آدم از انهم امداد از جای
نمیشد نگاه بر حق سبحانه تعالی ساخته تا بجان کوشش میکردیم و مردانه با قلعه روز و شب جان کف
نهاده کار نمایان ساختند لیکن بالکل همه حال روز بروز کار بر یک ماه تنگ شد اگر نسیم عمر باید دیگر مختصر از حد نوشته
میشود چنانچه یکروز بوقت چهار گهری روز باقی مانده برادرم کلان بهادر از قلعه در باغ آمد و ازدر سنگه
که همیشه هر روزه دوربین در دست گرفته نگاه بر چهار طرف میساخت ازدر سنگه مذکور آنچه که حال
انعقاد دوربین دیده بود بخدمت برادرم کلان بهادر عرض نمود که آنجناب این دوربین در دست گرفته نگاه
بر این درخت پیپل که بطرف شمال بفاصله دو صد قدم در میدان ایستاده است فرمایند برادرم کلان
بهادر بموجب گفته او دوربین در دست گرفته نگاه بر درخت مذکور ساخته بخوبی غور نمود دیدند که بر
درخت یک صاحب انگریز دوربین در دست گرفته تماشای قلعه و باغ میسازد فی الفور برادرم کلان
بهادر بر پنج اسپان خاصه سواری خود زین کرانده مسمیان خوشحال سنگه و ازدر سنگه و میر اسد الله
و سید امداد علی و کرم خان این پنج مردانه کار را بر اسپان سوار کرانده فرستاد که انگریزی که بر درخت
او را گرفتار کرده یا کشته نموده بیایند وقتی که هر پنج سواران مذکور از دروازه باغ بیرون آمدند صاحب انگریز
دیده از درخت بزیر آمده راه گریز بطرف سواران گذار خود اختیار نموده و آواز میداد که ای سواران کار

و سرنگ انگریزی بدین وجه تیار نموده بود که راست و چپ لکهی چوب‌های ایستاده ساخته بالای آن
تخته‌های برکار بطور سقف انداخته بودند چنانچه دلاوران و بلداران مردانه با همگین چوب‌ها و تخته‌ها
برآورده بقلعه آوردند حتی که تا دروازه مورچه تخته‌ها و چوب‌ها برآورده بردند که یک چوب هم
در سرنگ مذکور نماند چونکه صاحبان عالیشان مالک ملک و صاحب فوج و خزانه و در شجاعت و مردانگی
مثل آن نهاد دیگری نبود و مالک همگی ملک هندوستان شده بودند و رئیسان هندوستان که مقدور یک لک
فوج می‌داشتند از دو پلاتن انگریزی مقابله جنگ نداشتند و با این مقدور چهار هزار آدم و در همه جنگ
که حق سبحانه تعالی فوج انگریزی را پس پا میکرد و صد با مردان فوج انگریزی تلف میشدند فی الفور دیگر فوج
همانجا قایم می‌شد و سر مورچه جنگ تجاوز و حرکت تعاقب و شکستی نمی‌شد باری صاحبان عالیشان بهادر پیشتر قدم
و روز در لحظه بلحظه مینهادند چنانچه باوجود شکست سرنگ اول شان پنج سرنگ دیگر همان وقت تیار ساختن
شروع نمودند بلداران قلعه احوال سرنگ‌های مذکور دریافته یک سرنگ از طرف خود تیار ساخته
باروت نهاده آتش دادند که از صدمه آن هر پنج سرنگ پست گردیدند و مردمانیکه در سرنگ آنها بودند
بزیر زمین ماندند بعد آن دیگر سرنگ‌های طرف ثانی بطرف قلعه روان گشته پرانیدن مورچه
انگریزی از سرنگ و نیز یک سرنگ از طرف قلعه روان ساخته زیر مورچه انگریزی رسانیده
بوقت یک نیم پاس شب گذشته قریب هزار دلاوران قلعه بند و بهادر جرأت کرده حسب حکم والدم
بطرف مورچه تا دامن استاده شده بودند که در آن سرنگ باروت نهاده آتش دادند که با کل مورچه
از زیر زمین پریده رفت همان وقت بالای مورچه دلاوران کو رسیدند و قتل عام نمودند که قریب پانصد شش صد
مردمان از فوج انگریزی تلف شده باشند لیکن صاحبان عالیشان که شجاع زمانه و صاحب فوج بودند

وفوج انگریزی که پیش من بود از انجا دست راست آهسته آهسته روان میشدم که بفاصله صد قدم
از فوج انگریزی رسیده ایستاده شدم و سواران همراهی من شامل شدند چونکه فوج سواران انگریز دست
که قریب پیش رفت از انجا بیرون آمده برجا مانده صف زده و ایستاده شده توپ ها سر نمودند چونکه آواز توپ از قلعه
رسید قریب پانصد دلاوران پیاده از قلعه برآمده دیده می آمدند چونکه قریب رسیدند فوج سواران انگریز
هراس خورده رو بفرار نهادند حق سبحانه تعالی من عاجز را از شر ایشان محفوظ داشته بر اسپ امان
بقلعه رسیدم غرض که بهمین وجه انواع الواع هر روزه از من و فوج انگریزی جنگ میکردید و در قلعه کو
صاحبان عالیشان گولهای توپ و بم شب و روز مثل باران می باریدند و مورچه ها بطرف قلعه نزدیک میکردند
چونکه مورچه انگریزی از قلعه بفاصله چهل و پنجاه قدم بطرف جنوب رسید صاحبان عالیشان از بیلداران
سرنگ ها بطرف قلعه کنده دیده کن بدیه سر رفتند و در قلعه قریب صد بیلداران ملازم پیش قرار مردانه و در کار خوب
یکتا بودند و مسمی اودیا جمعدار آنها که بعمر هشتاد سال بود و کار آزموده اکثر جنگها دیده و دانا زمانه
و ارسطو فطرت بود جمعدار مذکور پیش بینی نموده از خندق قلعه سرنگ بطرف مورچه کنده بدان که فتح جسته

کردن در سرنگ انگریزی بیلداران قلعه و از دانای سرنگ طرف ثانی را دریافته

سرنگ خود بطرف سرنگ طرف ثانی رسانیده رخنه کرده و بر وقت رخنه نمودن از والدم اطلاع ساخته
قریب هفت هشت نفر مردانه همراه گرفته اندرون سرنگ انگریزی برد و نیز بیلداران طرف ثانی بصاحب
مورچه اطلاع رخنه نمود بمجرد شنیدن صاحب مورچه معه دیگر سپاهیان جنگی اندرون سرنگ آمدند
آخرش از هر دو جانب اندرون زمین جنگ قرابین و تپنچه و غیره کرده چونکه امداد حق سبحانه تعالی شامل حال ما
جانبازان بود طرف ثانی حواله ها زیر زمین شکست خورده پشت داده از سرنگ بیرون رفتند سرنگ

مایان آهسته آهسته بطرف دیگر درمیان مغرب و شمال روانه گشتند اینجانب باز از همراهیان خود
گفت که این عجب ماجراست دیره های فوج انگریزی از قلعه بفاصله دو و نیم کروه بطرف میان
مشرق و جنوب و صاحبان صرف پنج سوار اند و بطرف دیره خود نمیروند و برعکس بطرف درمیان
مغرب و شمال بی جمعی میروند از ین صاف فریب معلوم میشود در ین صورت همین صلاح مناسب که
شما آهسته آهسته عقب من بیائید و من تنها سوار عقب صاحبان عالیشان خواهم رفت اگر فوج
انگریزی پنهان خواهد بود تا این صاحبان در انجا خواهند رفت من این احوال را یافته واپس خواهم آمد
و اگر این طرف فوج نیست قوت ایشان را اینجا آورده ام بعد از ان سمت من بفاصله [illegible]
یافت [illegible] که از دیره های فوج انگریزی بطرفیکه این صاحبان میروند فاصله پنج شش
کروه البته خواهد بود پس بجلو از دست [illegible] ها خواهند یافت این سخن گفته سر در رو
گرفته اسپ را پویه پویه بجلو عقب صاحبان کور رفتم صاحبان موصوف نیز اسپ را پویه پویه
[illegible] غرضیکه در عقب [illegible] و در انجا از نظر من غایب شدند چونکه من در انجا رسیدم
دیدم که فوج سواران انگریزی نشیب ایستاده است از من فاصله بیست و پنج قدم مانده بود سواران
همراهی من از انجا بفاصله سه صد قدم عقب بودند من حیرت زده ایستاده ماندم و از دست اشاره
بطرف عقب کردم که از اشاره من سواران همراهی ام بجای خود ایستاده شدند من در دل خود اندیشه
میکردم که اگر باز پس گردم فوج انگریزی عقب شده نوبت کشت و خون بیچاره سواران همراهی من
خواهد رسانید و تا قلعه که عرصه دو و نیم کروه است رسیدن مشکل سوای این حرف بدنامی و نامردی در چشمان
و پیش [illegible] خواهد رسید و اینجا هم ایستاده ماندن مشکل چنانچه نیت نمودن [illegible]

بندوبست انگریزی میشود صاحبان فرنگان سخنان مخبران مذکور اصغا فرموده بعد آن دو نفر
مذکورین عرض کردند که اشرف خان که مالک قلعه است بعمر چهارده ساله خواهد بود و شجاعت کمال ندارد
و بسبب صغر سن در قلعه خواهد ماند لهذا اینجانب مناسب میداند که از قلعه بطرف درمیان مغرب و شمال
بفاصله دو کروه که جنگل درختان ناک و چهار طرفی و غیره نهایت است بوقت شب آنجا بقصد ششصد
سوار از فوج انگریزی رفته پنهان باشد و بوقت صبح دو چهار سوار ملازم سرکار قریب قلعه آمده ایستاده شوند
چونکه نگاه قلعه والها بر آن دو چهار سوار خواهد افتاد یقین کلی است که خود اشرف خان بسبب نادانی بهمراه
از ده پانزده سواران قلعه سوار گشته برای کشتن و گرفتن آن دو چهار سوار بیرون خواهد آمد آن زمان آن دو چهار
سواران انگریزی را مناسب است که فرار شده بطرف فوج سواران که در آنجا پنهان شده باشند روند درین صورت
ضرور اشرف خان عقب آنها شده بفوج سواران خواهد رسید پس فوج انگریزی اشرف خان را گرفتار
یا کشته خواهند ساخت بعد مردمان قلعه هراسان خورده قلعه را گذاشته فراری خواهند شد صاحبان انگریز
این صلاح را پسندیده ساخته بوقت شب پانصد سواران تیار ساخته از دیره ها روانه کرده بجائیکه مخبران گفته بودند
رفته ایستاده شدند صبحی پیش از طلوع آفتاب شش صاحب انگریز بر اسپان سوار شده قریب صد قدم از قلعه
بطرف شمال ایستادند مردمان قلعه صاحبان موصوف را دیده باینجانب اطلاع داد و نیز گفتند که مایان را
حکم شود ده بیست سوار از قلعه بیرون رفته صاحبان موصوف را گرفتار نموده یا سر بریده خواهیم آورد
اینجانب فی الفور حکم زین بندی بیست و پنج اسپان نموده داد مگر از همراهیان خود گفتم که بدون
جمعیت این پنج صاحبان تنها قریب قلعه آمده اند درین چه حکمت خواهد بود غرضی که خالی از فریب نخواهد بود
اینجانب فریب آنها بدل خود مقرر نموده معه بیست و پنج سوار بیرون از قلعه رفتم صاحبان موصوف بمجرد دیدن

بندند غرضی که سه روز در قلعه گنوری ماندم و گاهی برخاسته باغ آمده بهر دو جا در این سه روز گرمی
جنگ میکردم بعد آن چون یک پاس شب گذشته از والدم رخصت شد همراه گشته بقلعه گنوری
بخیر و عافیت تمام سه سواران و اسبان رسیدم صبح آن دو پلتن و یکهزار سوار جرنیل وکسن صاحب از اینجانب
بر قلعه گنوری فرستاد که جنگ نموده قلعه گنوری را فتح سازند چنانچه فوج مذکور از انجا راهی
شده بوقت شش گهری روز باقی ماند قریب قلعه گنوری رسیدند و حکم دادم که توپ از قلعه
سر کنید که ایشان بلند ارند که در قلعه توپ کلان نیست لهذا از زد گوله دیره خواهند ساخت بعد آن
دیره خواهند شد غرض که برزد گوله فوج انگریزی دیره ها استاده کردند بانک کهی برای چاره و کاه
و هیزم مردمان همه شتران یابوها از دیره ها برآمده بمواضعات قریب رفتند و اینجانب این احوال
بچشم خود معاینه نمودم چونکه دو گهری روز باقی مانده بود پنج ضرب توپ کلان که دیره ها سر کردم بهار
توپها نمودم که ضرب گوله ها بر دیره ها میکردید از این باعث همه فوج سوار و پیاده دیره ها را گذاشته
رو بفرار نهادند در این عرصه آفتاب غروب گشته و شب تاریک گشت بعد آن فوج انگریزی بدیره آمده همه
اسباب و خیمه ها بار کرده بردند و بفاصله دو نیم کروه رفته دیره ساختند و بعد آن هر روزه سواران
قریب قلعه می آمدند و من مع سواران و پیاده ها از قلعه برآمده مقابله میکردم و جنگ توپ و بندوق فیمابین
میشد و موضع کریه از قلعه بفاصله یا نصد قدم و نیز گدهی کوچک بود در آن گدهی قریب پنج صد
صد تلنگه ها بطریق مورچه مقرر نموده قیام ورزیده بعد عرصه پانزده روز چودهری قانونگویان
کوپان کاریور که بد ذات بودند بخدمت صاحبان افسران فوج که بر قلعه گنوری آمده دیره نموده بود بطور مخبر
آمده عرض نمود که اگر صاحبان عالیشان مصلحت پایان کار فرمایند تا دیگر روز قلعه گنوری خالی خواهند شد

نزدیک رسیده حربه برچهی بر یک سوار زده که فی الفور ترسیده بر زمین افتاد ابرز دستگرد وی
اسپ ماده خود نزدیک اسپ خالی ساخته اسپ ماده خود را بطرف قلعه دوانیده اسپ نرگور سوی
اسپ ماده گرفته تعاقب ورزیده آخر آن اسپ گور عقب شده در قلعه رسیده که دیگر مردمان قلعه اسپ گور را
گرفته بخدمت بهادر کلان بجا در رسانیدند و فوج انگریزی گوله توپهای کلان و گولهای بم هزارها
شب و روز زدن اختیار نموده که برج ها و فصیل از ضرب گوله افتاده مگر زیر برج ها و فصیل که
که در زبان هندی پنی میگویند قایم ماند سوای پنی همه قلعه برباد شده و دیوار پنی تا کمر
بلندی یک نیم قدم و دو تا پشت آن یعنی خندق عمیق بود و گوله ها هم خرد و کلان بعضی خرد ترین
بوزن بیست آثار پخته و کلان بوزن یک نیم من پلک سوای خدا بود و گوله بم اولا بالای قلعه رسیده
بر زمین افتاده بر سر کسی که می افتاد کشته میشد بلک گوشت او خاک میگشت و بعد افتادن بر زمین شکسته
پاره پاره میشد که صدها گوله شده بهر طرف زد میکرد و هر کسی را که اجل میرسید فاش گوله بم پرزدی میزد
دلاوران قلعه با وجود چنین بلای جانستان از آسمان بر سر باریدن ها ایشان یکسر مو بدل خود راه نداد چرا که
او سبحانه تعالی که مالک فی لها است اگر خواهد بزدل را مردانگی شیر عطا فرماید و شیر را بزدلی بخشد پس
با وجود عطای شیردلی طرفه ماجرای بکر رای استقلال بظهور آورده آن اینست که یکبار
از جمله غباره های کم آمده می افتادند آمده ثابت افتاده و شکسته نگردیده پس مردمان قلعه آن غباره را
آورده هر گاه شکستند در میان باروتش یک مورچه کلان زنده بهر طرف دویده دیدند بر حفاظت
حافظ حقیقی یقین کمال آورده همه ها گفتند که چون حیات مورچه باقی بود از میان غباره زنده برآمد پس
اگر زندگی ما مردمان از طرف او هست ازین غباره ها هیچ خطر نیست بلکه حق سبحانه تعالی ازین بم ما

اندرون گڈہی آمده همه ها را خواهند کشت و نگاه برننگ و ناموس خود نموده از دروازه بیرون
شده مردن خودگوارا ساخته قریب بیست مردان جنگی از فصیل گڈہی نیز برآمده بر دروازه رسیده
دست بزنجیر برای کشادن کواڑها زده باواز بلند گفت که ای دلاوران قلعه دروازه را بکشائید از تمینا
فوج انگریزی بکشید چونکه فضل حق سبحانه تعالی شامل حال بود ازین آواز هولناک هراس کامل بر
افسران فوج انگریزی غالب گردید و در دل پیدا شت که توپهای مایان گرفته بگڈہی خواهند برد لهذا
توپ که بر دروازه گڈہی رسانیده بود واپس گردانیده از آنجا بیرون کشیدند و بیرون ها ایستاده بندوق
رانی نمودند چون شنیم مید و دانست که فوج انگریزی هراس خورده پشت داده معرض توپ ها را گذاشته
بیرون رفته‌اند بعد آن شنیم مید و معه مردمان همراهی خود بالائی دیوار گڈہی آمده بندوق رانی شروع نمود
و هراسی که در دل مردمان گڈہی رسیده بود بالکل برفت و دلاور گشتند و دو چهار از دلاوران توپهای کلان
خود در فته جهره‌ها و گوله‌های دندغا شش گهری بفاصله ده قدم از طرفین گولیهای بندوق مثل باران
می باریدند و از پلتن انگریزی بعضی تلف گشت و باقیمانده‌ها بدحواس شده فراری شدند که قریب یکصد بندوق
چقماقی و چهل و پنج تلنگه‌ها افتاده ماندند و فوج مذکور تباه شد و باقیمانده‌ها بدیره خودها آمدند و در همه
فوج انگریزی هراس کمال گردیده تا بجدی که بوقت چهار گهری شب باقیمانده مسمی ارزو سنگه بر اسپ دو
سوار شده از قلعه بیرون رفته بفاصله دو کروه رسیده ایستاده مانده در انتظاری کسی صاحب انگریز میدید
که اگر کسی صاحب انگریز را ببیند کشته نموده سر بریده بقلعه بر دو در نیمن بقصد سوار انگریزان بمقابله پیش
آمدند ارزو سنگه مذکور بمجرد دیدن سواران انگریزی اسپ با ده را انگیخته بر سواران انگریزی دوانیده سواران
مذکور تاب نیاورده پشت دادند. بتحاشه اسپها دوانیده راه فرار پیش گرفتند ارزو سنگه برخی دوست گرفته

شیخ میده هو که ملازم قدیمی و مردانه بود معه دو صد سپاهی و یک ضرب توپ آهنی که گوالیور از نا

نیم آثار بخته تنخواه دستیه نموده غرض فرستادن مردمان در ان گدهی این بود که گدهی مذکور از گونه بفاصله

چهار کروه است و از کنوری فاصله یکروه دارد هر کسی آدم از قلعه کنوری یا از قلعه گونه تا قلعه کنوری میرفت

در گدهی الونه شده میرفت لهذا برای آمد و رفت مردمان خود مستحکم گدهی مذکوره نموده شیخ میده را

معه دو صد سپاهیان در آنجا متعین ساخت مگر گدهی مذکور لایق جنگ انگریزی نبود خندق بالکل

نداشت و جا بجا گرد دیوار راه آمد شد مردمان بود مگر پیش دروازه یک برج سنگ شاه کرانده و بر دروازه

پهاتک چوبی نهاده و گرد برج مذکور خندق عمیق درست کرده بود وقتی که پلتن انگریزی قریب دو کروه از

گدهی الونه رسید همکاره های ملازم والدم فوج انگریزی را دیده پیش قدمی نموده در گدهی الونه آمده شیخ میده را

اطلاع داده که فوج انگریزی بشما می آید از استماع این معنی همگی مردمان گدهی مسطور کمر بسته تیار شده

ایستاده شدند چونکه پلتن انگریزی از گدهی مذکور بفاصله چهار صد قدم رسید مردمان قلعه آواز دادند که ایشان

کیستند که یک تلنگه باواز بلند گفت که فوج انگریزی است که از پیشتر شما آمده خبردار باشید و یا تیار

گدهی مذکور هراس مردمان آنجا کمال گردید همه گوله اندازان سر توپ آتش داده سر شده و فرار گشته

از دیوار گدهی که راه جا بجا بود بیرون شدند و نیز دیگر سپاهیان فراری شدند درین عرصه فوج انگریزی

بر دروازه برج رسیده مهری توپ را بر پهاتک نهاده آتش داد که پهاتک مذکور از ضرب گوله توپ شکسته

بر زمین افتاد و راه گشت پس از ان صاحبان عالیشان بر توپ مذکور در آتی انداخته اندرون برج درآمدند

و میخواستند که بر دروازه قلعه مهری توپ نهاده آتش داده دروازه را شکسته اندرون گدهی بیایند

شیخ میده و چون دید که اکثری مردمان نامردی اختیار نموده از قلعه بیرون شدند و فساد دانست که حمله فوج انگریزی

جرنیل کسن صاحب و دیگر صاحبان عالیشان را نهایت خجالت آمد میخواستند که بر قلعه حمله نموده
مردمان را بقتل رسانند بوقت یک گهڑی شب گذشته در همین صلاح کونسل نمودند مردان علیخان
که از والدم عداوت میداشت طلبیده پرسید که دوندیخان مورچه انگریزی را در روز روشن حمله کرده
کرده و صاحبان عالیشان را اهانت کامل رسانیده لهذا بر قلعه کمونه حمله نموده همه را بقتل رسانیده خواهیم
مردان علیخان عرض نموده اگر حکم شود در راست احوال قلعه والا بعرض رسانم جرنیل حسنا فرمود
که دهشت مخورید در راست بگوید بعد آن مردان علیخان گفت دوندیخان در شجاعت و مردانگی مثل
رستم و اسفندیار است و نیز قریب یکهزار و پانصد مردم در قلعه هر یک از ایشان مانند شیر غران است و سوای
ازین قلعه از کمینی طرف رخنه نشده است طرف از قلعه جلیس نخ آهن رفت مگر یک گڑهی الوته که از قلعه کمونه
بفاصله چهار کروه است گڑهی گوراتی جنگ است و مردمان آن گڑهی کم اند اگر بطور شبخون فوج انگریزی
بگڑهی مذکور فرستاده شود مردمان که در گڑهی اند بقتل رسانند از آن قلعه کمونه را بسهولت خواهد یافت
چنانچه مردان علیخان این سخن گفته رخصت شد و بدر خود رفت بعد آن یکی صاحبان عالیشان صلاح
مردان علیخان را پسند ساخته ممنون و هر یکی را با کثیر انگلیزی فرستادند و تلنگه نیم شب کاره بحال گڑهی
نجوشه بچشم خود دیده واپس آمده بخدمت جرنیل کسن صاحب عرض نمودند که گڑهی گوراتی جنگ
است سه هزار و بعد آن جرنیل صاحب یک پلتن کی هزار سواران مستعد تیار ساخته روانه کردند حمله

[illegible] نگری قلعه آنها و تیاب شدن ملازمان والدم بر فوج مذکور

[illegible] در [illegible] نزدیک مسمی [illegible] ساخته بود بعد آن [illegible]
[illegible] گشته [illegible]

ماندند درین ضمن همه فوج انگریزی از دیره های خود آمده بر مورچه مذکور زور دادند لیکن پیش نرفت

توپ ها و گولهای بندوق که از قلعه میرسیدند فوج انگریزی تا مورچه رسیدن نتوانستند و فریقین بسیار

جنگ شدید از طرفین ماند آخر شب از حکم والدم دلاوران که در مورچه بودند از انجا روانه شده بخیر

عافیت تمام در قلعه رسیدند و از انجا یک دلاور بکار آمده و یک کس زخمی شده در قلعه پنج چهار

دلاوران زخمی گشته از ضرب گوله توپ و گولها بندوق شدند و از فوج انگریزی صدها کس زخمی کشته

گشتند و بعد برخاسته آمدن دلاوران از مورچه فوج انگریزی بر مورچه رسیده استحکام نمودند و زبانی

اکبر علیخان پسر باهر علیخان صاحب بگوش خود شنیده ام که از من میگفتند روزیکه دلاوران قلعه بکومه

بر مورچه انگریزی حمله نموده ستیده گرفته بود و پلتن انگریزی توپهای بهار در مورچه ها را گذاشته فرار شده

بودند تو وقت همین موقع طلب بخدمت جرنیل وکس صاحب حاضر شده و جرنیل صاحب گفتگو در زبان

انگریزی میفرمودند و یک صاحب انگریز مترجم بود سوال جواب از پی جرنیل صاحب بهادر میکرد چنانچه صاحب

ترجمان از من گفت که جرنیل صاحب میفرمایند که بر در شما جنگ خواهد ساخت ازین سخن ترسیده عرض

نمودم که آنصاحب بچشم خود ملاحظه میفرمایند بعد آنصاحب ترجمان گفت که جرنیل صاحب میفرمایند که صبح

بوقت طلوع آفتاب در اینجا حاضر شده خواهند دید که یک کس هم از قلعه والها زنده نخواهند ماند بعد

رخصت شده بدیره خود آمده همه شب بیدار ماندم و درین همین اندیشه بودم که از بالا آسمان شکسته شده

بر قلعه خواهد افتاد که یک کس هم زنده نخواهد ماند آخر شب بوقت صبح بر دیره جرنیل موصوف حاضر شدم مگر جرنیل

صاحب از خجالت پیش خود نه طلبیده گفته فرستاده که بدیره خود بروید من بدیره خود آمدم و حال حالات

از نوشت احوال معلوم خواهد شد روزیکه قلعه والها مورچه انگریزی وقت دو پهر روز در پیش شدند دید

ووالدم تدبیر حمله چنین نمود که بر حمله این دو صد دلاوران شمشیرزن که میروند عقب دلاوران مذکور چهار
کمپنی پلاتن متعین شد و تنها بفاصله یکصد قدم پس روند وقتیکه دلاوران مذکور شمشیر را نهان نموده مورچه از فوج
انگریزی ستانید خواهند گرفت بعد آن از عقب کمپنی های مذکور در مورچه رسیده قایم خواهند گشت و مورچه مذکور
که منتسب صاحبان عالیشان تیار کرده گرفته بودند مگر سلامت که بچه راه آمد شد بالکل کشیده نشده لهذا
عقب مورچه که میدان میان مورچه واله ها بود در آن راه چهار ضرب توپ و قریب یازده صد بندوق واله ها
نشانیده که اگر بچه واله ها بگریزند تا برای امداد مورچه مذکور فوج انگریزی بیاید از ضرب چهره و گوله ها
توپ و گوله های بندوق راه بر فوج انگریزی بسته گردد و آمد و رفت مورچه مسدود شود بعد بندوبست توپ
دو پهر روز روشن دلاوران یکیک چو بچه های نیل که از قلعه بطرف شمال از مورچه انگریزان بفاصله صد قدم
بودند فراهم شدند بعد آن دو صد دلاور مذکور یکبارگی بر مورچه حمله بمانند تیر که از کمان بجستند نمودند
پلاتن انگریزی بارهای بندوق سر می نمودند اگرچه روی هردو توپ های کلان بطرف قلعه و پسه های نکل اندود
بودند لهذا از روی توپ بطرف جمه واله ها شدن ممکن نیست این باعث سر نشدند چونکه دلاوران بالای
انگریزی بخاطر بیاورده قریب مورچه رسیده بر بالا زدند درین وقت فوج انگریزی که در مورچه بود تاب مقاومت
نیاورده هراس خورده رو بفرار نهادند تا بحدی که کلاه انگریزان و کرچ انداخته فرار شدند چونکه از مورچه
مذکور بیرون آمدند دلاوران اکثر توپ و بندوقچیان که برای هیچ وقت قلعه تیار ایستاده بودند سر نمودند که از
آن قریب پانصد و شش صد مردمان از فوج انگریزی کشته و زخمی گشتند و دلاوران قلعه بر مورچه رسیدند
و عقب چهار کمپنی مذکور نیز داخل مورچه شده نشستند هرچند خواستند که هر دو توپ از مورچه آورده
بر بند لیکن توپهای مذکوره که بنهایت سنگین و کلان بودند از جا جنبش نکرده در مورچه بدستور ایستاده

تاب نمی‌گشتند لیکن بمردانگی خود درست [illegible] آمده در باس سپاه [illegible] و کالان [illegible] بر کناره باس [illegible] قلعه
مورچه‌ها چسپانیده مقرر ساخته قیام نموده و مورچه را تیار ساخته و بوقت شب [illegible] مورچه [illegible]
مردمان فرستاده و در زیر [illegible] که از زد گولی [illegible] محفوظ باشند [illegible]
بر قلعه رسید قلعه والا [illegible] دانستند که مورچه تیار ساخته‌اند [illegible] و از سر می‌گیرند [illegible]
دو صد قدم بیلداران [illegible] فرستاده از جانب طرف مغرب [illegible] پنجاه قدم از [illegible] مورچه تیار ساخته‌اند و
قلعه واله‌ها را از این ماجرا اطلاع نگشته و در همه شب مورچه چنانکه [illegible] تیار کرده‌اند و ضرب توپ [illegible]
پلتن [illegible] مورچه قایم ساختند

شکست اول فوج انگریزی در روز روشن از مورچه

چونکه صبح گردید و روز روشن شد همگی مردمان قلعه دیدند که قریب [illegible] پنجاه قدم مورچه [illegible]
است از این ماجرا دلاوران تنگ گشته بخدمت والدم عرض ساخت که دیروز ما را حکم جنگ نفرمود از این
قریب قلعه مورچه بلند [illegible] توپها و پلتنها موجود گشته اگر همین طور خواهد بود [illegible] در میان قلعه فوج انگریز
خواهد رسید حالا حکم فرمایند که ما یان [illegible] مورچه [illegible] جنگ خواهیم ساخت یا ما یان کشته خواهیم شد یا دشمنان [illegible] کرده
مورچه [illegible] خواهیم گرفت چونکه احوال ما یان طاقت دیدن [illegible] نشسته ماندن نماند چونکه والدم [illegible] دلاوران
راست می‌گویند فرمودند که بوقت دو پهر روز حمله کنانیده خواهد شد خاطر جمع دارند چونکه والدم فهمیده که اگر
بدون [illegible] دست حکم حمله نمودن خواهم داد ما همگی دلاوران که در شجاعت و مردانگی [illegible] از قلعه بیرون
بر مورچه حمله خواهند ساخت لهذا یکیک مردانه را اسم بر کاغذ نویسانیده [illegible] نوشتن اسم [illegible] دلاوران
می‌گفتند و می‌گریستند که نام ما یان [illegible] کاغذ نمایند آخر [illegible] نام یکصد بهادر [illegible] لیکن دو صد مردانه جنگی
معه [illegible] شمشیر [illegible] از قلعه بیرون آمده و از این دو صد دلاوران [illegible]

سنحات تابعداری و عاجزی ساخته لیکن اصلا پذیرا نگشته بعد شش روز جرنیل و کپتان صاحب بهادر
معه فوج قاهره از کول کوچ نموده از قلعه کموبیش بفاصله دو کروه طرف درمیان مشرق و جنوب سیدیه
دیره ساخته بعدازآن حکم نامه سوی سعادی سته بهار کر حاضر نخواهند شد بر قلعه مورچه پیمائیده خواهد شد
فرستاده در جواب آن خط بدین مضمون نوشته فرستاد که اینجانب با وجود عهدنامه صاحبان انگلیسیان
مسمار کنانیدن قلعه ام منظور ساخته لیکن آنصاحب نگاه بر جاه و حشم و فوج قاهره نموده اینجانب را
ناچیز و ذلیل فهمیده خیال عهدنامه انگریزی هم عاجزی من نمی سازند و سوال را جواب نمیفرمایند و آنصاحب
مالک ملک و شهنشاه اند و من هم ضعیف ناچیز ام لاچار نگاه بر فضل حق سبحانه تعالی است موجب بیت
قادرا قدرت تو داری هرچه خواهی آن کنی :: مرده را جانی تو بخشی زنده را بیجان کنی :: لیکن صاحبان
عالیشان میدانستند که در عرصه تکلیف هم را قتل خواهم ساخت بهرحال هیچ یکی سوال را جواب نداده بعد سعادی
سته بهار پلتنها تیار نموده بسمت جنوب که آبادی رعایا بود و آنرا باس کوته میگفتند در رعایا فرو گشته بود
آمدند و تلنگه فوج انگریزی حد زد گوله توپ رسید و توپ بار ساخته از فضل الهی گوله اول در صف پلتنها
مذکور رسید زد و موضع چهار تلنگه را از ضرب گوله کشته گشتند چون دانستند که فوج انگریزی باش خواهد آمد
باش که از قلعه بفاصله یکصد قدم بود همه لاوران تیار گشته بخدمت والدم عرض ساختند که مایان را
حکم فرمایند که اول جنگ در باش خواهیم ساخت و اوشان را در باش آمدن نخواهیم داد والدم همه را دلاسا
و تسلی داده که در باس جنگ میدان اول ورز نمودن صلاح نیست امروز خاموش مانید
غرضیکه از محاصره یک آدم را بیرون رفتن نداده مگر توپها از قلعه میرکشتند چونکه بفضل الهی شامل حال اینجانب گان
شد و فوج انگریزی معطل و در کمال بود از این باعث بفضل الهی یک گوله هم خالی نرفته فوج انگریزی گوله های توپ قلعه

ساخت که جواب بصواب نوشتن مناسب نیست مرا حکم فرمایند که از کمونه سوار شده اعجاصه [illegible] هیچ
کرده رفته واپس بخدمت عالی خواهم آمد آن زمان نوشته بامیر رساو که یکا یک در شکم بیشان نشست خان
عاید حال گردید ازین باعث ارشش کروه رفته واپس آمدند چنانچه والدم باین قرار رخصت فرمودند برادرم کلان
از کمونه سوار شده بدلاوری تمام راست راست بکول رسیده ادیره ساختند ملاقات بخوبی از کرنیل [illegible] حسین
چنانچه کرنیل موصوف بهر وجه خاطرداری و تعظیم و تکریم بکمال نموده و اسنادات پرگنه کهیر و نوح جهیل و سکهارو
و کمونه وغیره از کلکتر موصوف نویسانیده حواله ساخته و بعزت تمام فی الفور رخصت ساختند و همان وقت کرنیل
موصوف تیاری کوچ نموده معه فوج همراهی خود از کول روانه شده بخدمت جرنیل لیک صاحب بهادر رسیدند و
برادرم کلان بهادر بخوشی تمام رضامندی صاحبان عالیشان بدست آورده بکمونه بخدمت والد صاحب فیضیاب
گردیدند همان وقت تحصیلداران پرگنات کهیر و نوح جهیل وغیره روانه ساختند و بست علاقه خود قرار واقعی
ساخته تا عرصه دو سال بخوبی و چه قصه فساد نگردید و درین دو سال والدم مستعدی تمام تیاری قلعه بند و فوج
و ذخیره وغیره ساختند چنانچه دو پلتن جنگی تیار نموده سوای آن هیچ هزار پیاده ها و چهار صد سوار قوم اشرف
دلاور و شجاع بهم رسانیده و دوازده ضرب توپ خرد و کلان نو تیار کرانده و قلعه کمونه و قلعه کنورلی دیگر
قلعه ها قلعبند نموده گرفت و یک قلعه در نوح جهیل و یک قلعه برلوها گده علاقه کهیر و یک قلعه در نانگو علاقه
نوح جهیل و یک قلعه اونه علاقه کمونه همگی شش قلعه در تحت والدم بودند غرضی که از فضل حق سبحانه تعالی کسی چیزی
از قسم مبلغان و تحمل سرداری وغیره نمانده درین دو سال مبلغان معامله دام دام بخزانه کمپنی انگریز بهادر
داخل ساختند دامی درمی باقی سرکار انگریزی بر ذمه خود نداشته و نیز بکسی چه عدول حکمی سرکار کمپنی نموده لیکن همه
ملازمان انکه و منه در شجاعت و مردانگی مثل خود دیگری را در جهان نمیدانستند والدم و برادر کلان صاحب

وتا صبح صادق حمله نایده از طرفین جنگ شدید گردید آخرش از فضل الهی حملهٔ تین رفت
وقریب دو صد مردان تلنگه های پلتن انگریزی کشته و زخمی گشته و فوج انگریزی پس پا شده
قریب موکرده از قلعه مذکور آمده در ڈیره جات دهیر و پنجاه و فوج و غیره از مکان جهتا هر نحی تنخواه نموده
همان مورچال فتح شنابه شده قریره نموده مزاج والدم نهایت تنگی بود از قریب جنیل موصوف که از
تاهر علیخان نموده بود طبیعت برهم گردید حتی که از کرنیل موصوف بعض کمال بظهور رسید از قلعه برآمد
تا حصول فیصل نموده جنگ شدند تا حین لیکن از جنگ شدید انگریزی مسخر نشد مگر قلعه دیگره آسیبا قلعه از
ناموده لهذا تاهر علیخان صاحب قلعه را خالی ساخته تسخیر غن و مردانگی تمام از راه دروازه قلعه برآمده
بر مورچه انگریزی حمله نموده شکست داده روانه شدند و کرنیل جی سین صاحب قلعه را استوار ساخت
در زمان موسم برسات کمال بود و آب نهر کالی بجوش و خروش مصروف و در قلعه ترکی بوده و قلعه گنور
نی مذکور هم خالی بود از این باعث والدم دانستند که اولا از قلعه گنوری جنگ جو اهند شد لهذا
خود بدولت معه فوج در قلعه گنوری قیام ساخته انتظام قلعه و ازین جهت حسن نموده بود و انتظار
رسیدن فوج انگریزی می کشیدند فضل حق سبحانه تعالی که شامل حال بود و از این یان مهاراجه جسونت راو هلکر
از طرف لوه کوچ نموده بطرف ملک پاشر رسیده اراده داشتن بطرف لاهور ساخته بود که ناگاه کرنیل
ریکسن صاحب معه فوج همراهی خود از قلعه ترکی بوده کوچ نموده دهکول رسیده در ڈیره جات خریطه مبارک
تمام با بعض مضمون کسی اللّٰم نوشته نموده فرستاد که برای حفاظت و امدادی من گنور کلان یعنی حسنت خان بهادر را
برای دو پهر یک کول فرستند که رو بروی خود از رسالجات کاکر مستلامی گنا رسیده و سیم و اسباد در کنات محبوب
ر ضمنی آن مضمون که آمده شوند خانچه والدم اقبال ساخته لیکن دو ادرم کلان تحمل در بجنت موم الدهر

صاحبان انگریز طرفداری هم قوم خود خواهند نمود و کرنیل رچی سین صاحب و حسب سررشته
طرفین مرتب نموده بخدمت جرنیل لیک صاحب بهادر فرستاد و جرنیل صاحب ممدوح که منصف
زمان بود از روی منصفی جرم بجانب سکهه لعل مقرر فرموده دیوان مذکور را از نوکری معزول و موقوف
گردانیده بالکل جدا ساخت و در مقدمه والدم بکرنیل رچی سین صاحب نوشته فرستاد چنانچه کرنیل موصوف
عهدنامه باین مضمون که تا عمل انگریزی ایشان بکسی مزاحمت نخواهند شد و کسی صاحبان عالیشان
طلب ایشان برای ملاقات نخواهد ساخت و ملاقات معاف کرده شد نوشته حوالهٔ والدم نموده و وقتیکه کرنیل رچی سین
صاحب معه فوج جنگی قریب کمونه رسید پیغام صلح نموده بود آن زمان والدم بخدمت ناهر علیخان نوشته فرستاد
که مکان ترکی پوره شامل پرگنه پتم پور علاقه کمونه است و الّا بر بالکل پرگنه پتم پور از سابق در سرکار کمپنی
بهادر بنام من مقرر است حالا علیحده ساختن صلاح نیست و نیز آنصاحب را جهت سوال علیحده
بسرکار نمودن نامناسب صلح طرفین معرفت من خواهد گردید چنانچه در جواب آن گفتند و نوشته فرستادند که اینجانب را
معاملات صلح نمودن منظور نیست آنچه که بهتر دانند ایشان بکنند و آنچه بهتر در عقل من خواهد آمد خواهم کرد
خواه صلح خواه جنگ علیحده علیحده خواهد بود ... والدم در عهدنامه جواب سوال نام ناهر علیخان نوشته
و نگفته تا که از والدم جواب و سوال مانده و صلح نشده کرنیل رچی سین صاحب با ناهر علیخان [illegible]
میکرده ماندند و بهر وجه خاطرداری و تجمعی میکردند جنگ نمودن فوج انگریزی با ناهر علیخان
تا عرصه یکماه و ده روز بر قلعه ترکی پوره بعد آن ناهر علیخان قلعه مذکور را
گذاشته رفتن بمردانگی و بهادری بکمال بعد صلح از والدم بجا آوردن اطلاع وقت
شب فوج انگریزی تیار ساخته راهی شده بر قلعه ترکی پوره بوقت یک پاس شب باقیمانده رسید و حمله نموده

رسید و الدم نواب موصوف را دو روز داشته مردمان واقف راه همراه او داده عبور دریای
کنانید که نواب موصوف بهرت پور رسیده و جرنیل لیک صاحب بهادر از مکان بهرت پور جنگ شروع
نموده در عرصه جنگ قریب یکماه دوازده روز کشید آخرش راجه رنجیت سنگه والی بهرت پور از جنگ
نهایت تنگ آمده وکیل خود بخدمت جرنیل لیک صاحب بهادر فرستاده عاجزی نموده جرنیل لیک
صاحب بهادر نگاه بر عاجزی نموده قصور معاف کرده و مکانی که گرفته بود از راجه موصوف بخشیده
عهدنامه نوشته صلح کرد و جرنیل صاحب موصوف بعد صلح از بهرت پور معه همگی فوج همراه خود کوچ
کرده رسیدند فقط و مهاراجه جسونت راو هولکر بهادر معه فوج همراه خود از بهرت پور بطرف گوالیار کوچ کرده
رفتند

مقابله ماندن فوج انگریزی تا عرصه هشت ماه بعده صلح شدن انصاحبان

در این عرصه رسل صاحب و سکندر صاحب خود معه فوج بر مکان جتاهری رسیده دیره ساختند و تا عرصه
هشت ماه از والدم قصه قضایا انواع انواع میان مانده بعد آن کرنیل رچی سین صاحب بهادر معه فوج
بلاتن ها و غیره بمقابل رسل صاحب شده بر جتاهری رسیده و صبح مستر جب ملیچ منشی خود را معه خبر لله نزد
والدم و رسل صاحب کالکتر از سابق بخوبی چه معلوم شد لهذا کرنیل صاحب جی سین کرامعه فوج جنگی
برای رفتن جالف الدم و رسل صاحب کالکتر که تعیش ثبت فرستاده است که قصور کدام کس است اگر قصور
کالکتر موصوف نزد وی مشکل ثابت خواهد شد کالکتر مذکور را سزا داده خواهد شد و اگر قصور والدم ثابت رسید
جنگ نموده بسزا رسانیده خواهد شد چنانچه بعد دریافت حالف الدم مختار کار خود را برای نالش نزد کرنیل
موصوف فرستاد لیکن والدم را از سررشته آئین انگریزی بالکل اطلاع نبود از این باعث از همدمان خود صلاح
نموده که نزد نواب سکندر بیکم لعل بانش و ایما دریافته اگر رسل صاحب تا بش نموده شود در نسبت اکر

کلینو بوقت شب حمله ساخته قلعه دیگ بگیرند اگر فوج جسونت راو هولکر معه فوج از [illegible] فرار [illegible]

در مکان بهرت پور رفته قیام کرد و جنرل لیک صاحب بهادر هم در قلعه دیگ بند و بست خود ساخته معه فوج

کوچ نموده قریب بهرت پور رسیده و دیره ساخته مورچه بندی نموده هر روز جنگ توپ بهاو غیره از طرفین میکردند

و سمی شیخ فضل الله از طرف والدم بتصدیه وکالت راجه [illegible] سوال بخدمت جسونت راو هولکر [illegible]

حاضر بود و بمضمن نواب امیرخان بهادر معه فوج سواران پنجاه هزار سوار نزد جسونت راو هولکر رسیده و [illegible]

صلاح افتاد که نواب امیرخان معه فوج سواران همراهی خود از بهرت پور روانه گشته بعبور دریای جمن و از آنجا

عبور دریای گنگ ساخته در ملک انگریزان رسیده فتنه انگیزی نمایند و رفته تیاری جسونت راو هولکر بهادر

شیخ فضل الله ملازم والدم را همراه نواب امیرخان نموده و از نواب موصوف بتاکید تمام گفته که ایشان اولا

بکمونه رفته امداد نموده بعد آن عبور دریای گنگ باید کرد چنانچه نواب موصوف معه فوج از بهرت پور کوچ

ساخته عبور جمن نموده بطرف کمونه راهی شدند ذکر برخاستن فوج انگریزی از قلعه کمونه بسبب

خبر آمدن نواب امیرخان بهادر در [illegible] جنرل صاحب [illegible] صاحب که معه فوج انگریزی [illegible]

بر قلعه کمونه چسپانیده جنگ میکردند لیکن در هر جنگ [illegible] امداد وحق سبحانه تعالی شکست [illegible] میکردند از این

باعث عجب جنگی والدم بر او شان کمال بود و خبر روانه شدن نواب امیرخان معه فوج از بهرت پور دادند

بطرف کمونه بوقت چهار گهری شب گذشته

[illegible] مورچه ها [illegible] نموده

[illegible] شدند از [illegible] والدم [illegible]

[illegible] نواب امیرخان

جنرل صاحب و غیره معه فو

[illegible] حق [illegible]

برانجا ایستاده تماشای ایشان میکردند که ناگاه از سمت سپاهیان نباب محمود دو نوبت [illegible]
نخواهند رسید این کلمات گفته بکمی پنجم شش هزار سوار یکبار رسیده انچه حمله نمودند در آن وقت
من برج قلعه ایستاده بچشم خود دیدم که سواران انگریزی سپاه ولندیزه قریب [illegible] تیم گور [illegible]
و بهادران تیم گور با استقلال و شجاعت تمام رسیده [illegible] ایستاده شدند و [illegible] گرفتند
و یک ساعت نجومی [illegible] جنگ کردند چونکه فوج مذکور از مردان بهادر قریب پنج قدم رسیده تا مقابله
نیاورده عنان [illegible] ساخته قریب پنج چهار قدم از جای ایستاده شده در [illegible] تمام
اسپان [illegible] کردند و دلاوران تیم گور در میان سواران انگریزی [illegible] دلاوران قلعه [illegible] شده ساختند
برای [illegible] بهادران [illegible] شدند و سواران انگریزی شکست [illegible] پنج شش هزار سوار [illegible]
[illegible] قریب پنج قدم از پیاده ها قلعه یا دوگهری ایستاده ماندند که هزار گولی [illegible]
[illegible] می رسید لیکن اصلا از جای خود [illegible] نکردند [illegible]
شدند درین وقت [illegible] گشت فوج سواران گور [illegible]
بقلعه رسیدند و مردانی که قریب [illegible] انگریزی تفنگ [illegible] میکردند وقت شب [illegible]
گرفت [illegible] تمام [illegible] بقلعه رسیدند [illegible]
[illegible]
در باغ [illegible] ساخته [illegible] مذکور از قلعه [illegible] یک [illegible] طرف مشرق [illegible]
[illegible]
[illegible]

الهی ادا کرده فقط و برادرم کلان بهادر صبحی از والد خود رخصت شده معه سواران همراهی
خود از قلعه کمونه مشهور شده بقلعه گنوری فی الحال شدند باز گرد گرد قلعه ازان روز سواران فوج انگریزی معه توپ نیز گشت
دو چهار روز نشست ماندند و درین عرصه ویلائتی دیگر به امداد شان رسیدند و کرنیل گلر صاحب
بشجاعت تمام یک مورچه بطرف شمال بفاصله دو صد قدم از قلعه مرتب کرد و پانزده ضرب توپ
بمیدان در مورچه مذکور آورده برای شکستن قلعه سر نمودند و شب و روز گوله توپها میزدند که از یکطرف دیوار
قلعه شکسته شد درین عرصه یکروز یک سپاهی نوبت یکپاس روز باقی مانده از قلعه بیرون آمده قریب مورچه
انگریزی بفاصله پنجاه قدم رفته بزیر ڈهوره خاک نشسته گولی بندوق زنی کرده و دیگر مردمان قلعه
بدون حکم یک یک جوان به آن سپاهی مذکور قریب بیست و پنج فراهم شده تفنگ اندازی شروع نمودند چونکه
والدم را ازین امر آگاهی نبود از بی شعوری سپاهیان مذکور نهایت مزاج برهم گردیده لیکن چه توان کرد
که مقابله رو برو پیش آمد لاچار برای امداد شان دیگر مردمان فرستاده چنانچه قریب پانصد جوان مردانه
عقب او شان بفاصله چهل یا پنجاه قدم که چو بچه یا نیل بود رفته قایم شدند و ازین سوای صد نام مردم متفرق
بهر جا قایم شدند در ضمن ده دوازده سوار انگریزی نیز بطرف دست راست از مورچه خود ایستاده
شدند چنانچه جوانان مردانه از بی شعوری خود بدون حکم بطرف سواران که از قلعه بفاصله یک کروه
بودند رفتند بعد ان کرنیل گلر صاحب و سکندر صاحب معه برادر خورد خود و دیگر صاحبان عالیشان معه
پنج شش هزار سوار رسیده دیدند که نه نفر پیاده بمیدان ایستاده اند صاحبان موصوف سواران خود را
نصف ملامت نموده که از نامردی شما نوبت باینجا رسیده که هشت نه جوان پیاده از قلعه بفاصله یک کروه
بمیدان آمده ایستاده اند افسران فوج و سواران در جواب آن عرض ساختند که انصاحبان

سواران اند لهذا از غول برادر کلان بهادر مقابله نساخته بکبارگی همه شمشیرها کشیده
حمله بر غول من نموده اسپهای اختیار دوانیدند آن زمان بهادران همراهی خود با آواز بلند سخنان
دلدهی گفتم و تیر بندوق شد چونکه سواران انگریزی قریب آمدند من جمیع سواران ایستاده شده بدست
چپ عنانها گرفته بر گردنهای اسپها نهاده و در دست راست حربه برچهی نیزه و شمشیرها گرفته کسوه اعدا
رعایت نموده ایستادنی خود جمع کرده ماندیم که سواران انگریزی بر کسبین هراسان چپ عنان پیچیده
گرفته زود براه فرار آوردند و من معه سواران همراهی خود در میان دشمنان آمدم و برادرم کلان نیز معه
شصت و پنج سوار اسپها را انگیخته حمله نموده در میان آنها شدند لیکن اینقدر گرد و غبار شد که هیچ
بنظر نمی آمد اینچنین تاریکی شد که سر اسپ خود هم دیده نمی شد ازین سبب جنگ برزنی نگردید آنها و ما
باهم اسپها دوانیده رفتیم که یک گشت غلام پیش آمد چنانچه دران گشت ایمان اوشان رفتیم
که دران گشت بسبب خوف قریب سی سوار از آنها بر زمین افتادند چونکه از گشت مذکور بیرون
آمدیم یکبار گرد و غبار نشست و روشنی ظاهر شد آن زمان من و همگی بهادران همراهی من
بر سواران انگریزی برچهی نیزه و شمشیر میزدند تا دو کروه عقب اوشان ساخته جریده زنی
نمودیم که قریب یکصد سوار از آنها کشته شدند و یازده نفر گرفتار نمودیم و قریب بیست اسپ آنها
بهادران جمع کرده آوردند و دیگر اسپان خالی همراه اوشان دوانیده رفتند و نیامدند و اوشان
شکست خورده بدیره خود رفتند و ما از آنجا بعلم نصرت حق جل شانه فتح تحنیت کرده خیال دفاع
نمودیم پس از ان من و بهادر صاحب نهادر معه همراهیان خوش باشی تمام بقلعه گوند داخل شدیم و از
تفضل حقیقی کسی از همراهیان ما زخمی و کشته نگردید همه صحیح و سالم ماندیم و الا هم سجده شکر بجا

بجنگ طور جنگ نموده شود من ذمه حکم گرفتن از قبله و کعبه خود نموده چنانچه از چهار گهڑی شب
باقی مانده بر اسپان زین نموده با تعداد سواران کمر بسته تیار شدند صبحی که بر وقت بیرون شدن آفتاب قریب
یکهزار یا نصد سواران فوج انگریزی معه مرزا دلی بیگ رسالدار افسر کجان بموجب معمول گرد آمدن
قلعه آمدند آنوقت فی الفور من دویده بخدمت قبله و کعبه خود رفته منت تمام عرض نمودم که امروز
حکم جنگ نمودن فرمایند که عین نوازش خواهد بود چنانچه والدم برای رضامندی خوشنودی من
حکم جنگ دادند و از انجا برخاسته بر مکان من که برج قلعه بود آمده برای تماشای جنگ نشستند و من
رخصت شده نزد برادر کلان آمده گفتم که اذن جنگ نمودن آوردم برادر کلان از حد زیاده خوشنود
گشته همه بر اسپان سوار شده و بیرون قلعه رفتند آن زمان من از برادر کلان گفتم که بدون یک حکم شدن
جنگ درست نخواهد شد یا آنصاحب بطور خود مالک حکم گشته جنگ نمایند یا اختیار من دارند برادر کلان
گفت که درین جنگ اختیار ایشان است بنابرین حکم بالفعل خواهم آورد از آن زمان گفتم که آنصاحب معه جمعیت
سواران همراهی بطرف چپ بفاصله دو صد قدم از گروه من باشند و فوج بنده بدست راست خواهد ماند
اگر مقابله فوج انگریزی گردد در آنوقت آنصاحب معه جمیع همراهیان خود در پشت فوج انگریزی رسیده
جنگ سازند و اگر غول آنصاحب مقابل خواهد شد همین طور من بر پشت فوج انگریزی آمده حمله خواهم ساخت
درینصورت از جناب حق سبحانه تعالی امید قویست که فتح خواهد شد چنانچه بموجب قرار داد از انجا لشکر
روانه شدیم و همرکاب برادر کلان بهادر قریب یکصد و بیست و پنج سوار و همراه من سی و پنج سوار جنگی
مردانه بودند چنانچه بفاصله دو گروه از قلعه بطرف شمال مقابله فوج انگریزی از غول برادر کلان
بهادر در گردید مگر فوج سواران انگریزی در دل خود خیال ساخته که در غول [illegible] جمعیت قریب

شاه‌نامه بیت مرا از زندگانی نماند درخورشتی * گر از دیگرم هنر کمتر است * ز دا...
جل و علی این عاجز شنده خود را موافق گوید گوید زر لیلا نموده بهشت تا موجب نیک‌نامان نزد کو رنگ...
خواهم کرد و امروز تن تنها با هزار سوار مقابله خواهم نمود و بفضل حق سبحانه تعالی جان
کار خواهم ساخت که آن قبله و کعبه من خوشنود خواهند گشت چنانچه والدم متکلم گشته چهره
سرخ ساخته فرمود که ایشان جنگ قلعه کردن نمی‌دانسته‌اند تنگ آمده می‌خواهند که دو
گهری جنگ تمام شود وقتیکه ایشان اسپ سوار شده برای جنگ بیرون قلعه خواهند رفت آن زمان
دیگر اشرافان را کی گوارا خواهد بود که در قلعه نشسته جنگ ایشان را ملاحظه خواهند ساخت لهذا همه
مردمان قلعه از که و مه بیرون قلعه شده همراه ایشان جنگ خواهند کرد در صورت دو سه گهری جنگ
تمام خواهد شد چنانچه بشنیدن این کلمات طبیعت من برگشته زره که در پوشیده بودم از بدن جدا کردم
و تعجم که بنده را میسر نباشد که از جنگ تنگ رسیده اند لهذا قسم حق سبحانه تعالی و انقیاد دو جهان آخر
قلعه خالی خواهد شد و همگی مردمان قلعه را گذاشته خواهند رفت آن زمان بنده هرگز هرگز بیرون قلعه
نخواهد رفت و جنگ بمقدور خود نموده در قلعه کشته خواهم گشت والدم فرمودند که ایشان از کسی
نیکو نمی‌باید که از قلعه بیرون شوند و موجب گفته خود باید ساخت آخر من خاموش گشته
اراده که داشتم از دل خود دور کردم بعد ازین برادرم کلان بهادر از قلعه گووری مع یکصد و بیست و پنج
[illegible] سوار شده بقلعه گوونه رسیدند

جنگ نمودن برادرم کلان بهادر جانب از فوج سواران فوج انگریزی و فتح یافتن پایان در بعد آن

[illegible] کلان بهادر در صلاح جنگ نمودن کردم برادر محمود [illegible]

... نیز وغیره هم بقلعه رسیدند و بر صفت شجاع را خلعت و دوشاله و شمشیر وغیره والدم عطا[...]

لیکن طبیعت من بسبب شجاعت جوشیده کار نمایان جیت سنگه راٹهور اگرچه نوکر بود خوش نامد از همه مان خود

بگفتم که اگر وقت صبح سواران انگریزی بطریق معهود گرد قلعه خواهند آمد از انجانب من تنها سوار شده

چنان مقابله نمایم که رستم را در قبر رشک آید و اسفندیار بحسرت رود و نماید بشرط زندگی من تنها همه سواران را

پسپا نموده تا بذیرایی شان خواهم رسانید درین فکر و اندیشه آفتاب غروب گشت و همه شب نا رام

چنانچه از همراهیان من کسی شخص بخدمت والدم رفته از همگی احوال اراده طبیعت من اطلاع داد

چنانچه والدم وقت یک گهڑی شب باقی مانده بر مکان خوابگاه من تشریف آورده بدیگر مکان نشستند چونکه

بوقت شام حکم داده بودم که بر سر سواری من وقت دو گهڑی شب باقیمانده زین بسته تیار دارند اتفاقاً

یک گهڑی شب باقی ماند، خوابم چنان غلبه نمود که خفتم بعد یک گهڑی بوقت صبح بیدار گشتم و کمر بسته

زره فولادی پوشیدم که خدمتگار من عرض نمود که حضور یعنی قبله و کعبه آنجناب نشسته اند بمجرد شنیدن

فقط مسلح و کمر بسته پیش قبله و کعبه رفته آداب و تسلیمات بجا آوردم فرمود که برای چه کمر بسته و زره را

پوشیده‌ای عرض ساختم که آن قبله و کعبه من منصف راست گو زمانه اند از راه منصفی

جواب عرض بنده فرمایند عرض من این است که احوال رستم و گیو و گودرز و بیژن وغیره پهلوانان

الرحمة در شاهنامه نوشته که تنها سوار با هزاران سوار مقابله ساخته شکست فاحش داده

فردوسی در شاهنامه راست است یا زیاده گوئی نموده والدم در جواب فرمود که فردوسی

[...] بعد آن عرض نمودم که اگر این بنده درین جنگ دلاوری موافق گیو و گودرز

بصورت زنده ماندن خود در مقام بی هنری و نامردی منظور نیست مطابقت

و فوج سواران هر روزه گرد قلعه آهن جنگ میساختند و قریب یکهزار پیاده از قلعه برآمده م
سواران میساختند لیکن فوج سواران انگریزی آن پیاده ها طرح نمی دادند روز دیگر سکندر صاحب معه برادر خرد
و چهار هزار سواران بطریق معهود گرد قلعه رسیدند و قریب یکهزار یا پانصد پیاده از قلعه برآمده مقابله آور شدند
لیکن سکندر صاحب معه سواران همراهی خود از زد بندوق پیاده ها دور در ماندند گرد قلعه ساختند و پیاد
هم همین طور گرد قلعه گشته مقابل سواران می بودند در ضمن سکندر صاحب معه فوج سواران گرد قلعه نمود
بطرف دیره های خود روانه شدند آن زمان پیادها دانستند که سواران انگریزی از اینجا رفتند لهذا پیادها
نیز واپس شده بقلعه رسیدند مگر هفت نفر پیادها از اجیت سنگه راتهور که در شجاعت بی مثل بودند دیگر شش پیاده هم
نامی مردانه بودند از شان بقلعه نیامدند و متصل که از قلعه بفاصله چهار صد قدم سنگ نشسته ماندند و خفیه
سکندر صاحب برادر خرد خود و فوج سواران همراهی پیادهای مذکور را دیده از نزدیک برنامی خود دانسته
گشته یکبارگی بران پیادهای اسپ دوانیده حمله آوردند و خواستند که این پیاده ها را بقتل رسانند تا موجب
نام ظاهر نمایم درین اثنا اجیت سنگه راتهور از پیادهای همراهی خود پنج شش قدم پیش قدمی نموده سواری که
پیش آمد شمشیر را اجیت سنگه ضربت شمشیر را بر بندوق گرفته مگر انگشت بیناوقفی بریده گشت درین ضمن
اجیت سنگه هم ضربت شمشیر بر پیشانی اسپ سوار مذکور چنان زد که اسپ بیجان شده بر زمین افتاد و سوار هم
سرنگون افتاد درین زمان هر سوار هم شمشیر زده و هر شش پیادها همراهی اجیت سنگه فی الفور رسیده شمشیرها زدند
درین عرصه هزارها پیاده به امداد اجیت سنگه از قلعه برآمده شامل شدند و قریب چهار گهری فوج سواران
هزارها از پیادگان گولی بندوق خورده و صد اسپ سوار زخمی و کشته گشتند لیکن باز نوبت ب
شمشیر نرسید درین عرصه سواران شکست خورده رو بفرار آوردند بدیرهای خود رفتند

بعد ازان خطوط صاحبان عالیشان بنام والدم بدین مضمون آمده که نوشته جرنیل ...
بدین مطر رسیده است که ناهر علیخان صاحب از فوج صاحبان عالیشان بمقابله پیش آمده او شا...
باندن نمیدهند یا اردو بندیخان ها در مزاحمت نکسی وجه نسازند باید که آن صاحب موجب نوشته با...
را پناه ندهند در صورت دیگر فوج انگریزی خود رسیده دانند چنانچه در جواب آن نوشته نوشته ...
ناهر علیخان خود بخود در اینجا رسیدند حالا جواب دادن این بیان نیست لهذا صاحبان عالیشان ...
فرموده منصور خان موصوف معاف فرمایند فقط

جنگ نمودن فوج انگریزی بر قلعه کمونه تا عرصه یکنیم ماه

غرضی که افواج انگریزی قریب شصت نه پلتن و پنج شش هزار سوار
معه کرنیل گلر صاحب افسر کمان متصل قلعه کمونه در ره سنا و رسل صاحب کلکتر ضلع علیگڈه که از والدم
عداوت دل میداشتند شامل فوج انگریزی گردیده و مستی مردان علیخان برادرزاده حقیقی والدم
که در موضع چناهری از کمونه بفاصله دو کروه جانب مشرق سمت قیام میداشتند چنانچه برای طمع
نقصانی بجای خود آلعزی نساخته همراه کرنیل صاحب کلکتر موصوف بوده در فوج انگریزی قیام ساخت
اختیار نموده با یک مقدمه نیک و بد را خبر میرسانید بسبب یورش فوج انگریزی بر قلعه کمونه تها بجا و تحصیلدار
والدم از پرگنات مثل اترولی و جهانی و برولی وغیره برخاسته در قلعه کمونه رسیده نمکرد در پرگنه سکارپور موخته
... قلعه بود چنانچه دران قلعه برادرم کلان نواب محمد نصرت خان بهادر معه جمعیت هفت صد سوار و دو صد
... سوار قیام میداشتند از عینت با در پرگنه سکارپور چون والدم قایم مانده و من همراه والدم در قلعه کمونه بودم
... شده سال بعد فقط چونکه دیدبه شجاعت و تهوری والدم از بس مشهور بود و نیز کرنیل گلر صاحب کمان افسر
... زخمی گشته شکست در میدان خورده بود لهذا کرنیل مذکور بیکایک بر قلعه ...

شکست خورده مذکوره مراجعت نکردند و وقت صبح فوج مخوف فرار گشت را مذکور بیرون آمد
با توپ ها بسیار فقط و قلنکه جرنیل لیک صاحب بهادر در شب خون فوج جسونت راو هولکر زده توپ ها
موصوف شبخون خورده بمکان دیگ رفته همان زمان چار پلٹن قریب چهار هزار سوار رجمان سکندر صاحب و دیگر
متفرقات برای تراکت ناهر علیخان صاحب تعیین کرده فرستاده و کرنیل کلبر صاحب را افسر کمان کرده فوج
مذبور نموده و خود جرنیل لیک صاحب بهادر معه فوج همراهی خود بمکان ڈیگ آمده مورچه تیار گردانیدند فقط

جنگ نمودن فوج انگریزی با ناهر علیخان بقلعه املانی یکماه و بعد آن ناهر علیخان قلعه مذکور را گذاشته رفتن و رسیدن بقلعه کمونه

چنانچه کرنیل کلبر صاحب معه چهار پلٹن فرستاده جرنیل لیک صاحب و یک پلٹن همراهی خود و یکمین پنج پلاٹن و ضرب توپ های بزرگ
و تمام اسباب قلعه شکنی و از چهار هزار سوار زیاده همراه گرفته تا ناهر علیخان که در قلعه املانی اقامت
میداشتند رسیدند در آن صورت ناهر علیخان قریب هشت صد سواران ملازم خود همراه اکبر علیخان
پسر خود کرده بکمونه فرستاده معه جمعیت پیاده ها قریب یک هزار ضابطه قلعه خود نموده بمقابله پیش آمده
و کلبر صاحب جنگ سخت قلعه شکنی نموده لیکن بخوبی در پیش نرفت آخرش در قلعه اسباب حرب
ذخیره و دانه قریب یکماه جنگ نمایان شد و بعد آن ناهر علیخان صاحب بوقت شب قلعه املانی را
ساخته خود معه جمعیت دو صد پیاده و سوار بخیر و عافیت تمام بکمونه رسیدند و دیگر همراهیان
بوقت بیرون شدن قلعه آواره گشته بجانب های خود دبالا بالا رفتند و الدم چون دیگر همراهیان
خان از دست رفت قطعه قلعه ترکی پوره که خوب تیار ساخته بود معه اسباب سرانجام قلعه داری
ناهر علیخان داده چنانچه خان ممدوح بقلعه مسطور رفته بند و بست خود

وغیره هراس خورده رو بفرار نهادند ازین باعث همه مردان صف پیشین فراری شده رفتند چونکه
والدم دید که شکست فاش گردید مردان جمع و مقرر کرده و بجوانمردی شجاعت که حق سبحانه تعالی از ازل
بخشیده بود از انجا برخاسته پیش قدمی نموده معه دو صد مردان جنگی که همراه او بودند بجایی که توپخانه بود
رسیده قایم گشته در ضمن فوج انگریزی بر دو قدم رسیده بار بار زدند باهر علیخان دید که سخت فاش
گردید بر ملا گفت وندیخان برادرزاده من هرگز هرگز رو بفرار نخواهد نهاد و ضرور کشته شود و در صورت
مرگ او مزه زندگی من هم نمانده کشته خواهم گشت این را گفته از اسپ فرود آمد و پیاده گشته همره والدم دیگر
یکی خسرزاده امیر علیخان و دیگر موسی پاوران جنگ و جدل شامل والدم شدند غرضیکه تا عرصه یکپهر
جنگ سخت از اندازه قیاس بیرون بلند که صد جوان از لشکر انگریزی بکار آمدند و نیز خود کرنیل گلبر صاحب زخمی
شده کشته ازین باعث باقی ماندگان از فوج انگریزی هراسید و رو بفرار آوردند و از خوف لا انتها سمت دیره
خود رفتند در کشت جوار پنهان شدند و میرکاو نیز دیره ها را گذاشته در کشت معلوم مخفی گشتند و دیره ها را
سواران تماشائیان پاره پاره نموده بتاراج بردند هر چند که تلاش ساخته هرگز سراغ انها را نیافت آخرش بعد
یک پاس شب گذشته معلوم گردید که در کشت های جوار اند والدم تجویز نموده که از چهار طرف بر انها حمله
آورده بقتل رسانند مگر باهر علیخان چنین صلاح نموده که ما یان رئیس این ضلع هستیم و صاحبان عالیشان
مالک ملک و صاحب فوج و حاکم اند از حاکمان مالک الملک فتح یافتن امر محال آخرش صلح خواهد شد
و در وقت صلح صاحبان عالیشان خواهند گفت که یک کرور روپیه سرکار کمپنی بهادر یغما کرده اند
آن زمان مبلغان مذکور از کجا داده شود همین بس است که حق جل و علا در میدان از چنین فوج جنگی فتحیاب
ساخته و باقی مانده را بر باد و یغما باید ساخت مگر از عجل داعی
از خود با بیرون کرده و ... انها از فوج انگریزی

بعد تهیه یک پاس پلٹن معه یک ضرب توپ ملازم والدم از عقب رسید ناهر علیخان ج
باهم صلاح ساختند همین صلاح مقرر گشته که از پیاده ها و پلٹن خود مقابله جنگ باید نمود والدم
در فوج انگریزی رفته تجویز مکان لائق جنگ دید و ایس آن هندو مردمان بهانه خود قریب سه صد پیاد
قوم اعوان که رئیس آن ضلع بود و دیگر زمینداران گرد و نواح و شیخ بلاقی وغیره قریب هفت صد مرد
پیاده فراهم بودند و پلٹن نیز قریب پانصد سپاهی بودند چنانچه همگی جمعیت پیاده ها د
پانصد نفر سپاهی نیز همراه گرفته نزدیک ڈیره فوج انگریزی بفاصله سه چهار صد قدم بباغ که
که چهار طرف آن ڈهوره دیوار خاکی بطول قد آدم کسی کم بود رفته پیاده ها از زیر ڈهوره بطرف
فوج انگریزی نشانیده ضرب توپ کور درمیان ڈهوره ایستاده کرانده از پیش توپ ڈهوره مذکور شکست
بطور چهانکی درست کرانده و پشت توپ کور بر ڈیره های فوج انگریزی نموده و خود والدم معه دو صد
سواران جنگی کار دیده و نمک پرورده قدیمی اسپان را گذاشته پیاده گشته عقب صف جمعیت خود دلفاصله
یکصد قدم آمده نشستند که بر وقت کار امداد جمعیت خود نموده شود و برادرم کلان رستم خان بهادر
بطرف چپ معه دو صد سواران و ناهر علیخان و اکبر علیخان جیو معه هفت صد سواران بدست راست
ایستاده شدند لیکن فوج انگریزی را ازین امر بالکل خبر نبود که بعد ترتیب صف حکم سر نمودن توپ داده
سر شد گوله بخت میان ڈیره ها زد نموده که صاحبان عالیشان ازین گستاخی برهم شده فورا
از نیل گمر صاحب بهادر معه دیگر افسران انگریزی و کمپنی از دو ضرب توپ همراه گرفته حمله نموده و یک کمپنی
و یک توپ بطرف سواران دست راست که ناهر علیخان صاحب بودند و یک کمپنی بطرف چپ برادرم کلان
در انا هم ساخته خود معه هشت کمپنی رست متوجه رفته چونکه جهل بیگاه و قدم از توپ ... تشتم ...

گردیده قریب لکهنو نشده از فرخ آباد رسید و غایش جرنیل لیک صاحب معه فوج جنگی قریب لکهنو رسیده
ساخت ولی الدم ضیافت جرنیل موصوف پیش آمده در آمورات تابع هیچ فرو نگذاشت جرنیل صاحب
بهادر در مقام فرخ آباد [illegible] زده و هولکر موصوف معه فوج خود رو بفرار نهاد و هولکر [illegible]
عملداری جهروالی بهرتپور رسید و جرنیل صاحب هم [illegible] رسیده متوجه باشار کرده جنگ در میان
گردید

جنگ شدن از کرنیل گلکر صاحب بهادر [illegible] فتح یافتن ولی الدم بر فوج انگریزی

و میدان درین عرصه کرنیل گلکر صاحب بهادر معه پلتن و سه صد سوار از کول طرف نوح شهر
رفت در اثنای راه مقابله باهر علیخان و اکبر علیخان با هفت صد سوار نموده [illegible] کول توپ جلا جنطه کرده
شدند و یک سوار را از ولی الدم ایستاده جانچه ولی الدم و رستم خان معه چهار صد سوار موجب توسل
باهر علیخان جو شدند و یک پلتن بخت معه یک ضرب توپ عقب می آمد خرش [illegible] قصه لیکن ولی کرنیل موصوف
رسیده سیخواست که ولی الدم را قتل سازد درین جمعه قریب بنجاه نفر قوم روهیله را بهانه لکهنو بیرون
آمده بر کناره آباد [illegible] و در میان سر راه آمده نشستند چون ولی الدم دید که پلتن انگریزی
قصد بهانه میدارد معه سواران همراهی خود قریب فوج انگریزی تا فاصله یک صد قدم رسیده زور داد
جنگ تفنگ بمیان آمد درین اثنای پلتن انگریزی نزدیک باده با فاصله ده دوازده قدم رسیده
لکن فوج انگریزی از بوشن پیاده های مذکور آگهی نه که بیکایک بیاده [illegible] گولی ها بیخبر گرد که با ترده
نشانه زده یکجا از ضرب گولی ها زخمی و کشته گردیدند و فوج انگریزی اطلاع نمود که جمعیت پیاده
قلیل ایستاده اند سید که صد با مردمان خواهند بود و عقب جنگ در فاصله یک صد قدم سواران ایستاده بودند از
باعث هراس جنگ نزده پس پا شده بازگشت نمود و پیمیان رسیدند و علم ایستاده بیاده [illegible] قایم نمودند

شده از صاحب ممدوح الفیض اندخت والدم برای رضامندی صاحب موصوف بفوج با
کرانکونه بفاصله هفتاد کروه بود رفته مقام نمود حسب الحکم کپتان شهر قیام میداشت بهر جهة خو
مزاج جنابا مفوض حضور می کرد مگر باعث اغوای اکثر لعل مزاج جنابا در تلنشه ناچار بدان رخصت
ازانجا سوار شده بکمونه داخل شدند و در دل خود قیاس ساخته که حالا از رسل صاحبان با موافقت شده البته
فوج انگریزی خواهد آمد لهذا از پرگنه فوج جمیل مردمان تهانه خود در خاسته کنانیده در کمونه طلب داشتند
دادکمونه معه جمعیت موجوده سوار شده به پرگنه ازول رسیده مشتاق رای تحصیلدار را بر آورده
تهانه خود قایم ساخته مسمی امراو سنگه را تحصیلدار از طرف خود مقرر نموده و دو ضرب توپ هم از
تحصیلدار سابق گرفته واپس بکمونه رسیدند و مردمان فرستاده در پرگنه دالی نیز تهانه خود
ساخته مسمی کرم خان را تحصیلدار مقرر نموده درین اثنا جسونت راو هولکر از صاحبان عالیشان
فساد برپا کرده در مهیصر آرسیده در رهنت ناهر علیخان که هم از صاحبان عالیشان انحراف ورزیده دادحضور
مذبور ملاقات و دوستی نموده هزار آدمی نوکر داشته فساد آماده گشته در پرگنات نادرخ آباد و بند و بست نمود

صلح شدن فیما بین ناهر علیخان و والدم و عهدنامه از طرفین شدن بمهر و دستخط امر سنان

الصلح درین عرصه پیام صلح معرفت چودهری بهادرخان خورجه و والدم قمرالدین خان د
والدم در کمونه فرستاد چونکه والدم را بهر وجه خاطر داد ناهر علیخان از همه منظور بود و از سخن راست
انحراف نبود بموجب گفته چودهری مذکور و قمرالدین خان بعضی پرگنه بیتم پور توضع سی و دو ده ناهر علیخان
داده و ضمنی پرگنه مذکور سی و دو ده بکمونه بطرف والدم مقرر شده عهدنامه بمهر بلسان آلغناع نوشته
داده غرضیکه ناهر علیخان والدم آشتی تمام گردید در ۱۲۲۳ جسونت راو هولکر از طرف شان

نموده همه را بقتل رسانید مگر از انجمله ده و یا دو از نفر جان بسلامت بردند باقی همه تلف تیغ
غازیان اسلام گشتند و همه برد و سرداران علوار تین جابا کرده بمکان شکار پور و الیس آمدند هرگاه
این خبر در جانا رسید که رسیدن زمان همه با مدح اوس بسل مردمان پس ماندگان و قبایل برد و سرداران
مذکور مکان را گذاشته فرار شدند وقت صبح که این خبر رسید برادرم کلان بهادر سپاهیان فتح الله خان و قدم نشاده
که بسی بور را مسمار نمودند از فضل فتاح حقیقی این فتح عظیم که در قیاس هم نبود بظهور رسید
و در عقب والدم برگین دشمنان بدخواهان کمال گردید و خیال از دماغ مفسدان بر رفت و از عنایات قادر
بر حق والدم از شر دشمنان محفوظ ماندند بعد آن گوار گردی موقوف شده عملداری صاحبان
عالیشان قائم گشته و رسل صاحب بعهده کلکتری کول رسیده قیام ساخت و جابجا همه پرگنات
تحصیلداران و پیاده انتظام خود نموده از والدم و رسل صاحب ملاقات کرده در این اثنا
گواران کوهستان نشینان پرگنه نوح جهل هزار ها فراهم آمده بر قلعه پرگنه مرقومه که تحصیلدار از طرف صاحب
کلکتر موصوف بود آمده محاصره نموده تمامی مال اسباب او و نشان بعهده و ضرب تفنگ خانه غارتیده قلعه را مسمار
نموده انچه که قلعه گرد حجی ای بخیره بود هر یک گوار گرفته بجانها خود بردند از این عبث با رسل صاحب پرگنه مذکور بعیعه
مستاجری و بمدت یک هزار و هشتصد یک تفویض والدم کرده چنانچه والدم بجمعیت یکهزار سوار و
پیاده از کموه سوار شده بمبش گش رسیده بر قلعه پیدا رجه [illegible] و رسید ملاحظه ساخته که همه قلعه و مکان کچهری
وغیره مسمار است عنبوت پرگنه قرار واقعی کرده قلعه را هم از جای شکست بخست تعمیر کنانیده در سنه
بالکل تحصیل ان پرگنه نوح جبس نموده رسد ستاجری بش ززر سیرار ریگ که بیتم پور و شکار پور و بور دل
وغیره و بخزانه کلکتری داخل کرده دامی در حق باقی نماند مگر سکه لعل نامی دیوان کلکتری نوح خلاف

حمله ساختند ازین باعث حمله پیش نرفت مگر مطلوب خان که غلام والدم بود و ب
از طرف مورچه شیخ میدو قریب ده دوازده آدم همراه گرفته بر کواره دروازه سرا رف
انداخته آتش داده کواره‌های دروازه مذکور سوخته خراب و برباد نموده درین وبدل آف
غروب شد و حمله پیش نرفت مگر جنگ سخت کردید ازین باعث معاندان که در سرا رسیده قریب
یا چهارصد مردمان مفسد از کرس سوال آورده ادن خود نمودند که ما از بنده بیرون کی ده دید
پناه داده بیرون کرده

فرار شدن انند سنگه و کشور سنگه از سرای و کشته شدن

آنند سنگه که از پای لنگ بود و سواری پالکی میکرد هراس خورده از سرای مذکور رو بفرار نهاد و
دمی که از سرای بیرون شدند مردم مورچه را اطلاع نگردیده مگر از مستورات اوشان کشور سنگه
برادرزاده آنند سنگه که بر اسپ قیمتی سوار بود و اسپ آن تحقیق شان می‌نمود پیاده شده که کشور سنگه از اسپ
بر زمین افتاده و اسپ مطلق ندیده رفت که بدست سپاهی افتاد فی الفور مطلوب خان اسپ مذکور سوار گشته
و آنند سنگه وغیره برد و گرد و رسیدند و از زبان نارسائی بخت اوشان یک وار بندوق سر کرد
مطلوب خان آمد او از بندوق اسپ او دوانید و دیگر سواران هم عقب او رفتند و برادرم کلان نسبت خانه
بهادر امان از مکان ... که دوره در قلعه سنگار رسیده چنانچه این خبر یافته دنبال مفسدان
ساخت مطلوب خان معه سواران ... تا یک کناره معامله کرد ازین سواران والا یک بندوق آنها
سر کرد از قضای الهی همان گولی بندوق که کشور سنگه رسیده فنا کردانید در ضمن قریب یکصد سواران فراهم شده
اوشان محاصره ساخته بند و تنها مند خانه قریب یکصد بجا مردم طرف مقابله از ضرب گولی بندوقها
بار از قالب عنصری ... گردید خود آنند سنگه نیز فی السقر گردید و بعد سواران ... حمله

بجمعیت کثیر آمده اند و در حویلی چودهریان قریب [illegible] شاهی [illegible] مطلوب خان که مورچال
قایم ساخته حویلی مذکور مضبوط متصل سرای [illegible] این همه احوال نوشته شد که [illegible] و از کلان
رستم خان بهادر را از مکان کی بوده برای مدد ایشان [illegible] و مکان کی بوده از سنگهارپور قریب سه
کروه و نیز از کلونه بفاصله پنج کروه و دیگر مردم [illegible] جا بجا فراهم نموده هر روز [illegible] سنگهارپور [illegible]

محاصره ساختن ملا ازمان الدم اجیت سنگه و کشور سنگه وغیره راجپوتان [illegible]

سنگهارپور چنانچه قریب [illegible] هشتصد پیاده و یکصد و پنجاه سوار ذو الفقار خان [illegible] شده
مورچه [illegible] مذکور رسانیده [illegible] و نشستند [illegible] مضمون [illegible] راجپوتان [illegible]
راجپوتان قریب چهار هزار سوار و پیاده فراهم نموده بر موضع [illegible] که از سنگهارپور بفاصله دو کروه
واقع [illegible] تعلق چودهریان [illegible] دولت [illegible] موضع موجود [illegible] آمده و مفسدان [illegible]
رسیده [illegible] خان [illegible] ساله [illegible] یکصد سوار ملازم و الدم [illegible]
وغیره موضع [illegible] رفتند از فضل [illegible] راجپوتان [illegible] پیغام [illegible] که مایان برای
حفاظت خود در ینجا آمده ایم حالا بجانه خود خواهیم رفت غرض که بفضله بدون جنگ ایشان از انجا
فرار شده بمکان مسکن خود رفتند و دیگر روز سواران [illegible] بر موضع چاند و گنه تاخت آورده قریب هزار
مویشی گاو میش ماده گاو وغیره [illegible] کرده آوردند و مورچه از هر دو طرف [illegible] یک [illegible] دوازده [illegible] رسانیده بودند
بعد عرصه [illegible] روز ذو الفقار خان حمله ساختند و نردبان بر دیوار مذکور رسانیده بهادران [illegible]
برآمدن ساختند [illegible] و بهر حمله قایم ماندند [illegible] هر دو طرف مردمان کاری [illegible] آمدند و نیز زخمی شدند
لیکن شیخ [illegible] ملا ازمان و الدم بوده بسبب [illegible] که از ذو الفقار خان [illegible] داد

پنج شش هزار آدم مسلح همراه گرفته بود و دیگر مردمان سپاهی گرد نواح را فراهم نمود چنانچه
قریب پانزده هزار مردمان همراه گرفته بوقت شب از مکان خود روانه شده هنگام طلوع آفتاب
بر قلعه شکارپور رسیدند و قلعه مذکور مکان حاصل نشین بود و قلیل مردم در آن وقت قریب بیست نفر سپاهیان
موجود بودند در ضمن یک سپاهی قلعه ضرب گولی بندوق کار آمده چنانچه یک سائیس بیرون
قلعه بود استحاله دیده روانه گشته بوقت دو پهر روز در گمونه که فاصله هفت کروه بود رسیده خبر داد
والدم از عقل من ربایت نمود که این فساد صرف چند روزه است و اگر توقف نمود غالب است که [illegible] علیخان و غیره
خواهد بود و متصور است اگر بذات خود بتدارک مفسدان جا نکند الا خواهم رفت از عقب [illegible] علیحده
منت و مکان گمونه را برباد خواهند ساخت لهذا توپ و صد پیاده با یک ضرب توپ و پنجاه سوار
همراه ذوالفقارخان از گمونه و شیخ میر نوازادی ترکی بوزره مع جمعیت یک صد پنجاه پیاده روانه
شکارپور ساخته چنانچه وقت یک گهری روز باقی مانده در آنجا رسیدند و از فاصله آن شد شنیدند
از قلعه آواز توپ نمود چنانچه مفسدان شنیدن آواز توپ بی سر و پا شده در اطراف پنهان و مذکور تر آن
و دیگر گوجران هزار نفر مردم فراری شده و بمواضعات مسکنه خود رفتند و آنند سنگه و کشور سنگه معه [illegible]
صد مردمان جنگی قلعه را گذاشته بشهر شکارپور رفتند و در قصبه شکارپور [illegible] بخته گور آن
آنجا [illegible] دران بند و بست نموده قیام کرده در دل خود همین خیال ساخته که مردمان خود را همراه
گرفته قلعه را از ایشان گرفته و ایشان بحکم خواهند رفت ذوالفقارخان و غیره داخل قلعه شدند و همه
شب آرام از صبح گرد و چهار مردمان قلعه بطرف شهر رفتند که مفسدان در سرای موجود اند از آنجا
[illegible] بلا جنگ [illegible] ذوالفقارخان و غیره در آنجا که در سرا اند [illegible] آنند سنگه و غیره

...ورا از ... پرگنه پهاسو که از لمو قریب سه کروه است در تحت بیگم شمرو

ونزد بیگم موصوف فوج جنگی قریب هفت پلاتن و پانصد سواران بود چنانچه جرنیل لیک

پرگنه مذکور را بوالدم داد و والدم بر قلعه پهاسو معه جمعیت خود رفته محاصره و جنگ نمود قلعه

مذکور را از مردمان بیگم شمرو گرفته تهانه خود قایم ساخت بعد عرصه یکدو ماه بیگم شمرو از جرنیل لیک

سازش نموده تابعدار صاحبان عالیشان بطور رساله شده لهذا پرگنه پهاسو بدستور سابق جرنیل

صاحب به بیگم شمرو بخشید خط برای گذاشت پرگنه مذکور را بنام والدم نوشته فرستاد

چنانچه والدم بموجب حکم جرنیل صاحب مردمان خود را از قلعه پهاسو طلبیده گرفته بدست

ملازمان بیگم شمرو کنانیده ازین باعث از بیگم شمرو و والدم نقیض کمال بمیان آمده و ناهر علیخان

از قلعه دار پهاسو درستی نموده گرفت و پرگنه سکارپور که در تحت والدم بود دران پرگنه

ٹهاکر انند سنگه و برادرزاده او مسمی کشور سنگه رئیس جاندو که بود مرد از آبا و اجداد شجاع و

ومردانه بودند ناهر علیخان انند سنگه و کشور سنگه مذکورین را در خلا بند که ایشان مکان سکارپور

را جنگ نموده بدل جمعی تمام بگیرند و امداد دهند نیجان را از مکان سکارپور من قلعه دار بیگم شمرو

...من بخواهم داد فساد انند سنگه و کشور سنگه بر قلعه سکارپور انند سنگه و کشور سنگه

...صلاح و تجویز گرفتن مکان سکارپور بدین وجه نمودند که خود بریان سکارپور بعد و زیاده گشتند

...الکرد بار جمعیت و فوج سراج و غیره قوم راجپوتان بڑگوجر هزارها مردمان سپاهی در پرگنه

...بودند از انجا خود بریان مذکور صلاح یک جهتی نموده و نیز از دیگر رئیسان آن قصبه

...برده گرفتند و قریب یکهزار آدم قدیم و جدید نوکر داشتند و قوم گوجران قریب

بعد عرصه هفت هشت روز تخمیناً یک لک روپیه جهت جامگیری سپاهی باقی مانده حمله بر قلعه علیگڈه ساختند
تا یک پاس روز برآمد قلعه مذکور را گرفت و هزار کس سپاهی قلعه بقتل رسیدند چنانچه منجمله کص
مردمان فرستاده والدم قریب بیست سی آدم سپاهیان تباه زنده مانده بکهونه رسیدند و باقی همه سپاهیان
بقتل درآمدند آخر شن جرنیل لیک صاحب بهادر ملک تابع گردیدند و در مقام کول هم والدم از
جرنیل لیک صاحب ملاقات ساخته و برای امداد خود طلب سواران نموده چنانچه یکصد سوار معتمد حسب
الطلب بخدمت جرنیل لیک صاحب فرستاده و جرنیل صاحب موصوف بسیار راضی شدند و والدم رخصت
شده بکهونه تمام بکهونه داخل گردیدند دران ایام بسبب عمل گردی فساد در ملک برپا گشته مسمی تهاکر
ناهرعلیخان که عموی والدم بود و از والدم بسبب چند نقیض کمال رنجیده شتند و خلاصه نقیص نوشته میشود
که روشن علیخان صاحب والد والدم و ناهرعلیخان صاحب برادر حقیقی بودند وقتیکه والدم عمر کا دو هفت سنه خورد
بود روشن علیخان صاحب در یک جنگ رحمه شهادت رسیدند و ناهرعلیخان صاحب انتظام کار گرفتند مگر تیم بود
وا ترولی دیهات وغیره در قبضه ناهرعلیخان آمدند چونکه والدم بحد بلوغت رسیدند ناهرعلیخان صاحب وضع
کهونه وغیره چند دیهات برای اخراجات وادا سر نان والدم بکهونه رسیده قلعه تیار ساخت و قیام نمود بعد از آن
بیرون جهات از طرف مهاراجه دولت رای سیندهیه مالک ملک شده در کول رسید از ناهرعلیخان
و از سپه سالار صاحب ناموافقت گشته فوج کهونه و سواران پیرو نصاحب در قلعه سنده راول که مکان بود
ناهرعلیخان بود فرستاده تا یک ماه جنگ از تا نده مذکور شده آخر شن ناهرعلیخان قلعه مذکور را گذاشته در مکان
املاکی که عمل داری نواب لکهنو بود قیام گرفتند بعض پیرو نصاحب که همیشه پرورکار حق والدم بود بالدم دا
ازین باعث ناهرعلیخان میخواستند بهر طوری که بود والدم را از کهونه وغیره خارج ساختن مکان

و مکان کوه در میان گنگ و جمن چنانچه دریای گنگ بفاصله ده کروه و دریای جمن
بفاصله بست و پنج کروه و سرکار کول بفاصله دوازده کروه بود

حال نمک حرامی ساختن جرنیل پیرون از آقای خود دولت‌راو سیندیه و نسبت انگریزان در ملک

دهلی دران زمان جرنیل پیرون صاحب از طرف مهاراجه دولت‌راو سیندیه بفوج چار
قریب چهار پنج کمپو و یازده هزار سوار ممالک ملک دوور کول استقامت میداشت چنانچه
جرنیل مذکور از آقای خود نمک حرامی نموده با انگریزان سازش نمود و کمپو توپخانه جنگی غیره بطرف
دهلی فرستاده و خود مع فوج سواران چیده در کول ماند و ازین سازش نمک حرامی کسی را اطلاع نبود
و قلعه علیگده که از کول بفاصله یک نیم کروه است کرنیل پیرون صاحب را بقلعه مذکور فرستاده و دران
قلعه قریب پنج شش هزار سپاه جنگی و توپخانه بسیار و سامان باروت و گوله و غله و غیره که سپاه خورد
و نوش چهار زده یکرو روپیه نقد موجود بودند و قلعه مذکور را تا فی و چند فیل از هر چهار طرف
لبالب از آب بود بموجب گفته جرنیل نمک حرام یک صاحب ملازم خود را الدم دران قلعه فرستاده بود
چنانچه در راه کانات سمت مذکور یکایک جرنیل لیک صاحب بهادر که افسر کلان سپه سالار فوج انگریزی
بود بوقت طلوع آفتاب قلعه فوج جنگی از کول بطرف قلعه علیگده رسیدند آنزمان پیرون صاحب
نمک حرام بفوج سواران مقابله سوار فوج ملکی سواران را همراه کپتان فلوری صاحب پیشتر برای مقابله
فرستاده و خود مع دو صد سه صد سواران جنگی روی بفرار نهاده بطرف [illegible] روانه شده و فلوری صاحب
و دیگر فوج سواران این امر آگاهی نداشتند چون که خبر از جرنیل نمک حرام بفوج سواران رسید او نیز شان
هم [illegible] و بفرار نهادند و جرنیل لیک صاحب بهادر مع فوج انگریزی بموضع [illegible]

مرد شجاع و تیز صاحب اراده گردید مکان جهتاری بقبضه خود کرد و ٹهاکر دوندیخان
پسر ٹهاکر روشن علیخان پدر بزرگوار اینجانب سن [illegible] بود که ٹهاکر روشن علیخان در یک جنگ
بدرجه شهادت رسیده ازین جهان فانی بعالم جاودانی رحلت نمود زان زمان مسمی ٹهاکر ناهر علیخان برادر خورد
حقیقی ٹهاکر روشن علیخان مرحوم که در شجاعت بی مثل بود مالک شده بسیار کار برباد شده را از سر
درست نموده چونکه والدم ٹهاکر دوندیخان بعمر بلوغت رسیدند ٹهاکر ناهر علیخان مکان جهتاری
وغیره داده علیحده از خود کرده داد و بعد چند سال والدم مکان جهتاری خاص ٹهاکر
مردان علیخان برادرزاده حقیقی خود حواله کرده داد و خود از مکان جهتاری نشست مکان گونه
رسیده قلعه تیار کرانده جای بود و باش مقرر نمود و بنام خود [illegible] چونکه حق سبحانه تعالی والدم را بهمه صفت
موصوف ساخته بود و خصوصا در شجاعت رستم و اسفندیار بود در سخاوت ثانی حاتم از زر بار رفته و در عبادت
و ریاضت الله خود مثل جنید بغدادی و بلی ادهم بود چونکه فضل حق جل و علا در شان بود لهذا روز بروز
ترقی کار بار ازان ظهور رسید چنانچه قدری حال آن نوشته میشود از ان معلوم خواهد شد بدو

حال نواب دوندیخان بهادر از سمبت ۱۸٦٠

این است که والدین جاگیر مسمی نواب
دوندیخان بهادر رئیس مکان خاص گونه پرگنه سیم پور در سنه ... اکثر مواضع دیگر نیز سرکار نوابا
هشتاد و چهار دیهات و تعلقه رول معه چهل قریات در سمبت ۱۹٦٠ اکبر آباد صد و پنجاه در
در قصبه نواب ممدوح بود و پسر برادر حقیقی یکی برادر کلان مسمی نواب نصرت خان بهادر در
در سمت ... قوم بعمر چهار ده ساله در شجاعت و سخاوت بی بدل دوم این مسمی بلند خان
بعمر دوازده ساله بلوغت رسیده بود سوم برادر خورد مسمی علیخان بعمر یک سال ... شیرخوار بود

کوچ نموده بطرف دهلی روانه شد کنور پرتاب سنگه در اثنای راه از راجه پرتهی راج رخصت
شده بمکان بهپاسو رسیده قیام ورزید و راجه پرتهی راج بدهلی رفت بعد ان کنور پرتاب سنگه از
رفتن بوطن خود موقوف نموده در مکان بهپاسو بود باش مقرر ساخت و بزور شمشیر زار باده آن ضلع بقبضه
خود کرده ریاست کلان پیدا نموده راجه مهاراجه شد بعد آن مسمی راجه جیانود جی پسر کلان
راجه پرتاب سنگه راجه و مالک ملک شد پس ازان راجه مین راج بجای پدر خود مالک گشته
و در مکان چونڈهیره که از بهپاسو بفاصله شش کروه است جای حکومت راج مقرر نموده بر نشست
ازان پس راجه مهلک دیو جی پسر کلان مالک گشت من بعد راجه بالن دیو جی پسر مهلک دیو جی بعد
ازان راجه سنسار چند پسر بالن دیو جی بعد راجه بهبار خان پسر راجه سنسار چند ازان بعد
راجه لعل خان پسر راجه بهار خان من بعد راجه سالباهن پسر راجه لعل خان بعد ازان پس راجه اعتماد رای
پسر راجه سالباهن راجه عالیشان گشت و از فضل حق سبحانه تعالی راجه اعتماد رای را
بادشاه اکبر بدرجه اسلام رسانید شکر صد شکر بارک خدا بجناب رب العالمین که نمایان از ظلمت
کفر بیرون شدیم و بنور ایمان در آمدیم بعده راجه رستم خان پسر راجه اعتماد رای مالک شد
من بعد او راجه رستم خان پسر راجه رحمت خان بجای پدر نشست و دران ایام در بادشاهیت
شاه جهان آباد دهلی تخلل کمال افتاد و سوای زمین راجه رستم خان مصروف عیاشی و کاهل بود و بی خبر
ازین باعث همه ملک از دست رفته در چند سال از قبضه بدر رفت صرف راجه بنام ماند بعد ازان
[illegible] خان جو پسر خورد راجه رستم خان که مرد بهادر و با حوصله بود قدری با دست آورده گرفت ازان بهاکر
رحمت خان پسر خورد [illegible] خان هم نامی با دولت و زر گشت من بعد بهاکر حسن علیخان پسر بهاکر رحمت خان

هیچ آگاهی نداریم دران میان راجپوتی به تندی و غصه تمام گفت ای کنور جی هم راجپوتی
که باد و داد خواه رسند اگر بداین دیهمری تحفه اهند بسلاح شمشیر و غیره از خود دور کنید و نام راجپوتی
موقوف سازید غرضی که از سخنان سخت راجپوت مذکور چار و ناچار کنور موصوف را بد دور مظلوم
کمر بستن افتاد از انجا معه فوج همراه خود سوار شده بموضع کهریا رسید و از طرفین جنگ سخت
رسید آخرش همه مردان ده مذکور را از که و مه بقتل رسانیدند یک آدم هم زنده نگذاشت و درین قصه
شوهر دیهمری مع کور که در قید بنه آلود بسبب نا شناختگی بقتل آمد دیهمری کور اراده ستی شدن کرده
هیزم فراهم نموده آتش داده خود را می سوخت در اثنای سوختن خود دعا کرد
که حق سبحانه تعالی کنور جی را مالک ملک انجا سازد دولت باشد تا حین ملک باشد اکنون
کشته ناکستر شد و کنور موصوف قوم میشره را بقتل رسانید و غالب شده دیره بمقام بچاسو
و قریب یکهزار آدم از طرف کنور موصوف زخمی و کشته گشتند الحاصل چند روز در بهگان بهاپ قیام
داشتند راجه ڈور و کیل خود معه سامان ضیافت نزد کنور موصوف فرستاده پیغام شادی دختر خود
ساخت کنور پرتاب سنگه اقبال نموده در سنه ۱۱۸۸ عیسوی موجب آئین هنود آن شادی شد و راجه ڈور کول
بسیار مال و متاع و اسپان و فیل و غیره همراه بکنیز بچاسو معه نا تصدیق بچاسو هم
بکنور موصوف داد بعد آن کنور موصوف خسر راجه کول وا آنکه زوجه خود از قلعه بچاسو کنده
... فوج روانه شده همراه راجه پرتاب راج بر نگان مهو رسیدند و از آلهاوا و دل و غیره جنگ نمایان
نموده رسید آخرش راجه بر آل الی مهوبه و آلهاوا و دل و غیره کشته شده فتح نصیب بنام راجه
... راج گردید آخر الامر بعد فتح حضور راجه پرتهی راج معه کنور پرتاب ...

نصر من الله و فتح قریب

نازم بنام نامی و ذات گرامی باری عزاسمه که در آوان فیض علامه کتاب

شرفنامه

که ریختهٔ خامهٔ نواب اشرف خان خلف نواب دوندیخان [illegible] سلمه

در مطبع فتح [illegible] ۱۳۰۳ [illegible] طبع